



انجمن سراسری حقوقدانان افغانستان تقدیم می نماید

ناگفته‌های از قضا و قضاوت قضا و چگونگی آفرینش عدالت



نکارنده: سخی صمیم

ناشر: بورد نشراتی انجمن سراسری حقوقدانان افغانستان

سال نشر

۲۰۲۴

شناسنامه کتاب:

نام کتاب :
«ناگفته های از قضا و قضاوت قضاء و چگونگی آفرینش عدالت»

نگارنده: سخی صمیم
ناشر: بورد نشراتی انجمن سراسری حقوقدانان افغانستان
سال نشر: ۲۰۲۴



حق نشر نزد انجمن سراسری حقوقدانان افغانستان محفوظ است
ولی نقل از محتوای این کتاب با ذکر مأخذ مجاز می باشد.

فهرست مندرجات

| شماره | موضوع | صفحه |
|-------|---|------|
| ۱ | تقریظ جناب میر عبدالواحد سادات رئیس انجمن سراسری حقوقدانان افغانستان: آشنایی با کتاب: « ناگفته های از قضا و قضاوت قضا و جگونگی آفرینش عدالت » | ۶ |
| ۲ | باب اول: فصل اول: قسمت اول: سخن دل از نویسنده: | ۱۰ |
| ۳ | فصل اول قسمت دوم عدالت درمسند قضاء ازبدایت تا نهایت قضاء وچگونگی آفرینش عدالت | ۱۴ |
| ۴ | فصل اول قسمت سوم روند بی عدالتی را تنها به محکمه وقاضی نسبت ندهید | ۱۸ |
| ۵ | فصل اول قسمت چهارم بایسته های عدالت قضائی وتأثیرآن برامنیت جامعه وعدالت اجتماعی | ۲۰ |
| ۶ | فصل دوم قسمت اول دگرگونی بنیادی درطرز و روش قضاء بعد از سالهای (۱۸ و ۲۲ ه ق) | ۲۲ |
| ۷ | فصل دوم قسمت دوم قوانین نافذ. صلاحیت واستقلال قضاء | ۲۶ |
| ۸ | فصل دوم قسمت سوم قوانین مدنی وجزاء | ۲۸ |
| ۹ | فصل دوم قسمت چهارم تفکیک جرایم حدود، قصاص وِدیت واثبات حق تقدم دعاوی حق العبد | ۳۱ |
| ۱۰ | فصل سوم قسمت اول جراهای عدم تأمین عدالت قضائی را چگونه باید پاسخ داد؟ | ۳۴ |
| ۱۱ | فصل سوم قسمت دوم | ۳۷ |

| | | |
|----|--|----|
| | استقلال واقعی قوه قضائیه مطابق تضمین احکام قوانین گویای حیات سیاسی وعظمت شامخ قضاست | |
| ۱۲ | قانون اساسی افغانستان روبرداشت از قانون اساسی فصل هفتم (این فصل مربوط قانون اساسی وقت است) قضاء قانون تشکیل وصلاحیت قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان | ۴۴ |
| | فصل چهارم قسمت اول سرنوشت عدالت درآوان واژگون شدن قدرت در یک جغرافیا انقلاب وقبض قدرت به تناسب حفظ ونگهداشت آن سهلتراست: چگونگی تخریب درونی نظام سیاسی: بابرخورد و عملکرد های بی تأمل و بی سنجش بعضی از شرکای قدرت | ۴۴ |
| ۱۳ | فصل چهارم قسمت دوم برخورد غیرقانونی و غیرعادلانه حکومت محلی علیه ریاست محکمه | ۴۸ |
| ۱۴ | فصل چهارم قسمت سوم خاطره و سرگذشت غم انگیز ریاست محاکم ولایت بلخ، ریاست محکمه شهری و سایر ریاست های معاونه مربوطه و ادارات آنها در سالهای ۱۳۵۹ شمسی مطابق ۱۹۸۱ میلادی. | ۵۱ |
| ۱۵ | فصل پنجم قسمت اول من و مسئولیت ریاست محاکم ولایت بلخ | ۵۴ |
| ۱۶ | فصل پنجم قسمت دوم چالشهای عمده در عملکرد و کارمسلکی دادگاه در راه تأمین عدالت: پژوهش و دریافت این مشکلات درونی را که در بُود و نبود عدالت قضائی در این پژوهش از اساسی ترین بخش آن است به بررسی می گیریم: مگر در آغاز: پژوهش: به معنای جستجو، تتبع، تفحص، بازرسی و تحقیق و تدقیق بوده . اما کاربرد و استعمال فرهنگی آن زیاد تر بر مجموع تحقیقات علمی اختصاص یافته است. | ۵۷ |
| ۱۷ | فصل پنجم قسمت سوم قانون جزاء و تنظیم جزاهای تعزیری | ۶۰ |
| ۱۸ | فصل پنجم قسمت چهارم قانون مدنی و اهمیت آن برای محاکم وقضات افغانستان | ۶۳ |
| ۱۹ | فصل ششم قسمت اول بیطرفی قضات و ورود ایشان به قوانین پایه اساسی «عدالت قضائی در مسند قضاء» بیطرفی قضات وعدم گرایش آنها به احزاب، گروه ها و انواع تبعیض و تعصب است، تحقق این امر منوط بر صداقت کامل، رعایت حاکمیت قواعد شرعی و قانونی و فهم و تسلط کامل قضات بر مجموع عناصر حیاتی یادشده در چوکات قضاء تبارز می کند: | ۶۶ |
| ۲۰ | فصل هفتم قسمت اول | ۶۸ |
| ۲۱ | | |

یاد داشت: (محتوای این بخش هم قبلاً درج یک مقاله انتشار یافته است).

| | | |
|----|--|----|
| ۷۴ | چگونگی مشروعیت تقبیداختیار براراده آزادانسان وسیله قانون منظورهدف من درین نبشته فقط عملکردهای فردی و وظیفوی در زندگی اجتماعی و نظام های سیاسی است؟..... فصل هفتم قسمت دوم | |
| ۷۶ | آیا کارکردن در رژیم های سابق، پذیرش قوانین گذشته ویا عملکردهای جایز مطابق احکام قوانین که نرملهای مشروع قانون گذاری، تسوید، تصویب، و تسجیل را دارا وریشه دراراده مردم داشته ودرادوارمختلف ومقاطع زمانی مختلف نافذ بوده اند از دید نظام حقوقی جرم است؟ بر اعتقاد من: این عملکردها براضافه آنکه جرم نیست بایست مستوجب تحسین و تقدیرواقع شود | ۲۲ |
| ۸۲ | فصل هفتم قسمت سوم نظریات ودآوری های مختلف دربرابر رویداد های مشهود وچگونگی اثرات آن در پرونده های حقوقی و کیفری حقیقت ثابت ومعلوم | ۲۳ |
| ۸۶ | فصل هشتم قسمت اول ریشه یابی اثرات عملکردهای ارگانهای حراست حقوق و قانون(کشف وتحقیق، پولیس، ثارنوالی وقضاء) درایجاد قوت وضعف عدالت قضائی | ۲۴ |
| ۸۶ | فصل هشتم قسمت دوم ریشه یابی اثرات عملکردهای ارگانهای حراست حقوق وقانون(کشف وتحقیق، پولیس، ثارنوالی وقضاء) درایجاد قوت وضعف عدالت قضائی | ۲۵ |
| ۸۹ | فصل هشتم قسمت سوم پرسشها دایر برادعای (اعاده و باز خواست دوران شباب و ضیاع طراوت از دست رفته بر مبنای یک عمل عمدی که سالهای زیادی عمرعزیز انسانی بویژه قشر اناث که در انتظار سپری و به هدر رود واین امر بر بنیاد یک عمل و صلاحیت مجاز ومشروع به عمل آمده باشد چی پاسخی دارد)؟ مسئولیت و چگونگی اراده و عملکرد انسان دراین راستا مسئولیت حقوقی است و یا جزائی | ۲۶ |
| ۹۰ | فصل هشتم قسمت چهارم جرم یک عمل شخصی است ... آیا انتساب جرایم وخیانت افراد، نهاد و سازمانها بنام یک کشورمناسب است؟ آیا عادلانه است اگر اطلاق شود «افغانستان» در ردیف کشور های مفسد جهان و واطلاق این جنایات بنام یک مملکت چرا؟ آیا همه شهروندان واتباع کشور فاسدانند؟ ببینید؛ انسان درذات خود از مادرجنایتکارویا دانشمندزاده نمی شود، ولی بعد از تولد دیگران او را در راه مثبت و یا منفی تشویق وسوق میدهند و دانش وجنایت اکتسابیست | ۲۷ |
| | باب دوم: فصل اول قسمت اول عدالت | ۲۸ |

| | | |
|-----|---|----|
| ۹۴ | عدالت در ذات خویش جوهر و در عمل قایم به غیر است که اثرات و رویکرد آن بعد از عمل قابل احساس و دید می باشد | |
| | باب دوم فصل اول قسمت دوم | ۲۹ |
| ۹۶ | هر نشست و مجلسیکه ایمان به سیادت قانون ندارد عبث است..... | |
| | باب دوم فصل اول قسمت سوم | ۳۰ |
| ۹۷ | استکبار و تکبر. انگیزه ها و پیامدهای آن | |
| | باب دوم فصل دوم قسمت اول | ۳۱ |
| ۱۰۰ | یارب مباد آنکه خشم طبیعت زمینه ساز استفاده سؤ و بیرحمی انسان گردد | |
| | باب دوم فصل دوم قسمت دوم | ۳۲ |
| ۱۰۱ | مکنی بر چراهای عملکرد عاملین انتحار و انفجار و سیاق تفکر آنها به اجرای جنایات: انجماد درک عملی فاعل: | |
| | باب دوم فصل دوم قسمت سوم | ۳۳ |
| | مُنْتَشِرَةً زَمَانِ عَدَالَتِ قَضَائِي وَ نَدَايِ فَرخنده إِعْدَلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى حِکْمَتِ دِرَاعِمَالِ جَزَاءِ بِنْدِ وَعِبْرَتِ بَرِ دِیْگَرَانِ وَ قَانُونِیْتِ بِسْتَرِ سَازِیِ اَمْنِیْتِ وَ عَدَالَتِ اسْتِ | |
| ۱۰۳ | باب دوم فصل دوم قسمت چهارم | ۳۴ |
| ۱۰۸ | واکاوی بر کار برد انتقاد و چگونگی ردّ و پذیرش آن بایسته های برویکرد انتقاد بر مبنای ضرورت روز | |
| | باب سوم: فصل اول قسمت اول | ۳۵ |
| ۱۱۲ | چگونگی مشروعیت نظام سیاسی عناصر مکونه و سند حقوقی (قانون اساسی یا پاپکیزه پیمان آن) | |
| | باب سوم فصل اول قسمت دوم | ۳۶ |
| ۱۱۷ | رد استمرار قوانین، جامعه بیقانون وی آمد آن بر شهروندان: | |
| | باب سوم فصل دوم قسمت اول | ۳۷ |
| ۱۲۱ | حقوق، قانون و عدالت | |



میرعبد الواحد سادات
رئیس انجمن سراسری
حقوقدانان افغانستان

تقریظ

آشنایی با کتاب :
« ناگفته های از قضا و قضاوت
قضا و جگونگی آفرینش عدالت »

بنام خداوند حق و عدالت

علی الرغم آنکه برای من دشوار است تا بر چنین کتاب فخیم و اثر ارزشمند بنویسم ، سعی مینمایم تا برداشت های خود را از کتاب « ناگفته های از قضا و قضاوت . قضا و جگونگی آفرینش عدالت » به ایجاز با خواننده گرامی شریک نمایم:

در جریان مطالعه این اثر متوجه شدم که چگونه دانشمند مجرب در جلای وطن با سحر قلم و ثبت اندیشه و تجربه خویش ، بل وصل را با « اصل » برقرار و پیوند تاریخی را تداوم بخشیده است . این کتاب فخیم به باور من از اهمیت کارشناسانه برخوردار بوده و حداکثر شیوه معیاری تدقیق و اصول کتاب نویسی در آن رعایت گردیده است .

اهمیت اساسی کتاب این است که به مهمترین مسئله نهایت مبرم جامعه افغانستان (قضا، قضاوت و عدالت) پرداخته اند درین کسوف تاریخ حاکمان طالب با قرائت متحجرانه طراز دیوبندی ، حاکمیت شانرا الهی تعریف و از تطبیق شریعت من در آوردی شان صحبت مینمایند ، که با دین ، آیین و تاریخ هزار و چند ساله اسلامی و صد و چند سال تدوین قوانین اساسی و مدنی افغانستان مابینت دارد .

باشنه آشیل کشور همانا ، حاکمیت قانون است ، گمشده اصلی مردم عبارت از عدالت است و می دانیم که این هردو با موجودیت سیستم قضایی مبتنی بر قانون ارتباط دارد . و این سیستم قضایی در وجود

یک دولت مشروع قانون محور بوجود می آید و اَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ است که چنین دولت فقط بر بنیاد قانون اساسی شکل میگیرد که ارکان ثلاثه دولت را تعریف و جایگاه رفیع و شایسته قوه مستقل قضایی را مسجل می نماید .

کتاب درسه باب تدوین و هرکدام در فصول و قسمت های جداگانه تنظیم . ترتیب و مرتب گردیده است . آماج بحث این اثر ارزشمند ، در مجموع سه بخش آتی را احتوا مینماید :

- خاطرات مؤلف و تجارب عملی در کار و مسئولیت های عمده قضایی در مرکز و ولایات افغانستان : که در باب اول و قسمت نخستین فصل یکم آن با « سخن از دل نویسنده » و قسمت های بعدی آن مطالبی بیان گردیده است و همچنان در سه قسمت فصل چهارم و توضیح نا ملایمات و همچنان در فصل پنجم و قسمت اول به بحث گرفته شده است

- سیر و تطور سیستم قضایی مُدرن در افغانستان و پروسه اجرائات جزایی و محاکماتی برمدار قانون : که در چهار قسمت فصل دوم ، باب اول به صورت مشروح بیان و دیده می شود .

- طرح مسایل پر ارزش مسلکی و توضیح مفاهیم گد مدنی و قانون جزای افغانستان : که در دو قسمت فصول سوم باب اول و ششم (قسمت اول و هفتم) مطالبی با ارزشی روشن و مفهوم عدالت در قسمت اول فصل یکم باب دوم بیان شده است .

مسایل مشروعیت ، ضرورت استمرار قوانین ، سر نوشت عدالت در دگرگونی های قدرت سیاسی (قسمت اول فصل چهارم و قسمت فصل چهارم باب سوم) به بررسی گرفته شده است . اهمیت قانون مدنی در قسمت چهارم و قانون جزا در قسمت سوم فصل پنجم باب اول توضیح و درج است .

قسمت های سوم و چهارم فصل سوم باب دوم بر موضوع خشونت و ندای های فرخنده و بررسی انتقادات بر اجرائات محاکم در زمینه به بررسی آمده است .

مسایل مطروحه درین کتاب برای درک از مسایل مدنی و جزایی مندرج در قوانین افغانستان حایز اهمیت بزرگ است .

درین کتاب خواننده با مفاهیم اساسی قانونی و قضایی همچون : عدالت و چگونگی ایجاد و تطبیق آن ، اهمیت قضای مستقل و اثرات آن بر تامین عدالت اجتماعی در جامعه ، مساوات ، برابری در برابر قانون ، حاکمیت قانون و اینکه جرم عمل شخصی است ، آشنا میگردید که درک و فهم آن برای هر شهروند حایز اهمیت و در ترویج فرهنگ قانون پذیری و استقرار حاکمیت قانون ضرور است . پرداختن به قضا و قضاوت در اصل عطف توجه و رسیدگی به امراض و مریضی جامعه است ، پشت کردن به قانون ، شهروند را در برابر قاضی و محکمه قرار میدهد . از دانشمندی خواننده بودم که : « جنایت جوی زندگی را آلوده می سازد ، اما حکم ناحق قاضی تباهی بزرگتر و سرچشمه را آلوده می سازد . »

استقلال واقعی قوه قضاییه بحیث رکن اصلی تضمین عظمت و مقام شامخ سیستم قضایی کشور بمتابجه ملجأ، مأمّن امن و مرکز تحقق عدالت است ، که در ورای مباحث مختلف کتاب ، اهمیت آن برجسته و مشخص گردیده است .

مؤلف این کتاب ارزشمند ، جناب قضاوتپوه سخی صمیم حقوقدان سابقه دار و از قضات پیشین و مُجرب ، مشاور ارشد و مسلکی انجمن سراسری حقوقدانان افغانستان و عضو هیأت اجراییه آن است و در جمع محدود شخصیت های علمی و فرهنگی اُفغان است که درجلا وطن، طی سالیان متوالی تلاش نموده تادانش و تجربه پُربار خود را در آثار، مقالات نوشته ها، صحبت ها و پروگرام های اختصاصی و مسلکی در رسانه ها (حدود چهار سال در تلویزیون وزین بهار ، تلویزیون وزین وطن و اکنون در تلویزیون حقوق باهموطنان عزیز شریک و بیخاطراشاعه و ترویج ارزشهای والای حقوقی، اهمیت و مہمیت پیروی از قانون و ارزشهای حیات مدنی مساعی درخورستایش را انجام می دهند وی چند سال قبل کتاب های پر ارزشی

« تحصیل و قضاوت در تلاطم روزگار » ، « جهشی از افق مدنیت ، بر یلداى ظلمت » را تألیف و بدسترس و استفاده گذاشت . بدینترتیب: این حقوقدان بلند مرتبت و هم مسلک ورجاوند ما . جناب صمیم گرامی چالش های زندگی در غربت و مشکلات مهاجرت را به فرصت ها مبدل ساخته و از امکانات دست داشته، حد اکثر استفاده را بخاطر خدمت به هموطنان و مسلک خود انجام داده است. به همین سلسله به تعقیب کارهای ارزشمند شان ، دست به ابتکارتازه زده و با زحمات زیاد کتاب « نا گفته های از قضا و قضاوت ، قضاء و چگونگی آفرینش عدالت » را تألیف نموده اند که در خور ستایش و تقدیر است، من اصالتا و از نام انجمن سراسری حقوقدانان برایشان تبریک و تهنیت میگویم .
مطالعه این اثر ورجاوند را به دوستان عزیز، همسلکان گرامی پیشنهاد . و برای مؤلف گران ارج ، همسلک بلند مرتبت و همکار بزرگوار ما موفقیت های مزید آرزو، و صریح قلم رسای شان را رساتر میخواهم .



با حرمت
میر عبدالواحد سادات
رئیس انجمن سراسری حقوقدانان افغانستان

باب اول



یاد آوری ضروری:

افکار و نگارش این قلم انفرادی و منحصر بفرده است ولی ردّ و اجابت آن اختیاریست

سخن دل از نویسنده

سخن دل با خواننده یعنی (شما دوست فرهیخته): شما که همین اکنون این اثرنا چیزم را بدست داشته وقبول زحمت فرموده چشم بملاحظه ومطالعه آن دوخته اید از ته دل و با حرمت زیاد خوش آمدید میگویم وصمیمانه سپاسگزاری می نمایم و برای شما توفیق و آرامش خاطر میخوام تا بتوانید با روح آرام خامه را از نظر گذشتانده و نتیجه خوب و برداشت فکری خوبی حاصل کنید.

من در این اثر بگونه عمدی هیچگونه تخطی فرهنگی را مرتکب نشده حتی کلمه وجمله ایرا از نبشته وقلم دیگران به هیچگونه طرز و روشی نبر داشته ویا کاپی نکرده ام هر آنچه در این محتوا وجود دارد اگر خوب است و یا بد انشأ ونشت قلم خودم است . من سخت دلشاد و مسرورم از اینکه بار دیگر توانستم مکلفیت وجدانی وایمانی خود را از دنیای عملی حقوقی وقضاء که داشتم و فکر وتوانم یاری رساند آدا وآنچه دانستگیهای ناچیزاز دوران کار عملی قضائی بخاطرم اثر گذار ویا فعلن به آن دسترسی داشته ام . اگر قضایای مثبت وایمانی از قضاوت ویا قضایای حقوقی وجزائی که در نهایت مُمد عدالت قرار میگرفت ویا سِد راه تأمین عدالت می شد برداشت ونتیجه گیری نمایم وآن را بگونه تحقیقی وپژوهشی تحلیل وبررسی نموده ونتیجه راتقدیم همه علاقه مندان وخوانندگان، بویژه اهل جامعه حقوق وقانون نمایم، من این کار را تا جائیکه توان مغزی ومفکوره فکری ام بود انجام وبه سر رساندم..

مناسب می دانم که یادآور شوم: از شما عزیز خواننده این اثر قبل از ورود به اصل مطالب؛ دوستانه می طلبم که از تقصیرات، نارسائی ها وکمبودی هائیکه از ناتوانی های من سرچشمه گرفته است اغماض نموده منت گذارید ومرا در این راستا رهنمایی فرمایید.

انگیزه وضرورت برایجاد اثر

تاجاییکه من اطلاع دارم در دنیای فرهنگ بطور مجموع و بویژه کشور متبوعیکه من زندگی دارم . برای ایجاد آثار نوشتاری که جایگاه ارزشمند بر مبنای فواید علمی واجتماعی در جامعه کسب نماید وطرف پذیرش جامعه علمی قرار گیرد بایست علت تهادب گذاری نویسنده بر اقدامش مشخص و روشن باشد ودراین راستا دو مطلب اساسی که در حقیقت حیات پذیرش بعدی آن محسوب میشود لابد تذکر داده شود:

چگونگی انگیزه برای اقدام و ایجاد این اثر.
چگونگی ضرورت برای ایجاد وتألیف کتاب.

من میخوام با رعایت عمیق این دو اصل وروشن شدن محرکه اقدامم، اول بالای اصل اولی مکثی نمایم که انگیزه نویسنده را برجسته سازد وبعد بر اصل دومی خواهم پرداخت:

چون موجودیت انگیزه هادر هر انسان به دونوع قابل باور ودرک بوده می تواند یکی مکتوم وبو شیده در ذهن انسان بدون تبارز بیرونی (درحالت مفکوروی وذهنی) که در مغز وجود داشته وبعد از اظهارات گفتاری، نوشتاری و فعل وعمل قابل درک و فهم می گردد؛

بر همین بنیاد من قبل از این پژوهش تفکر واندیشه مکتومی داشتم دایر براینکه انسانها تا ابد زنده نیست وبلاخیره فنا شدنیست ومنهم فردی از این جامعه بشری ام . ولی احساس میکردم که مفکوره ومطالبی

بویژه دردنیای قضاوت و ایجاد عدالت در ذهن و مغز مخطور می کند و مرا تشویق به بیرون دادن چنین ایده و مفکوره می سازد:

و مزید براین باتحرک مغزی، گاهی میسنجیدم که دوران کار قضائی من از منظر نظر و عمل مالمال از تجارب خوب و بدی است که من فاعل و عامل و یاشریک قسمی و کلی آن بوده ام چنانچه موضوع را در اثر اولی خویش بنام «قضاوت در تلاطم روزگار» بر جسته ساخته ام، حال هم بعد از جدال فکری و مغزی خویش نتیجه گرفتم تا تحقیقات لازم پژوهشی را تا اندازه توان عقلی و اندیشوی خویش بایست بیرون بزنم و داشته های ذهنی و ذخیره خود را آشکارا بیان کنم:

همان بود که صادقانه به پژوهش و تحقیق خود زیر نام « قضاء و چگونگی آفرینش عدالت» پرداختم و این کاوش تحقیقاتی را مدتها قبل آغاز و در این اواخر به اتمام رسانیدم.

انگیزه دیگر مکتوم و مستور در مغزو مفکوره ام خیر اندیشی امید وار کننده بود که در عالم رؤیایه آن معتقد گردیدم و آن اینکه اگر من این پژوهش و تحقیق خود را در زمینه یاد شده به انجام رسانم شاید عده از هم مسلکان و جوانان، شایقین حقوق و قانون و رهروان دانش و امثال آن اهل مطالعه و علاقه مندان استفاده کم و بیش نمایند تا اینکه سیطره این رؤیا و انگیزه هم بر من اثر مثبت گذاشت و محرکه ی بر عمل گشت و کار خود را همانطوریکه ذکرش رفت شروع و به اتمام رسانیدم.

اما سخن و مطلبیکه گفتن و نوشتنش راحتی دانستم این است:

(حاشا. که من این بیرون داده ناچیز مغز خود را صائب و یارسابدانم و یا صائب بودن آن مورد ادعایم قرار گیرد من صرف به اندازه توانم خامه و انشا نموده ام و احترام تقدیم خوانندگان و مراجع ذیربط کردم)

دوم ضرورت ها برای ایجاد این اثر

برفهم و باور من! ضرورت های علنی و محسوس که احتیاج بر جبران و تأمین احتیاج دارند این اثر می توانند انگیزه های محسوس را به اندازه محتوای خود برآورده سازد بنائن هر ضرورت شایع و مشهود که قابل دسترسی باشد می تواند اگر خرد است و یا بزرگ برای رفع ضرورت و ایجاد رویکرد مورد ضرورت مفید واقع شود.

جالب این خواهد بود که در مغز و متن پژوهش من بسا پدیده ها و رویکرد های شامل اند که قبل از ایجاد و بگونه زنده وجود داشته است و از خود اثرات مفکوروی و ضرورت های منحصر بخود دارند. من از گذارشاتیکه مستقیم در ایجاد عدالت نسبی اثر گذار و اساس قرار می گیرند و یاهم طور علنی و یا مستور موانعی در راه تأمین عدالت در محاکم خلق می کنند واجب الذکر دانسته آگاهانه آن را با رعایت پالیسی این اثر ثبت و در تراویده ی مغز و تجارب ناچیز خود جا داده ام ولی اصل محور در پژوهش «چگونگی تأمین عدالت قضائی» می باشد.

همانطوریکه من در اثر قبلی خویش متذکر شده ام تعداد از محصلین هموطن بویژه کسانی که در رشته حقوق تحصیل می نمایند و یا کسان دیگری در خارج مملکت که طور مهاجر، پناهنده و یا بگونه مختلف دیگری زندگی دارند و عده هم در محل بود و باش ماکه مملکت متبوع شان است متوطن و یا رشته قرابت، دوستی و یا در صفحات مجازی معرفت و شناخت داریم تقاضای چنین نبشته ها را دارند

اساسی ترین ضرورتیکه در ایجاد این اثر سهم بارز و اصلی دارد تقاضای هردو پسرانم «پرویز جان صمیم و خالد جان صمیم» که استادان حقوق در کشور شاهی هلند هستند بوده است. زیرا آنها بر مبنای ضرورتهای تدریس خودها به معلومات کافی و مسلکی جهت مقایسه آکادمیک کارهای عملی قضایای حقوقی و قضائی جهان حقوق در مواقع لازم ضرورت مبرم به چنین اثری دارند (در واقعیت معلومات برای استفاده آکادمیک)



تکوین عدالت قضائی
پایه اساسی «تکوین عدالت قضائی» بیطرفی قضات
وعدم گرایش آنها به احزاب، گروه ها و انواع تبعیض
وتعصب است که تحقق این امر منوط بر صداقت کامل
قضات، رعایت دقیق قواعد شرعی، حاکمیت قانون
وفهم و تسلط
مسئله آنها بر مجموع عناصر یاد شده می باشد که
واقعیت آن حین عمل در چوکات قضاء تبارز می کند.
سخی صمیم

عرض آگهی: این اثر در زمانی ایجاد شد که در میهن ما نظام سیاسی، قانون اساسی و سایر قوانین نافذ موجود و قابل استفاده بود:
من ذکر موجودیت نظام و قوانین نافذ را می نمایم و چگونگی تطبیق و عدم تطبیق آن بحث علیحده بوده به آن در مواقع لازم طور مؤجز و مختصر اشاراتی خواهم کرد .
اما در این اثر بسا هم از متون واصل احکام قوانین مطالبی به استناد آمده و نشر شده است که جوهر عدالت را تبارز می دهد و تغییر ناپذیری باشد

فصل اول
قسمت دوم
عدالت درمسند قضاء ازبیدایت تانهایت
قضاء وچگونگی آفرینش عدالت

منبع و منشأ تأمین عدالت قانون و مصادره مجاز اند و قضاء و محاکم مسئولیت اجرا و تطبیق احکام آنها را دارند.

چنانیکه میدانیم حقوق و باحق طور طبیعی مقدم بر قانون و عدالت زایشی از احکام قانون است که با سلامت تطبیق احکام آن بوجود می آید و پدیده عدالت با ابعاد مختلف خویش ستون استوار بر امنیت و تأمین حقوق جامعه و افراد و در نهایت رهگشای توصل بر عدالت اجتماعی می شود.

اما زمانیکه این حق ثابت مورد تجاوز و دستبرد قرار میگیرد آنگاه ضرورت اعاده و یا تأدیة حق که «عدالت» محوری باشد ظهور در این راستا مرجع بازگیرنده حق طور مسلم همان محکمه و قضاوت است که با حاکمیت قانون واقعیت ایجاد می شود ولی با تأکید باید گفت که تحقق این اصول اقامه شده در وجود قوانین که حقوق مردم را در متن خویش نهفته دارد بوجود می آید و عدالت قضائی و اجتماعی زمانی تحقق می یابد که قوانین مُدون و مُسجل با مُحتوای جامع و کامل آن که حقوق افراد جامعه را در خود پیچیده باشد با سلامت تطبیق و تأمین حقوق کیفری و مدنی مردم تأمین شود و این مرحله صفحه اساسی ایجاد و گسترش عدالت اجتماعی به سهم خود شده می تواند.

پس عدالت: در صورت عدم تطبیق احکام قانون و عدم رعایت حقوق اساسی و سایر حقوق افراد جامعه با سلطه و پوشش یک نظام با قدرت حقوقی میسر نخواهد بود.

اصل احکام قوانین و نظام حقوقی در وقت و زمان هر حاکمیت و رژیم با مُحتوای مندرج خود بمنظور رعایت حقوق افراد جامعه و یا مرام و هدف همان حاکمیت و رژیم ساخته و تدوین میگردد و مکلفیت تطبیق این قوانین به دُوش مراجع عدلی و قضائی گذاشته میشود.

بدین اساس ایجاد جوهر عدالت و تأمین عدالت در گرو مُحتوای قوانین نافذ و نظام حقوقی مورد اجراء رژیم و قدرتهای بر سراقتهای نهفته است که مسؤلیت تطبیق و رعایت آن را مراجع عدلی و قضائی به عهده دارند. بدین مفهوم دادگاه ها و محاکم صرفاً مسؤولیت سلامت تطبیق قوانین و رعایت دقیق نظام حقوقی را عهده داری باشند.

بر مبنای آنچه گفته آمدیم: قضاء از همان آوان پیدایش خویش تا ایندم با پیمودن راه های پر خم و پیچ با انواع مشکلات فراوان به خدمت قدرتهای زمان قرار گرفته و دوره های مختلفی را سپری کرده است ولی همین اکنون هم قضاء در جهان فعلی با داشتن موقعیت های مختلف مناسب و غیر مناسب در خدمت جوامع مختلف قرار دارند.

قضاء در نقاطی از جهان با داشتن موقف واقعی و اعتبار شایسته طرف اعتماد و در پسا از نقاط جهان سخت بی اعتماد بوده است.

بلی زمانیکه این ارگان مقدس موقعیت لازمه خود را با آزادی عمل و استقلال قانونی کسب کند میتواند با تطبیق و اجرای قوانین نافذ دوران خود موقف عالی خود را حفظ و طرف اعتماد جامعه قرار گیرد. اما با در نظر داشت مطالب ذکر شده ایجاد و تأمین عدالت قضائی مشروط به اجرا و تطبیق احکام قوانین از جانب دستگاه قضائی کشور در فضای آرام و استقلال واقعی قضاء عملی بوده می تواند چنانچه دیده و گفته میشود که در پسا از نقاط جهان و کشور هائیکه دارای سیستم دموکراسی واقعی هستند قوه قضاء در پدیده دموکراسی راستین با داشتن آزادی عمل و اختیارات قانونی به اوج اعتبار و کسب اعتماد رسیده اند که ما شاهد این حقیقت روشن در دنیای مُتمدن روز هستیم.

ولی در کشور عزیز ما افغانستان تا جاییکه من بیاد دارم و تاریخ نیز مؤید آن است دادگاه و قضاء انچنانیکه شایسته نام و موقف آن است جایگاه قضائی خود را نتوانسته است حفظ و یا کسب نماید، نبود قضاوت سالم، وجود سدّ و موانع مختلف درین عرصه، عدم وجود شرایط لازم برای قضاوت و قضاوت، عدم تطبیق و اجرای احکام قوانین روی اهداف و اغراض، کجروی و اخلال در نظام حقوقی و سایر تخلفات دیگر قانونی ضربه های سخت و لکه های بدی بر پیکر قضاء وارد کرده است چنانیکه واقعیت های تلخ عینی و عملی در جامعه نشان می دهد که عدم وجود عدالت قضائی براخلال امنیت اجتماع بی تأثیر نبوده و یکی از عوامل اساسی بد امنی ها همین عدم حاکمیت قانون و نبود عدالت قضائی بوده می تواند.

دروطن ما همانطوریکه تأمین عدالت قضائی از طریق اجرا و تطبیق سالم قوانین درگسترش امنیت و آرامی اجتماع کاملاً اثرات مثبت و بسزایی دارد، به همان پیمانۀ عدم تطبیق قوانین و بی عدالتی دراخلال نظم وگسترش ناامنی ها زُل با رزی بازی می کند. (حاکمیت سالم قانون می تواند حاکم حقیقی درجامعه باشد). به هرصورت قضاء و قضاوت ازهمان آوان یا ابتدای ایجاد وپیدایش خود درآدمختلف تاریخ چه دوران امرا و سلاطین حاکمیت ها ورژیم ها و قدرتهای گوناگون . سیستم های مختلف قضائی را تجربه کرده است، قضا دردرازنای تاریخ کشورروی اهداف مختلف طرف استفاده حاکمیتهای وقت خویش فرارداشته گاهی وسیله برای حفظ منافع قدرت وگاهی هم ظاهرن با هدف پاک انسانی یعنی به عنوان تأمین اجرای عدالت عنوان شده اند که واقعیت چگونگی عمل بدوش تاریخ است، مگرتکونین و ایجاد قضا ازهمان عصر بدوئیت تا تحولات و دیگرگونی های امروزی ظاهرن موجودیت خود رابه همین نام ونشان (مرجع عدالت) آدرس می دهد. زیرا اگر امیروسلطانی ویا رژیم و قدرتی تحول و تغییر درقضاء و دادگاه ایجاد نموده اصولنامه، نظامنامه ویا قوانینی تسجیل کرده اند ظاهرنا منظورهمین هدف بوده است. اما این سوال مطرح است که درآن زمان با موجودیت این مفکوره قوانین چه درون مایه داشته و تأمین عدالت چه کیفیت وجایگاهی داشته است؟ پاسخ مثبت و منفی این پرسشها هم مربوط به قضاوت تاریخ است.

ولی فراموش نباید کرد که: مردم و جامعه درین راستا از محکمه و بارگاه عدالت چه توقع وامیدی دارند و محکمه و قضاء چرا نمیتوانند تأمین عدالت نمایند ویا چرا نمیخواهند عدالت را تأمین کنند؟
ارائه واقامه نظر درین باره به عقیده من ظاهرن بسیار ساده ولی مشکلات برای کسی هویدا و قابل درک است که عملاً با این مشکل دست وگریبان بوده و آنرا تجربه کرده باشند:
منکه درین عرصه شریک مباشرین مشکلات بوده و آن را تجربه کرده ام قبلن در کتاب «تحصیل و قضاوت در تلامذۀ روزگار» آن را انعکاس داده و به سهم خویش ازوضع گذشته قضائی و داشته های تجارب شخصی ام که گاهی تلخ وگاهی برای خودم آرامی بخش بوده است یاد آوری کرده و منعکس ساخته ام. اما آنچه حال می نویسم به تناسب قدرت فکری و تجارب عملی ایکه دردامن قضاء داشته ام اعمال مثبت وشایسته قضائی را منحیث راه پیروزی برای اهداف قضائی آینده یاد داشت واعمال منفی وعلل نارسیدن به اهداف عالی قضائی را منحیث اعمال باز دارنده عدالت قضایی پیشکش حضور شما خواننده عزیز می نمایم و راه های حل نسبی را صرفن با اقامه نظر مستقیم وغیرمستقیم پیشکش و ارائه می دارم.

إعدلوا هواقرب للتقوى



عدالت نسبی زمانی تحقق می یابد که با قدرت و مشروعیت توأم باشد، اما عدالت هیچگاهی در ماهیت و جوهر خویش قابل تغییر نیست و تنها تفاوت در آن است که عدالت مشروع منشأ حقوقی و قانونی دارد. سخی صمیم.

فصل اول

قسمت سوم

روند بی عدالتی را تنها به محکمه قاضی

نسبت ندهید

منبع تأمین عدالت قانون. و قضاء و محاکم مسئولیت تطبیق احکام قانون را دارند: همانطوریکه در قسمت اول این بحث ملاحظه فرمودید قضاء درمحتوا و داشته های قانون حق هیچگونه تصرف، زیادت و تنقیص را نداشته و تنها مکلف به تطبیق سلامت آن و ازین طریق بر مبنای تقاضای وظیفه خدمتگذار اجتماع بشری می باشد و قضاء از همان آوان پیدایش خویش در پرنسیپ تا ایندم با پیمودن راه های پر خم و پیچ با انواع مشکلات فراوان به خدمت اجتماع، نظامهای سیاسی و قدرتهای زمان قرار گرفته و دوره های مختلفی را سپری کرده است و اکنون هم در جهان فعلی با داشتن موقعیت های مختلف مناسب و غیر مناسب در خدمت جوامع مختلف بشری قرار دارد. قضاء در نقاط مختلفی از جهان با داشتن موقف واقعی ذکر شده دارای اعتبار شایسته و طرف اعتماد و در بیا از نقاط جهان سخت بی اعتماد بوده است. ولی با وجود این همه ناملایمات زمان و روزگار قضاء دارای جایگاه مناسب و مساعد برای اجرای تأمین عدالت و کارصادقانه براتصال اهداف مقدس خود که آن را عدالت قضائی میخوانیم بوده است.

بلی زمانیکه این ارگان مقدس موقعیت لازمه خود را با آزادی عمل و استقلال قانونی کسب کند میتواند با تطبیق و اجرای سالم قوانین نافذ موقوف عالی خود را حفظ و طرف اعتماد جامعه قرار گیرد. اما با در نظر داشت مطالب ذکر شده ایجاد و تأمین عدالت قضائی مشروط به اجرا و تطبیق سالم احکام قوانین ازجانب دستگاه قضائی کشور در فضای آرام و استقلال واقعی قضاء عملی بوده می تواند چنانچه دیده و گفته میشود که درپسا از نقاط جهان و کشورهاییکه دارای سیستم دموکراسی واقعی اجتماعی هستند قوه قضاء دریدنه دموکراسی راستین با داشتن آزادی عمل و اختیارات قانونی به اوج اعتبار و کسب اعتماد رسیده اند که ما شاهد این حقیقت روشن دردنیای مُتمدن روز هستیم.

ولی درکشور عزیز ما افغانستان تا جاییکه من بیاد دارم و تاریخ نیز مؤید آن است دادگاه و قضاء آنچنانیکه شایسته نام و موقوف آن است جایگاه قضائی خود را نتوانسته است حفظ و یا کسب نماید؛ نبود شرایط لازم برای قضاوت، عدم شرایط مساعد برای قضاوت، عدم وجود قضاوت سالم، نقض و عدم تطبیق و اجرای احکام قوانین بطور عامدانه، کجروی و اخلال در نظام حقوقی، استفاده های سو و ناجایز نام و جایگاه قضا، فروش عدالت و وجدان در مقابل پول و مادیات و سایر تخلفات دیگر ضربه های سخت و لکه های بدی بر پیکر قضاء وارد کرده است چنانیکه واقعیت های تلخ عینی و عملی متذکره و سایر کمبودی ها و کمرسی ها در جامعه نشان می دهد عدم وجود عدالت قضائی بر اخلال امنیت اجتماع بی تأثیر نبوده و یکی از عوامل اساسی بد امنی ها همین عدم حاکمیت قانون و نبود عدالت قضائی محاسبه میشود.

ولی وجوب حکم و تقاضای عدالت این است که بر مبنای مطالب یاد شده نباید تنها قضا را ملامت بشمریم و یا همه کمبودی ها را حاصل عمل قضاء بدانیم که قضاء و یا محکمه اگر مقصراند متناسب به سهم خویش گنهکار خواهد بود نه ایجاد گرحقیقی این همه گناه و تقصیر.

دروطن ما همانطوریکه تأمین عدالت قضائی از طریق اجرا و تطبیق سالم قوانین در گسترش امنیت و آرامی اجتماع کاملاً اثرات مثبت و بسزایی دارد. به همان پیمانکه عدم تطبیق قوانین و بی عدالتی در اخلال نظم و گسترش ناامنی ها رُل با سزایی بازی می کند. (البته حاکمیت قانون در موجودیت زمینهمناسب و بیسترمساعد می تواند متحقق گردد).

مگر تکوین و ایجاد قضاء از همان عصر دنیویّت تا تحولات و دیگرگونی های امروزی ظاهرین موجودیت خود را به همین نام و نشان (عدالت) آدرس می دهند اما موجودیت این مفکوره در اعصار مختلف منوط به آن است که قانون چه درون مایه داشته و تأمین عدالت به چه منوالی قابل اجرا بوده است؟ پاسخ مثبت و منفی این پرسشها مربوط به قضاوت تاریخ است.

ولی یک حقیقت قابل قبول این است که: حواله دادن نقض قوانین و بی عدالتی تنها به آدرس قضاء خود نقض عدالت است زیرا ایجاد بی عدالتی تنها کار دادگاه و قاضی نیست همانگونه که گفته آمدیم عوامل مختلف و موانع و سد های در این امر ذیدخل و مؤثر است که بایست با توجه به آن و با نظر داشت موانع و یا علل در زمینه میشود داوری کرد. بدین مفهوم:

در ابتدا لازم است بدانیم که طرق و وسایل توصل برای تأمین عدالت قضائی و سلامت تطبیق قوانین چه میتواند باشد و ما چطور میتوانیم فقر عدالت قضائی را تا سرحد قدرت بشری از سر راه دور و به اهداف عدالت نسبی ایکه می خواهیم نایل گردیم.

ابتدا می خواهیم بطور صریح و روشن از موانعیکه در راه تأمین عدالت قضائی سد میگردد ذکری بمیان آرم و راه های برون رفت ازین معضله را با ارائه نظر خود برجسته سازم و در ادامه تصریح بدارم که موجد این همه موانع در راه تطبیق قوانین و بی عدالتی ها تنها دادگاه و محاکم است و یا علل و عوامل دیگری نیز ذیدخل موضوع پنداشته میشود.

عاملانه خواهد بود که ابتدا علل و عوامل چنین خلاف ورزی ها تشخیص، شناسایی و در مرحله دوم راه بیرون رفت ازین معضلات برجسته گردد. بر مبنای همین آرزو خواستم تا جاییکه نتایج عملکردها و تجارب قضائی دوران کارقضائی من از ابتدایی ترین سطح دادگاه (عضویت در محکمه ابتداییه و لسوالی

خان آباد ولایت کندز) ریاست های دیوان های مختلف؛ ریاست محکمه شهری ولایت بلخ، ریاست محکمه استیناف ولایت بلخ و نهایت عضویت ستره محکمه (دادگاه عالی) درافغانستان تجارب ناچیزم را منحیث یک قاضی اسبق وطن ارائه نمایم:

فصل اول

قسمت چهارم

بایسته های عدالت قضائی و تأثیر آن بر امنیت جامعه و عدالت اجتماعی

واقعیتیکه من به آن ایمان کامل دارم اینست که: امنیت و حفاظت جامعه و افراد آن، منوط به حاکمیت قانون و نظام مضبوط حقوقی و بالاخره عدالت اجتماعی بوده که بدون گسترش عدالت قضائی هیچگاهی نمیتواند وجود کامل خارجی پیدا کند و همچنان تطبیق سالم احکام قانون و حاکمیت آن مستقیماً در امنیت و سلامت جامعه سهیم و ذیدخل است ولی توجه داشته باشیم که موجودیت این همه خواسته های رؤیائی و تأمین عدالت بدون موجودیت استقلال کامل قضائی از امکان بعید است. ببینید مرام من در رابطه به جامعه ایکه سرنوشت مردم آنرا نظامهای های برسراقتدار به گونه های مختلف و یا خود افراد جامعه به روال سنت بشری از طریق نماینده های خویش با ایجاد قوانین کتبی تعیین می کنند بایست چنین اسنادی دایر بر تبارز اراده آنها وسیله قوانین مدنی و کیفری تسجیل و به معرض اجرا گذاشته شود و چنین اهداف و مرام صرف از طریق نظام حقوقی مضبوط و قوانین مدون و مسجل بویژه قانون اساسی کارآ (مادر قانون) که مظهر اراده مردم و هسته مرکزی الهام سایر قوانین باشد می تواند اثبات مدعا گردد. زیرا محتوای احکام قوانین متذکره و نظام حقوقی میتواند متضمن اراده و نشانگر اندیشه مکتوم نظام و خواست و اراده مردم باشد که تطبیق و رعایت احکام آن چگونگی نیت و مرام آنها را به اثبات رسانیده مایه و جوهر اصلی قوانین که مظهر اراده آنها شمرده میشود هویدا و آشکار نماید آنگاه دیده میشود که اسناد مسجل حاوی عنصر عدالت که بکار گیری و تطبیق آن مسبب منافع، رفاه و آسایش مردم باشد درین قوانین جای دارد؟ و اگر این عنصر مقدس (عدالت) در دل این اسناد با انگیزه راستین برای رعایت حق و حقیقت و زدودن ظلم و بیداد جائی یافته باشد. بایست با نیت پاک در پیاده کردن مرام انعکاس یافته آن بر بنیاد همین قوانین بر مردم تأدیه شود، از یاد نمیبریم که لازمه اصلی توصل به این اهداف همانا تطبیق سالم قوانین نافذ درین راستا است که ما ایجادگر آن هستیم در غیر آن هر قانون و مصادیر قانونی حکم کاغذ پاره نابکاری را خواهد داشت.

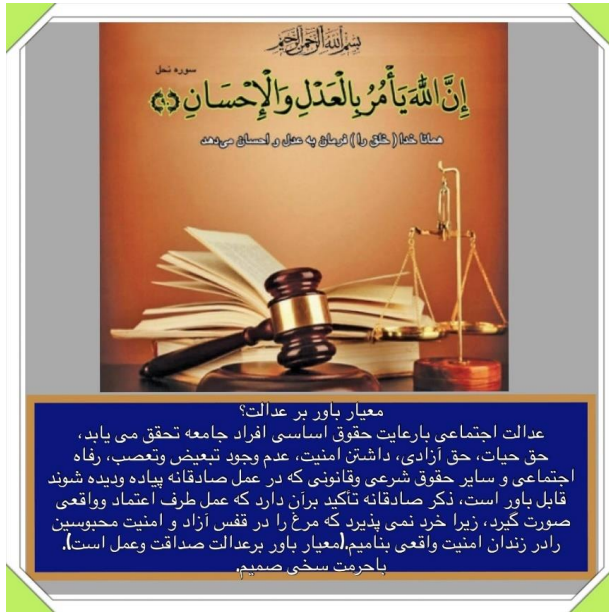
اکنون ما به جای و موقفی قرار داریم که باید بدانیم برای تطبیق و اجرای سالم قوانین وضعی چه شرایط اساسی را میتوانیم ملاک عمل قرار دهیم؟

زکن اساسی در تطبیق راستین قوانین در راه نیل به اهداف یادشده بالا فقط قوه مستقل و آزاد قضائی در بدنه یک سیستم دموکراسی راستین و تفکیک قوای ثلاثه با شناخت صلاحیت های جداگانه آنها به سهم هر کدام میسر است.

اگرما به همین اصل مؤمن هستیم باید بسیار عاملانه و با خرد کامل در راه ایجاد یک سیستم قضائی کارآ با صداقت کامل به حقانیت مرام خویش موانع و علل عدم تطبیق سالم قوانین را از سر راه محاکم و قضاء دور ساخته و هر آنچه در راه تضعیف قضاء و قانون مؤثر باشد مهار سازیم تا بتوانیم اهداف اصلی که گسترش و تأمین عدالت قضائی و پایه داری امنیت است قدم اساسی گذاریم.

همانطوریکه در بالا متذکر شدیم مطلب ما دید ویدی از موجودیت محاکم و تأمین عدالت قضائی از طریق دادگاهها و قضاء و تحول شکلی و معنوی این ارگان بوده است. قضای وطن ما درین راستا تجارب و تاریخ گوناگون دارد. چنانچه به موازات تحول و تغییر در زنده گی بشر، افراد جامعه و متناسب به آن تحول نسبی دادگاهها و قضای کشور و پروسه قانون گذاری بموجب ضرورت اجتماع نیز تحول پذیر گردید که این

تحولات در وجود جامعه توأم با کثرت نفوس ازدیاد جرایم و جنایات و اعمال خلاف قانون همراه با دعاوی حقوقی به سنگینی و مشکلات جامعه می افزود و در مجموع این ضرورت ها که به مرور زمان افزونتری گردید به دادگاه ها و محاکمی همگون ضرورت احساس می شد که در تداوم این چالشهای اجتماعی احتیاجات را مرفوع و به داد خواهی مردم رسیدگی گردد به عبارت دیگر محاکم نیز بایست موافق به خواست و تقاضای جامعه تأمین عدالت نماید و در راه تحکیم امنیت جایگاه مؤثر داشته باشد. به این مفهوم نظریه تذکرات بالا ایجاد توسعه و تحول را در رابطه به ظرفیت و پذیرش قضایا و دعاوی، کمیت و کیفیت فیصله ها و احکام صادره آنها در تطابق به قوانین نافذ کشور می نمود. این ضرورت ها به مرور زمان در سطح کشوریا در نظر داشت منافع جامعه و مردم نیز شدیداً محسوس و روز افزون بود که بایست پاسخ آن داده می شد. این احتیاج محسوس زمان ایجاد گرمحاکم مختلف در رابطه به نوعیت قضایا و دعاوی حقوقی گردید و این تحول در سطح قضاء را میتوان درج اسناد تدوین شده در هر دوره که به نوعی از انواع پابند ایجاد و رعایت نظام قانونی و حقوقی جامعه بوده اند مشاهده کرد قواعد مندرج در قوانین اساسی و قوانین تشکیل و صلاحیت قضائی من حیث یک سند مسجل مثبت این ادعا ست.



معیار باور بر عدالت؟

عدالت اجتماعی بارعبایت حقوق اساسی افراد جامعه تحقق می یابد، حق حیات، حق آزادی، داشتن امنیت، عدم وجود تبعیض و تعصب، رفاه اجتماعی و سایر حقوق شرعی و قانونی که در عمل صادقانه پیاده و دیده شوند قابل باور است، نگر صادقانه تأکید برآن دارد که عمل طرف اعتماد واقعی صورت گیرد، زیرا خرد نمی پذیرد که مرغ را در قفس آزاد و امنیت محبوسین را در زندان امنیت واقعی بنامیم. (معیار باور بر عدالت صداقت و عمل است).
با حرمت سخنی صمیم.

فصل دوم

قسمت اول

دگرگونی بنیادی در طرز و روش قضاء بعد از سالهای (۱۸ و ۲۲ هـ ق)

مستندات تاریخی نشان می دهد که دین اسلام بعد از ورود در افغانستان به (سالهای ۱۸ و ۲۲ هـ ق) روش قضائی را بطور بنیادی تغییر داد، مصادراصلی و مآخذ اساسی احکام قضائی نیز موافق به دستور شریعت تغییر کرد. علمای پرهیزگراز طرف شخص اول مملکت به صفت قاضی انتصاب و به وظیفه گماریده می شدند دادگاه و قضات همه قضایای جزائی و دعاوی حقوقی راحل و فصل و به کشیده گی امور خانوادگی مطابق دستور شریعت رسیدگی مینمودند و در صورت ایجاد اعتراض و شکایت علیه فیصله و اجرائات محاکم. اولوالامر که همان شخص اول مملکت و نماینده خلیفه اسلام شناخته می شد شخصاً فیصله هارا تحت بررسی قرار می داد بدین ترتیب احکام دین اسلام و شریعت، اساس کار دادگاه و قضاء قرار گرفته و تماماً قضایا و دعاوی بر همین بنیاد حل و فصل می گردید.

گذشت زمان توأم با به قدرت رسیدن امرا و سلاطین به گونه های مختلف و طرز و شیوه حکومت داری های گوناگون توسعه و رشد جامعه را با رشد حوادث و قضایا نیز با خود داشت تحولات و توسعه در زندگی افراد جامعه توأم با ایجاد دعاوی بین ایشان طرز اداره و رسیدگی نویی مطابق به خواست زمان می طلبید حاکمیت و قدرت های وقت هر کدام با نوبه موافق به این خواست ها اداره های برای تطبیق احکام شریعت، اصول و قوانین ایجاد و بنا می نمودند ولی یگانه اصلیکه هر کدام ظاهراً پابندی صادقانه و اخلاصمندانۀ خود را با نحوی از انحا به آن نشان می دادند دین و شریعت اسلام بود، همانطوریکه در بالا اشاره شد وسعت جامعه با تکثر نفوس و زنده گی روبه تحول بشری استفاده از امکانات زنده گی انکشافات سرسام آوروسایل تخنیکی و محاروبی در جهان و.و.و. علاوه از اینکه تمایل بهتر زیستن و به امن زیستن را به مردم خلق می نمود جامعه ما طبیعتن به سوی مدنیت اندک اندک قدم می گذاشت و مردم زنده گی نوین را اختیاری کردند و بدین طریق تحولاتیکه قدم به قدم با وسایل بهتر زنده گی در جامعه رایج می شد، کثرت حوادث و قضایا را نیز به دنبال می آورد تا اینکه این دگرگونی ها و تحولات زنده گی با دسترسی بروسایل مُدرن روز و لو اندک و ناچیز هم بود خوش آیند و لذیذ مینمود. اما متناسب به این

تحولات ارتکاب جرم و جنایات و تخلفات قانونی در جامعه نیز مشکل آفرین و دردآور میگردید چنانچه موجودیت جرایم و جنایات و ایجاد دعاوی حقوقی و مدنی، کشیده گی های فامیلی این ضرورت ها را جدی تر و جامعه را ناآرامتری ساخت. بر اساس همین ضرورت ها موافق به خواست زمان بایست برای رسیدگی چنین معضلات ادارات امنیتی و محاکم و دادگاه های با قدرت ایجاد و فعال می شد.

بر همین بنیاد: در چنین حالات محاکم در حل و فصل این معضلات می توانست نقش برآزنده و اهمیت به سزا داشته باشد زیرا دادگاه با دستورات اسلامی و شرعی همه مشکلات ایجاد شده را رسیده گی و به حل و فصل دعاوی و فیصله قضایا می پرداخت ولی قسمیکه متذکر شد رفته رفته جامعه ما نظر به موجودیت شرایط جدید زنده گی به قوانین، نظام مدنی و حقوقی و دستوراتی ویژه دیگری نیاز احتیاج پیدا میکردند که حافظ امنیت جامعه، نظام مدنی و روابط افراد آن در ساحات مورد ضرورت میبود، مقررات و قوانین بایست به حکم ضرورت مطابق احتیاج زمان تسوید و تصویب و طرف استفاده قرار میگرفت و نظام حقوقی و مدنی در مطابقت به احکام شریعت و قواعد نافذ آن مورد استفاده میبود، ایجاد قوانین همسان با انکشافات و تحولات زمان با خورد و خواست عصر خویش در حرکت و جوابگوی احتیاج وقت پنداشته می شد، جامعه افغانی ما هم درین راستا قوانین مورد ضرورت را در اعصار و ادوار مختلف به همین سان تصویب و تسجیل می نمود ولی در هیچ زمانی هیچ قانونی مخالف با احکام دین و شریعت اسلام تصویب و تدوین نگردیده و اجازه تسوید و تصویب به آنها هم داده نمی شد زیرا قوانینیکه در تقابل با احکام دین و شریعت اسلام قرار داشته باشد در افغانستان قابل تطبیق نیست. این اصل اکثر ا در قوانین اساسی افغانستان چه در سابق و چه در حاضر به صراحت تسجیل شده است. بگونه مثال قانون اساسی فعلی افغانستان چنین احکامی دارد:

ماده دوم قانون اساسی:

دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است.

پیروان سایر ادیان در پیروی از دین و اجرای مراسم دینی شان در حدود احکام قانون آزاد می باشند.

ماده سوم:

در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.



اِتْلَافِ حَقِّ ظَلَمٍ اسْتِ وَ ظَلَمٍ دَرِ
هَيْجِ دِينِ وَ اَيِّينِي مَجَازِ نَيْسْتِ
وَلِي اَشْدُّ مِظَالِمِ اَنْ اسْتِ كِه زِيَرِ
نَامِ قَانُونِ وَ عِدَالْتِ دَرِ مَحْكَمِه
اِعْمَالِ كَرْدِدِ.
سَخِي صَمِيمِ.

همانطوریکه گفته آمدیم در جامعه سنتی میهن ما علاوه از اینکه احکام دین مقدس اسلام وفق اصول و قواعد دینی بطور کامل رعایت میگردد، قوانینیکه مخالف معتقدات واحکام دین اسلام و در تقابل با شریعت اسلام قرار گیرد مرعی الاجرا و قابل تطبیق نمی باشد.

به هر صورت چون بحث ما در ارتباط به قضاء و شیوه قضاوت در افغانستان است اکنون می بینیم که قوانین ما چه مسیری را در این ارتباط و برآورده شدن اهداف قضایی میهن در راه اهداف تعیین شده قضاة پیش بینی و هدایت می کند:

چون قضاة محاکم تطبیق سالم احکام قوانین و تأمین عدالت قضائی را به عهده دارند بدین لحاظ عمل و اجرائات قضائی ایشان وابسته به صلاحیت قانونی و عدم موانع در چگونگی استقلال قضائی آن هاست پس اگر قبول کنیم که قوانین مسجل در دوره های مختلف و یا یک دوره خاص به نفع جامعه و تأمین عدالت قضایی تدوین گردیده و تطبیق و اجرائات آن به قضاء و محاکم تعلق گرفته باشد بایست اول سوال صلاحیت قضائی، عدم موانع، مؤیدات استقلال و آزادی قضاء در آن جستجو گردد تا دیده شود قضاء و دادگاه در اجرای وظیفه و صدور احکام خویش تا چه حد دارای صلاحیت و آزادی عمل بوده اند.

اگر با ایجاد فرضیه ی بپذیریم که زمانی قضاء و محاکم همانطوریکه گفته آمدیم صلاحیت های مطروحه را دارا و به تطبیق سالم قوانین و تأمین عدالت مؤظف بوده اند در آن صورت مشکلات نبود عدالت مرفوع و عدالت قضائی ایجاد و همای سعادت بدست آمده است و یا عدالت نسبی به حکم فرمان پروردگار (إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) تطبیق و ظلم و بیداد رخت بسته اند. و اگر نشده است چرا؟ علت و موانع در کجا بوده است؟ پرسشهای بالا موضوعات جدی و بسیار مهم است که در ادامه این نبشته و موقع مناسب آن را بررسی و به آن می پردازیم.



عدالت اجتماعی

کاربرد و رعایت عدالت اجتماعی به حکم ایمان و وجدان در راه سلامت جامعه و خدمت صادقانه به انسان: تبارز دهنده احساس پاک و پایبندی کامل به فرمان خداست ولی بکار بستن و ابزار قرار دادن این واژه مقدس بمنظور استفاده سو که به ضرر جامعه و شهروندان آن منتهی گردد خیانت بزرگ و گناه نابخشودنیست، (با ادعای پاک بودن مرتکب جنایت نشویم، یا حرمت سخی صمیم.

فصل دوم

قسمت دوم

قوانین نافذ. صلاحیت و استقلال قضاء

آزادی در اجراءات قضائی و مقید بودن قضاء صرف به اوامر قانون در تامين و گسترش عدالت قضائی شرط اساسی پیروزی و حاکمیت قانون پنداشته میشود همانطوریکه قبلاً به اختصار اشاره نمودم آزادی و استقلال قضاء در جهت تامين عدالت قضائی و تطبیق احکام قوانین راهیست نیکو که ما را در جهت رسیدن به عدالت اجتماعی کمک و یاری می رساند و در حال عدم وجود استقلال قضائی و رعایت اصل بیطرفی قضاء نباید انتظار تطبیق سالم احکام قانون و عدالت قضائی و در راستای آن عدالت اجتماعی را داشته باشیم. ولی زمانیکه بود و نبود چنین شرایط و امکانات در سطح قضای میهن مطرح شود گذشته های تاریخی قضائی کشور ما بر پایه شهادت تاریخ نشان می دهد که جسته و گریخته چنین شرایطی در محتوای بعضی از قوانین نافذ بویژه قانون اساسی بسا از دوره ها ظاهر و وجود داشته و آزادی و استقلال قضاء در آن به منظور تطبیق قوانین مندرج در اسناد رسمی تسجیل شده است. اما سوال مطروحه قبلی یکبار دیگر قابل طرح است که مفاد محسوس این اسناد مسجل در راه استقلال قضائی در کار و عمل دادگاه و قضاچی بوده؟ و ازان تا چه حد استفاده عملی صورت گرفته است؟ پاسخ به این سوال ما را به پرسش دیگری می برد که: آیا دادگاه و قضات محاکم با استفاده از استقلال مسجل قانونی توانسته اند با تسلط کامل ازان استفاده لازم نمایند؟

به اعتقاد من شنیدن پاسخ مثبت درین راستا خیلی ها دشوار و کم جواب خواهد بود زیرا تاریخ گواه است که دادگاه و قضای افغانستان در هر دوره و زمان تاریخ و بویژه درین دوره هاییکه ما به یاد داریم هیچگاهی از ضربه های سیاسی که وسیله گرداننده گان رژیم های وقت و یا قدرتمندان بی پایه فکری صورت میگرفت در امان نبوده است قضاء درازمنه مختلف طرف توهین و تحقیر های گوناگون قرار گرفته و به جایگاهای پسینی قرار داشته و توجهی بر آن نشده است.

برین بنیاد اگر دادگاه و قضاء در ادوار معدودی از تاریخ درج قوانین نافذ وقت آزادی قضائی داشته اند آنهم محدود و متزلزل بوده که بعد از مدتی ازین رفته است.

اکنون اگرطورخوشبینانه جواب سوال خود را در خلال مدت متذکره بدون گرایش فکری جستجو کنیم و به این نتیجه برسیم که قضاء بمنظورتأمین عدالت قضائی در یک مدت محدود استقلال لازم خود را به مفهوم واقعی آن طورنسبی کسب و آن را بکار گرفته ودرتأمین عدالت مؤثر بوده است پس چرا ما به همان شیوه ی تجربه شده با صداقت و نیت خالی ازریا و فریب به پیش نمی رویم؟ تا به رؤیای تأمین حقوق و حاکمیت قانون و در گستره آن به امنیت جامعه و افراد آن راه یافته و درمسیر اهداف والای تأمین عدالت قضائی و ازین طریق راه مستقیمی برای رسیدن به عدالت اجتماعی دریابیم و انتخاب شیوه و راه درست یعنی گذارازهرج و مرج و بیعدالتی به سوی یک جامعه مصوون و عاری از هر گونه بی قانونی با استفاده از تجارب دنیای غنی قانون مداری (حاکمیت قانون) به سر منزل مقصود برسیم.

چه خوب است اگر بپذیریم که آزموخته های گذشته کشورخود ویا دنیای متمدن فعلی بیاموزیم و ازتجارب و ذخایرغنی تجارب به نفع مردم خود استفاده کنیم زیرا تا جاییکه تجربه عملی و کارمشهود و محسوس دنیای متمدن بما می آموزد تفکیک قوای ثلاثه دروجود دموکراسی واقعی و آزادی بالفعل و صادقانه قوه قضاء درپندنه دموکراسی توأم با رعایت اصل آزادی متضمن گسترش عدالت قضائی و بی تردید اساس و بنیاد محکمی در راه عدالت اجتماعی بوده می تواند.

ولی اگرما بدون توجه به تذکرات بالا با مشاهدات عینی جامعه خویش مدتهای محدود و شمرده شده قبلی را از یاد برده علل و عوامل ناتوانی و ضعف قوه قضاء را با تصوروجود دسترسی درعدالت قضائی ارزیابی و برجسته سازیم باید این موضوع را عمیق تر بررسی نمائیم:

من عقیده دارم؛ همانطوریکه عملن قابل دید و شنید است؛ آنانیکه کارمندان حکومت را صرف نظرازموقف و جایگاه آنها و صلاحیت قانونی خویش با صلاحیت کامل ویا بدون صلاحیت قانونی با حیل و نیرنگ ها - نصب و عزل می کنند، می توانند با همان سادگی آنها را عزل و برطرف نمایند پس با دقت عمیق و تجارب انکار ناپذیریکه درکشورخود شاهد بوده ایم می توانیم اذعان نماییم که سرنوشت تداوم کاری هرکارمند دولت و حکومت بدست همان قدرتی است که با بی اعتنائی به حکم قانون آنها را عزل و نصب می نمایند که چنین اعمال بارها تجربه و بوقوع پیوسته است.

پس اتکای ظاهری هرکارمند بویژه دستگاه قضاء برداشته های قانون دایربرصلاحیت و استقلال آلبته در کشورما با توجه به مطالب بالا آنقدرها طرف اعتماد نخواهد بود و کارمندان یاد شده نظریه منشأ کسب قدرت شان هیچگاهی بی هراس از ترس کنار زدن بوده نمی توانند که این واقعیت، مستقل و غیر وابسته بودن آنها را متزلزل می سازد، و ایشان هیچگاهی ازسرنوشت کاری و قدرت مُکتسبه افتخاری خود ها بی واهمه نمی باشند، بدین لحاظ نمی شود ارگان قضائی را ازین امرستثنی دانست. زمانیکه چنین امری پذیرفتنی باشد استقلال قضا را نباید کامل خواند و این موضوع حساس درجنب دیگرموانع می تواند سد محکمی در برابر تأمین عدالت قضائی گردد.

ولی مطلب ارائه شده را نمیتوان شامل کشورهای قلمداد کرد که درآن سیستم واقعی دموکراسی و رعایت کامل قوانین (حاکمیت قانون) مرعی الاجرا و قانون حاکم حقیقی است، اما آنچه تذکر داده شد می توان آن را منحصربه جغرافیا و محدوده وطن ویا امثال آن که عدم رعایت، نقض و نبودحاکمیت قانون امر عادی وطورمشهود و ثابت دیده شده و میشود.

یاد داشت: به ارتباط مطلب بالا درادامه این نبشته آلبته به موقع لازم خواهیم نوشت.



فصل دوم
 قسمت سوم
 قوانین مدنی و جزاء
 بنیان گذار تحولات سیستماتیک نوین قضائی

اگر از چرا های عدم تطبیق و حاکمیت قانون بگذریم و موجودیت و ایجاد قوانین مدنی و جزاء را با محتوا و درون مایه آن در جهت تأثیرات عینی و عملی و به کار بستن اجراءات قضائی و اداری نگاه کنیم در یک اندیشه صادقانه و واقع بینانه به تحول سیستماتیک و افق روشن آن در نظام قضائی افغانستان پی می بریم و بطور زنده می بینیم که محوریت در تطبیق قوانین (البته صادقانه بمنظور حاکمیت آن) در اجراءات، رعایت احکام قوانین، طرز فیصله، تشخیص جرایم، تعیین و تقدیر جزاء به تناسب جرایم ارتکابیه و اصدار احکام قضائی مطابق محتوا و سایر هدایات قوانین یاد شده. تحول زنده در سیستم قضائی افغانستان ظهور کرد، که قانون جزاء و قانون مدنی برای بار اول در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی مطابق سال ۱۹۷۷ میلادی هدایت آن را صادر کرده بود و قوانین متذکره ایجاد گر این طلیعه معجزه آسا در فضای قوه قضاء درین راستا گردید و در تسلط احکام خویش جرایم را مشخص و جزاهای تعزیری را تنظیم نمود. و مجازات مرتکبین جرایم حدود، قصاص و دیت که احکام معین در نصوص شرعی دارند به احکام فقه شریعت اسلام حواله و به ماده اول قانون جزای وقت نیز تصریح گردید.

زمانیکه احکام این قوانین (قانون جزا و قانون مدنی) به صفت عمده ترین قوانین در سطح مملکت به ارتباط قانونیت جرم و جزا و نظام حقوقی کشور الزامی قابل رعایت و به اجرا گذاشته شد افق روشنی در روند قانونمند شدن صدور احکام محاکم و اجراءات اداری و تقدیر و تعیین جزاهای تعزیری بر مبنای احکام قانون بوجود آمد و نتیجه آن شد که با رعایت احکام و دستورات الزامی آنها دیگر گونیهایی مثبت در سیستم و صدور فیصله های قضائی و استناد به صدور احکام محاکم به اساس اوامر احکام قانون بوجود آید، که این امر بطور قانونمند سبب تحولات قابل ملاحظه در ارگان قضائی کشور ما گردید و اجراءات قضائی قانونیت تازه بخود گرفت. و تحولات آنوقت در سطح قوه قضاء افغانستان با بکارگیری سالم داشته های

این قوانین و رعایت احکام آن، بانی و اساسگذار تنظیم و دسته بندی جرایم و جزاهای تعزیری در مملکت دانسته شد.

و قانون جزای جدید هم مؤید تنظیم جرایم و جزاهای تعزیری قرار گرفت و در ماده دوم (۲) خویش صراحت داد که:

این قانون جرایم و جزاهای تعزیری را تنظیم می نماید. مرتکب جرایم حدود، قصاص و دیت مطابق احکام فقه حنفی شریعت اسلام مجازات میگردد.

اکنون بیجان نیست متذکر شویم که قوانین یاد شده یعنی (قانون مدنی و قانون جزاء) قبلی و فعلی در کار بُرد سالم خویش نتایج ثمربخش کمی و کیفی دارند، که در شناسائی اعمال جرمی و جزاهای تقدیر و تسجیل شده خود، منبع و مصدر خوبی برای اصدار احکام و مرجع استناد از دیدگاه قانونی در محاکم محسوب و در تأمین عدالت قضائی و جزائی زُل عمده بازی می کنند.

گد جزای میهن حین تنظیم تعزیرات همانطوریکه گفته آمدیم. بررسی جرایم حدود، قصاص و دیت را به احکام فقه شریعت اسلامی محول ساخته است.

اکنون توجه فرمائید که: قانون جزاء مطابق تذکر مطالب ارائه شده وسیله حکم ماده هفتم خویش قانونیت جرم و جزا را در متن خویش چنین جا می دهد و به رعایت آن فرمان می دهد. و به تفکیک جرایم حدود، دیت و قصاص می پردازد:

| | | |
|---|---|---|
| <p>حذف قانون و یا عدم حاکمیت آن نظام و جامعه را از هم می پاشد.</p> |  | <p>قانون حافظ حقوق مردم و نظم و نظام در جامعه است</p> |
| <p>استفاده از حق قانونی، رعایت حقوق دیگران، متابعت از حقوق الله (حقوق جامعه) ادای وجبیه در ازای استفاده از حق وظیفه شهروندی شمرده می شود ولی اتلاف حقوق اساسی افراد جامعه، حقوق شهروندان، نادیده گرفتن حقوق بشر، حق کار، حق تحصیل، ممانعت از کسب علم، انواع تعصب، تبعیض، قوم گرایی، اتلاف حقوق زن "که نیمی از پیکر جامعه هستند"، حق آزادی و مجموع حقوقیکه از دیدگاه قانون مشروع و مجاز باشد گناه و تخلف از قانون جرم است زمانیکه قانون نادیده گرفته شود و حاکمیت آن از بین برود روابط اجتماعی اخلاص و نظام از هم می پاشد (قانون و قانونیت ضرورت است). سخی صمیم.</p> | | |

ماده هفتم قانون جزاء

(۱) هیچ عملی جرم شمرده نمی شود، مگر به حکم قانونی که قبل از ارتکاب آن، نافذ گردیده باشد.

(۲) هیچ جزایی را نمی توان تطبیق نمود، مگر اینکه درین قانون تصریح شده باشد.

(۳) هیچ شخصی را نمی توان مجازات نمود، مگر به حکم محکمه ذیصلاح و به حکم قانونی که قبل از ارتکاب فعلی مورد اتهام، نافذ گردیده باشد.

(۴) مجازات بالای مرتکب با در نظر داشت سایر شرایط و احوال مندرج درین قانون، متناسب با جرم ارتکابی تطبیق می گردد.

همانطوریکه ملاحظه فرمودید: تشخیص اعمال جرمی، تقدیر و تعیین جزاء و مرجع با صلاحیت اصدار حکم. تحت نظرو دایره احکام قانون و تحت تأثیر «قانونیت جرم و جزاء» قرار گرفت و مجازات مرتکبین اعمال جرمی نیز منوط به تقدیر و اندازه آن جزاهای گردید که قانون آن را تقدیر و تعیین کرده است. ایجاد چنین زمینه مساعد با موجودیت و نفاذ قوانین مدنی و جزاء در اجرائات دادگاهها و صدور احکام قضای افغانستان راه و مسیر تازه تعیین کرد و سرحد صلاحیت قضائی در رابطه به تعیین جزاء در برابر جرایم و قضایای جنائی و تعزیری معین و در محدوده احکام قانونی قرار داده شد.

جزاهای اصلی، تبعی و تکمیلی با چگونگی حالات و وقوع جرایم از اعدام تا حبس دوام، طویل، قصیر و جرایم نقدی معین گردید و به همین ترتیب صدها قیودات قانونی دیگر با درون مایه ای که قوانین متذکره دارند بر اجرائات ارگانهای حراست حقوق و قانون حاکم شد.

از اینکه جزاهای مندرج در قانون جزای کشور با حالات دقیقی که متناسب با جرایم و جنایات پیشبینی و تعیین گردیده و حد اقل و حد اکثر جزا در آن معین و مقدر گشته بود نظم خوبی در تطبیق احکام آن برای دادگاه و قضات بوجود آمد. زیرا مطابق داشته های این قوانین حد اقل و حد نهائی صلاحیت قضات در تعیین جزا با مقیاس عمل جرمی تحدید و معین گردید و قضات در اصدار احکام و تعیین اندازه جزا تابع احکام قانون شدند.

این روش تازه قانون جزا برای محاکم ما نیز تازه گی خاصی داشت، میخواستیم صریح تر بنویسیم که قبل از نفاذ قانون جزای افغانستان یا قبل از تنظیم جزاهای تعزیری قضات در صفحات محاکمه، اندازه جزاهای جرایم تعزیری را خود تقدیر و تعیین مینمودند، شناخت کیفیت و کمیت جرایم و حالات جرم و مجرم مربوط به رونوشت اوراق تحقیق و نتایج آن شمرده میشد که بعد از تکمیل این پروسه قضات محاکم با نتیجه گیری از مجموع مندرجات اوراق و دلایل رقم خورده در دوسیه رأی خود را دایر الزام و یا عدم الزام متهم صادر و رأی الزام و چگونگی مقدار جزا مفوض به رأی و صلاحیت قضات بود و قضات در تقدیر و اندازه جزا به حکم تعزیرات دست باز داشتند. این محدودیت جدید قانونی با وجودیکه خللی در صلاحیت و آزادی های دادگاه و قضات در تعیین جزای بین حد اقل و اکثر آن وارد نمی سازد برای دادگاه صلاحیت می دهد تا در صورت موجودیت دلایل قانونی تابع حد اقل و اکثر جزا نبوده با ذکر احوال مشدده، معاذیر مخففه و یا احوال مخففه قضائی که مستوجب رأفت باشد و یا دیگر اعدا و احوالیکه در قانون تصریح شده است از صلاحیت قانونی خویش استفاده نمایند. ولی در پهلوی اعطای چنین صلاحیت ها قانون تأکید بر آن دارد که قضات حین صدور احکام قضائی مکلفیت دارند تا احوال مخففه و مشدده قضائی که وسیله برای تخفیف و یا تشدید جزا و یا تعلیق آن میگردد در اسباب حکم خویش تصریح و روشن سازند.

مختصر اینکه در اجرائات قضائی و اداری دادگاه و محاکم راه تازه قانونی و روش جدید اصدار حکم تعیین و رعایت آن واجب الادا گردید.

تفکیک جرایم حدود، قصاص و دیت و اثبات حق تقدم دعاوی حق العبد

چون بررسی جرایم حدود، قصاص و دیت به فقه شریعت اسلام محول و به ملاحظه احکام زیرین جرایم متذکره از تعزیرات تفکیک و صراحت همین هدايات حق تقدم دعاوی حق العبدی را که منشعب از قضایای جزائی می باشد روشن می سازد. توجه فرمائید:

ماده ۵۴۶ قانون جزاء جدید

(۱) قتل عمد عبارت است ازین بردن حیات شخص زنده دیگر با داشتن قصد قتل.
(۲) هرگاه در قتل عمد، قصاص به یکی از اسباب مسقطه یا عدم تکمیل شرایط، ساقط یا متعذر شود، مرتکب حسب احوال مطابق به احکام این فصل مجازات میگردد.

ماده ۶۴۳ قانون جزاء جدید

(۱) زنا عبارت از مقاربت جنسی زن و مردی است که بین آنها رابطه زوجیت موجود نباشد.
(۲) هرگاه در جرم زنا شرایط تطبیق جزای حدّ موجود نگردد یا به علت شبهه و یا یکی از اسباب دیگر، حد زنا ساقط گردد، شخص تعزیراً مطابق احکام این فصل، مجازات می گردد.

ماده ۶۷۳ قانون جزاء جدید

(۱) قذف عبارت است از نسبت دادن ارتکاب فعل زنا یا نفی نسب به شخص توسط یکی از وسایل علنی به نحوی که اگر صدق می داشت شخصی که تهمت به او نسبت داده شده، به جزاء محکوم می گردید یا به نزد مردم تحقیر می شد.

(۲) هرگاه در جرم قذف شرایط تطبیق جزای حدّ موجود نگردد یا به علت شبهه و یا یکی از اسباب دیگر حد قذف ساقط گردد، مرتکب، تعزیراً به حبس قصیر یا جزای نقدی از سی هزار تا شصت هزار افغانی، محکوم می گردد.

(۳) هرگاه به اثبات ارتکاب جرم مندرج فقره (۱) این ماده به حیثیت شخص یا خانواده وی طوری صدمه وارد گردد که ممانعت را در ازدواج دختر یا زن بوجود آورد، مرتکب به حد اکثر حبس قصیر محکوم می گردد.

سرقت

ماده ۶۹۹ قانون جزاء: جدید

(۱) سرقت عبارت است از گرفتن مال منقول ملکیت غیر، بدون رضایت به مقصد تملک. ر
(۲) هرگاه در جرم سرقت شرایط اقامه حدّ تکمیل نگردد یا به نحوی از انحاء جزای حدّ سرقت ساقط شود، مرتکب تعزیراً مطابق احکام این فصل، مجازات می گردد.

مطالعه و ملاحظه مواد فوق الذکر قانون جزاء این نتیجه را می رساند که در صورت عدم تحقق شرایط حدّ آنگاه احکام قانون جزاء قابلیت تطبیق می یابد.

قانونیت جرم و جزاء همانطوریکه در محتوای قانون جزاء مسجل است و بگونه مختصر از آن تذکری بمیان آمد قانون اساسی افغانستان نیز آن را طی حکم ماده ۲۷ خویش چنین آورده است:

ماده ۲۷ قانون اساسی
هیچ عملی جرم شمرده نمیشود مگر به حکم قانون که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد.
هیچ شخص را نمی توان تعقیب، گرفتار یا توقیف نمود مگر بر طبق احکام قانون.
هیچ شخص را نمی توان مجازات نمود مگر به حکم محکمه با صلاحیت و مطابق به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعلی مورد اتهام نافذ گردیده باشد.
از اصل هدایات مواد ذکر شده قانون جزاء استنباط می گردد که رسیدگی و بررسی جرایم حدود، قصاص و دیت و حصه حق العبدی قضایا بر جرایم و جزاهای تعزیری تنظیم شده در قانون جزاء حق تقدم دارد و واجب الرعايه می باشد.



درسی در زندگی و ارزیابی عملکردها!
(فرمان خدا):

فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره؛

ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره؛

سوره زلزله / ۷ و ۸.

اعمال خیر و زشت مستوجب پاداش نیک و پاداش است که به عامل آن
میرسد.

حافظ در یک مصراع ویا نیم بیت خود میگوید:

هر عمل اجری وهر کرده جزایی دارد.

مرتب و محرر سخی صمیم.

چراهای عدم تأمین عدالت قضائی را چگونه باید پاسخ داد؟

برای دریافت پاسخ این پرسش؛ ضرورت است مطالب زیرین به بررسی گرفته شود:



در ملک و وطنیکه، نظام سیاسی، قوای ثلاثه، قضاء و محکمه وجود داشته باشد چراهای عدم تأمین عدالت قضائی را چگونه باید پاسخ داد؟

برای دریافت پاسخ؛ ضرورت است این مطالب به بررسی گرفته شود: که آیا ایجاد و اعمال بی عدالتی اگر موجود هم باشد صرف کار محکمه و قاضی است؟ و یا اشخاص، دوايرومراجعی مختلفی در رویکرد این بی عدالتی سهم شمرده می شوند؟

پس بر باور من: می توانیم تشخیص علت، موانع و ایجاد مشکلات عمدی یا غیر عمدی و چگونگی دسترسی محکمه برای رفع آن موانع را چنین به بررسی گیریم: ضرورت چگونگی بستمساعد برای قضاء و تأمین عدالت قضائی:

گذارشات بالا نشان داد که میهن ما در هر دوره از تاریخ در جنب دیگر ادارات دولتی ادارات قضائی و محاکم و دادگاههای نپزداشته اند که کارهای قضائی را وفق مرام مندرج در قوانین نافذ همان وقت و زمان تطبیق و اجرا کرده اند. اما مطلب قابل پرسش اینست که دادگاه و قضاء در زمان موجودیت هر قدرت و حاکمیت دارای چه امکاناتی بوده و ازین امکانات قانونی چگونه استفاده برده اند؟

همانطوریکه در بالا اشاراتی به عمل آمد در اختیارات و صلاحیت های مسجل در قوانین چه نوع صلاحیتی و چه نوع اختیاراتی برای قوه قضاء درج و تا چه حد قابل اعمال بوده است؟ آیا این اختیارات عملن و بیگونه واقعی رویکردی داشته است؟ و در اعمال آن رعشه مغزی و بدنی بر قاضی مستولی نمیگردید تا عدالت

قضائی را ایجاد می کردند؟ پس درین راستا بهتر است امکانات، استعمالی صلاحیت و موفقیت در تطبیق سالم قوانین ویا هم ناتیوانی و انزوای قضاء را در حال موجودیت ویا عدم موجودیت شرایط قبلن حساب شده با در نظر داشت صلاحیت و امکانات به دست داشته قوه قضا همانطوریکه گفته آمدیم تا اندازه توان به بررسی گیریم:

من درین بخشی از نوشتار خویش تا جاییکه قدرت فکری و تجارب عملی دوران کار قضائی کمکم نماید علل و عوامل عدم دسترسی و ناتیوانی های دادگاه و محاکم را که منجر به فساد و عدم رعایت تأمین عدالت قضائی شود جستجو و ارزیابی خواهم کرد.

علل عمده انحراف مسیر عدالت قضائی در کجاست؟:

سابقه های محاکم نشان می دهد که دادگاه و قضاء در کشور ما هیچگاهی در قبال تطبیق اوامر قانون و تأمین عدالت قضائی بدون مشکلات و موانع نبوده و درین راه متحمل رنجهای بی کرانی شده اند که این مشکلات قسمن برخاسته از درون دستگاه قضائی و قسماً منشأ بیرونی داشته است و به اشکال مختلف در روند اجرائات دادگاه و قضاء اثر سو گذاشته و سبب انحراف مسیر عدالت گردیده اند.

چون من علل و عوامل مشکلات تاریخی گذشته را نمی توانم بطور شاید و باید برجسته ویا ارزیابی نمایم. میخوام صرفاً با داشته های از دوران کار عملی خویش اجرائات و نحوه کار کرد های قضائی وطنم را آنچه دیده و به آن مواجه شده ام به اندازه قدرت فکری خود بازگو و بررسی می نمایم. البته در خلال همین گذارشات به روشنی میتوانیم دریابیم که عوامل ایجاد شده ویا موانع پیش آمده در روند برقراری و اجرای عدالت قضائی چه بوده و چگونه و چطور ایجاد میگردد (و یا شاید بگردد) و این عوامل در راه تأمین عدالت قضائی چه قدر مؤثر و خلل انگیز است. به همه حال عوامل که اکنون از آن متذکر می شوم مانع عمده برای تطبیق قانون و اجرای عدالت شمرده میشوند.

قانون و ایجاب زمینه مساعد برای حاکمیت و تطبیق آن:

همانطوریکه اشاره شد کیفیت احکام قضاء و فیصله های محاکم را مأخذ و مصدر احکام تعیین می کند این اصل به اساس معلوماتیکه قبلاً ارائه شده خوبتر برآزنده و به اثبات می رسد. آنچه در ادوار تاریخ مشاهده میشود مصادر احکام بطوریکه ویا در مجموع تأمین کننده ویا نفی کننده عدالت نبوده و هر کدام در محتوای خویش اهداف بخصوصی داشته اند که میشود وسیله آن عدالت ویا بی عدالتی را بوجود آورد، گذشت زمان نشان می دهد که هر قدر تمند و زمامدار همچون امرا و سلاطین، قدرتها و نظام سیاسی در عهد حکمرانی خود ها حسب دلخواه قوانینی برای حفظ قدرت ویا نیت و مرامی برای منفعت جامعه و مردم وضع و آنرا قابل تطبیق دانسته اند ویا هم قوانینی وضع و تدوین کرده اند که ظاهراً منافع جامعه در آن انعکاس یافته عدالت اجتماعی و نیاز جامعه را منعکس ساخته است چنانچه در وطن ما قانون گذاری و قانون سازی در سالهای اخیر تا حدی توسعه و انکشاف نموده است که هیچ ساحه از اداره کشور و جامعه ما بدون موجودیت قانون باقی نمانده و گویا همه امور مملکت ما را قانون اداره می کند و قانونیت در مملکت حکمران است، آری؛ اگر موجودیت و ایجاد قوانین به منظور حاکمیت قانون و تأمین عدالت و حفاظت منافع افراد جامعه و تنظیم امور در چوکات قانون باشد موجودیت و ایجاد قوانین کارشایسته و عمل پسندیده است اما سوال اساسی این است که ازین قوانین بطور عملی و مؤثر چی استفاده به نفع جامعه و افراد آن به عمل آمده است؟

اگرما ازین سوال پاسخ مثبت مبنی بر تأثیرات اسناد مسجل ویا تطبیق سالم قوانین داریم جای پرسش دیگری باقی نیست. و اگر جواب منفی است پس علت ویا علل بی تأثیر بودن قوانین مدون و عدم تطبیق آن چی بوده میتواند؟ ویا قوانین ما چرا تضمین اجرایی نداشته است؟ این سوال پاسخ خیلی ها مشکل دارد و جواب مکمل آن از حوصله این نوشتار خارج است مگر مؤجز مطالب بالا را میتوانیم با یک مطلب کوتاه خدمت حقیقت پسندان و راست نگران عرضه نماییم که موجودیت قوانین در لایه اوراق بدون تطبیق، حکم «گان لم یکن» را داشته و از موجودیت آن صرف برای اغوای مردم و جامعه استفاده میگردد

وبس. منکه میخوام درین مختصر تأثیرات مصادروعلل عدم تطبیق آن را در تأمین عدالت قضائی براننده سازم مطالب آتی نیزذیدخل درین هدف شمرده می شود:

اگرسیستم قضائی و حاکمیت قانون را درممالک پیشرفته جهان درگستره راستین سیستم دموکراسی وتفکیک حقیقی قوای ثلاثه وآزادی واستقلال بلا انحراف قوه قضا چنانیکه عملاً به مشاهده می رسد خالی ازهمه اغراض فکری وتمایلات گوناگون سیاسی درنظر گیریم انصافایه این نتیجه می رسیم که قانون زاده اراده مردم ومردم با تابعیت ازحاکمیت قانون می توانند با تطبیق کردن سالم احکام آن خوشبخت زیست کنند وازمزایای نظم ونظام راستین خواسته خودها در پهنای سیستم دموکراسی فیض برند آنگاه همگان با درک درست مطالب بالا بدون ایجاد معضلات ومشکلات برحاکمیت قانون گردن می نهند وازآن منحث ناظم نظم اطاعت وپیروی می نمایند واین امر را وجیبه خودها در قبال عضویت درجامعه قابل زیست خود می شمارند.

از آنجائیکه قانون در حقیقت قرارداد موافقت شده ای بین جامعه ودولت است پس لازم است هرعضوی از اعضای جامعه ازآزاده توثیق شده خودها آگاهی داشته ویا این درک وفهم به آنها به شکلی تفهیم شود که ناقضین احکام قانون ومتجاوزین به حقوق جامعه طرف عتاب احکام قانون واقع میگرددند وجوابگوی اعمال منفی وتخلفات قانونی پنداشته می شوند ودرصورت تخلف مستوجب مجازات قانونی نیز میباشد.

بر مبنای آنچه گفته آمدیم؛ آگاهی می یابیم که مردم حق دارند به دروازه های مراجع مربوط برای احقاق حق خودها دق الباب کنند وطلب حق خود شوند ودادگاه ومحاکم هم به سهم خویش درتطبیق احکام قوانین وتأمین عدالت قضائی وبالاخیره برای حفظ وتأدیه حقوق مردم ستون فقرات برای تأمین عدالت اجتماعی به حساب می آید ومرجع معتبری درتطبیق احکام قوانین با در نظر داشت صلاحیت وظیفوی خویش پنداشته میشود.

زمانیکه این حقیقت تجربه شده وبه اثبات رسیده جامعه بشری دایربر تأمین عدالت قضائی ازطریق دادگاه ومحاکم قابل قبول است وازین طریق تأمین عدالت قضائی راهگشای مستقیم برای تأمین عدالت اجتماعی شناخته میشود حالا مجبوریم شرایط وما یحتاج قضاء را آماده ووسایل تأمین عدالت را تا حد امکان وصدافت مساعد گردانیم. درغیرآن موجودیت احکام قوانین درلای اوراق ویا موجودیت فیزیکی دادگاه وقضات درمملکت به طور نمادین پاسخگوی تأمین عدالت نیست. همانطوریکه قبلاً اشاره نمودم اراده وخواست صادقانه هرحاکمیت برای گسترش عدالت اجتماعی وآآماده سازی شرایط برای تأمین عدالت قضائی منحث پیش زمینه برای تسلط نظام حقوقی وامنیت سرتا سری، رکن اساسی درجهت برآورده شدن این هدف (عدالت اجتماعی) به حساب می آید.

استقلال واقعی قوه قضائیه مطابق تضمین احکام قوانین گویای حیات سیاسی و عظمت شامخ قضاست

مقدم بر اصل مطلب

لطفن! اعتبار این عرایض مرا شامل مباحث گذشته و آینده بدانید:

میخواهم به عرض برسانم که: بر مبنای واجبات خرد و سلامت عقل هراسان باور مندبه این اصول بایست ازدادن ارزش به ندای وجدان و ایقان به عدالت و گفتن حقیقت دریغ نورزند و در صورت ترک ورد این اصول مُسلمن وجدان، شخصیت، و حیثیت آن مورد سوال خواهد بود، بر همین بنیاد؛ من در همه تراویده های قلمی خویش از اول تا اخیر و گذشته و آینده از اداره و مراجعیکه سخن بمیان آید و یا نهاد ها و شخصیت های ذریبیط که طرف بحث باشد و یا هر مقام و جایگاهیکه ایجاب بررسی لازمه این قلم را داشته باشد آن را عمل انسانی همگانی و وظیفه فردی و شخصی خویش می پندارم و از گفتن حقیقت طفره نخواهم رفت چون درین جستار موضوع قضاء و محاکم مطرح است اصول مطروحه بطور جدی قابل رعایت بوده به اندازه صلاحیت قلمی در چوکات هدایت احکام قانون عدالت خامه سازی رعایت، و به هیچوجه از قضاء و دادگاه ازدید مسلک خود طرفداری و یا لغزش نوشتاری نخواهم کرد و درین راستا موجودیت تخلفات قانونی و یا قانون شکنی متباز و مشهود را قابل پرسش و تفتیش دانسته آن را توسط مراجع با صلاحیت آن نفی و یا از آن اغماض نمی نمایم، ولی بایک دید عدالت پسندانه! علاوه می دارم؛ عادلانه خواهد بود اگر کار کردها و اجرائات محاکم به طور عام و در صورت شکایت فرد و یا افراد و یا هم ارگانهای مربوط در صورتیکه ایجاب بررسی تفتیش قضائی را نماید بطور جدی بررسی آنگاه مطابق احکام قانون طرف بازخواست عادلانه قرار گرفته و در حال اثبات و موجودیت تخلف و اثبات جرایم قضائی موافق به هدایت قانون جزای لازمه پیش بینی شده قانونی را ببینند و به اساس هدایت قانون نتیجه چنین محاکمه ها نشرو به آگهی عامه رسانیده شود و بر همین بنیاد بایست آگهی داشته و فراموش نکنیم که: احکام صادره محاکم از ابتدائی ترین محاکم وفق هدایت قانون اساسی و قانون تشکیل و صلاحیت قضائی در مراحل چند گانه تحت غور و مداقه قرار گرفته و حلاجی میشود و در نهایت با دقت تمام از نظر هیأت قضائی دادگاه عالی افغانستان که مجرب ترین قضات میهن در ترکیب آن قرار دارند می گذرد. اکنون با این همه احتیاط و توجه پیش داوری برا حکام صادره دادگاه و محاکم بر مبنای شکایت و ادعای مجرد شاک، بدون غور و بررسی قبل از وقت خواهد بود.

اکنون اصل مطلب بر ادامه گذشته:

بایسته ها بر تدارک عدالت اجتماعی از طریق قوه قضاء:

زمانیکه بپذیریم گسترش و تأمین عدالت اجتماعی در پهنای عدالت گستری برای عدالت پسندان آخرین هدف در راه آسایش و راحت مردم، جامعه و احتیاجات آنها باشد و درین مسیر با همه توانائی اقدام به کار فزینکی و دماغی در حیطه توان بشری سازمان یابد باز هم رسانیدن جامعه بشری درین سرحد (عدالت واقعی اجتماعی) بدون تعیین مسیر عدالت نسبی و تکمیلی آسان نخواهد بود زیرا بدون اشباع شرایط و اساسات عدالت اجتماعی برای برآورده ساختن این اهداف خیلی خیلی دشوار و حتی ممکن نخواهد بود و این امر کار ساده نیست چنانچه تا هنوز جهان شاهد دستیابی به این مأمول مقدسیکه عرضه داشتم نبوده و به آن دست نیافته اند. ولی ما میتوانیم با تحکیم ریشه های عدالت نسبی و تکمیلی در ساختار جامعه و ارگانهای اساسی مربوط آن به سهم هراداره خود را آماده رسیدن به عدالت اجتماعی نماییم:

ببینید: تا زمانیکه عدالت قضائی، عدالت قانونی، عدالت اداری، عدالت جنسیتی، عدالت قومی، عدالت لسانی، عدالت منطقی، عدالت ملیتی و.و.و غیره وجود نشود رسیدن به هدف نهائی (عدالت اجتماعی) میسر نخواهد بود.

بر مبنای آنچه گفته آمد یک اساس گزاران واقعی ایجاد عدالت اجتماعی می تواند قوه قضاء با تأمین عدالت قضائی باشد که در بخشهای گذشته به دوران پیچیدیم، اما از یاد نمی بریم که قضاء هم بایستی موافق به تضمین قانون اساسی و قانون تشکیل و صلاحیت قضائی بستر مساعدی برای آورده ساختن این مأمول پاک خود داشته باشد:

استقلال واقعی قوه قضائیه مطابق تضمین احکام قوانین نافذ گویای حیات سیاسی و عظمت شامخ قضاست:

اما: آزادی قوه قضائیه چه بطور نسبی و یا کلی به بهترین اشکال طورگوارا و مقبول در متون قوانین درج و تسجیل میشود ولی سوال اساسی این است که دادگاه و قضات ازین شهاد و غسل ایکه بین بوتل در عقب ویتزین ها قرار دارند استفاده لازم نموده و یا می نمایند و یا بهتر بگوییم می توانند استفاده کنند؟

نیاز به نوشتن و گفتن نیست که قضاء و محاکم بطور عام از ابتدا و بدو ایجاد و موجودیت جامعه بشری در راه حل منازعات، قضایا و حل منازعات ذات البینی افراد جامعه در جهت نگهداشت حقوق جامعه و افراد آن در هر مکان و زمان بر مبنای ضرورت و وظیفه مکتسبه برای تأمین عدالت و انصاف در جغرافیای مختلف جهان که در آن زیست با همی دارند بگونه های مختلف بطور فزینی کار و فعالیت کرده اند.

ارگان قضاء و محکمه بوده است که در جهان معاصر و ادوار قبلی و فعلی رعایت داور و انصاف را بدوش داشته و به عنوان عضو جامعه بشری همسان با سایر ارگانهای دیگر عملن فعال و حالا هم در نظامهای سیاسی و حکومت بر سراقته در دیدنه سیستم دموکراسی موازی با دو قوه دیگر عملن کار می کنند.

و اگر لازم باشد برای درک خوبتر و شناخت عامتر موضوع استقلال قوه قضاء را بعد از رسمیت و تسجیل آن در متون قوانین بویژه قوانین اساسی هر دوره و زمان اساس قرار دهیم لازمه آن درک بهتر این مطالب و مفاهیم خواهد بود:

آزادی قوه قضائیه چه بطور نسبی و یا کلی به بهترین اشکال طورگوارا و مقبول در متون قوانین درج و تسجیل میشود ولی سوال اساسی این است که دادگاه و قضات ازین شهاد و غسل بین بوتل ایکه در عقب ویتزین ها قرار داده شده استفاده لازم نموده و یا می نمایند و یا بهتر بگوییم می توانند استفاده کنند؟ پاسخ به این پرسش توضیحات لازم دارد که به عقیده من این عوامل می تواند به اندازه ی دراین زمینه کمک رسان باشد:

مرتبط به مطالب بالا؛ کار قضاء و قوه قضائیه در میدان عمل در همه کشورها یکسان نبوده در بسا ممالک با رعایت نظام سیاسی و مفهوم و معنای دموکراسی واقعی با داشتن بستر مساعد و داشتن استقلال راستین بدون هراس و لرزش های مغزی و فکری با صداقت تمام در چرخاندن احکام قانون بمنظور تأمین و تقرب عدالت قضائی در جهت رسیدن به عدالت اجتماعی متباز و عظمت و اعتبار این قوه را به مفهوم واقعی آن حفظ و رایت پُرافتخاران را در حال اهتزاز که شایسته ی مقام مقدس آن است نگهداشته و نگهمیدارند. میخواستیم عرض کنم که رمز رسیدن به این افتخارات بلند و اعتبار مردمی را آنها چطور توانسته اند بدست آرند و نگذارند حیثیت و صلاحیت قضاء خدشه دار گردد؟

بر باور من! استقلال در قوه قضایا ستون فقرات اصلی و قدرت حقیقی در عرصه عمل و کار و سلامت تطبیق قانون است که عدم وجود آن به هر شکل و طریقه ایکه بوجود آید قضا را به یک اداره بی روح و بیجان تبدیل و به خدمت سیاست، قدرت، و تطبیق هرامر و خواسته ها قرار می دهد و صرف نامی از آن باقی خواهد ماند. و بصورت عملی این نظریات در ایجاد زمینه سازی های که می نویسم می تواند بوجود آید: استقلال قضا در عرصه کار و عمل قضائی حیات سیاسی آن را متباز و اعتبارش را حفظ می نماید:

جان مطلب اینجاست که این قوه با وظایف مقدسیکه دارد وقانون این صلاحیت بزرگ را صرف برای تأمین عدالت قضائی برایش اعطا کرده است ازآن استفاده اعظمی می نماید ولی منظورما ازاستقلال قضاء تشکیل دولتی درون دولت نیست که قضاء فراترازقانون عمل نماید ودرهمین ارتباط میخواهیم صرف بدانیم که قوه قضاء مطابق این صلاحیت قانونی واستقلال قضائی خویش درجهت تأمین عدالت قضائی چطور عمل می نمایند وآیا ازاین قدرت وصلاحیت استفاده اعظمی می نمایند؟ واگرنی نمایند موانع آن چیست وعلت در کجاست؟ در همین ارتباط:

ببینید قانون اساسی نافذ میهن درین راستا چگونه احکامی صادر کرده است؟



قانون اساسی افغانستان

روبرداشت از قانون اساسی

فصل هفتم (این فصل مربوط قانون اساسی وقت است)

قضاء

ماده یکصد و شانزدهم

قوه قضائیه رکن مستقل دولت جمهوری اسلامی افغانستان می باشد.

قوه قضائیه مرکب است از یک ستره محکمه، محاکم استیناف و محاکم ابتدائیه که تشکیلات و صلاحیت آنها توسط قانون تنظیم میگردد.

ستره محکمه به حیث عالیترین ارگان قضایی در راس قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان قرار دارد.

ماده نوزدهم

محکمه حین رسیدگی قضیه مستقل بوده، حکم خویش را بر اساس قناعتی که از دلایل مطروحه نزد آن فراهم می شود، در حدود احکام قانون صادری نماید. رسیدگی و اصدار حکم توسط محکمه براساس اصل تساوی طرفین قضیه در برابر قانون با رعایت عدالت و بیطرفی صورت می گیرد.

قانون تشکیل وصلاحیت قوه
قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان

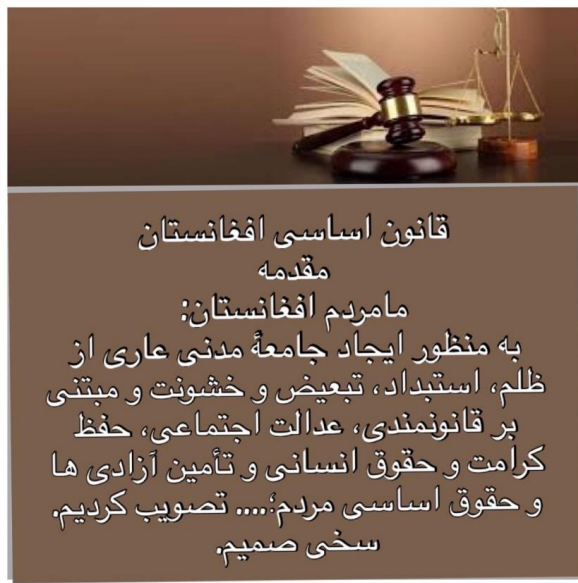
ماده دوم

قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان رکن مستقل دولت بوده، وظایف خویش را مطابق احکام قانون ایفا می نماید.

تأمین عدالت

ماده سوم

قوه قضائیه حل و فصل قضایا و منازعات بین اشخاص حقیقی یا حکمی به شمول دولت، تأمین عدالت، حمایت از حقوق فرد و جامعه مطابق احکام قانون به مقصد توحید مرافق قضائی را در کشور تأمین می نماید.



قوه قضائیه افغانستان علی الرغم تسجیل استقلال خویش درمتون قوانین، حیات سیاسی خود را تحت شرایط اختناق و سلطه های زورمندانه بعضی از رژیم ها بطورعلنی ویا هم بگونه مکتوم درقید وبندهای مرئی و غیرمرئی به سر برده است.

همانطوریکه در قسمتهای گذشته ملاحظه فرمودید، قوه قضائیه افغانستان علی الرغم تسجیل استقلال خویش درمتون قوانین بطوراکثر تحت شرایط اختناق و سلطه های زورمندانه بعضی از رژیم های صاحب اقتدار بطورعلنی ویا هم بگونه مکتوم حیات قضائی خود را زیرابراهای سنگین سیاه درقید وبندهای مرئی و غیرمرئی به سر برده است.

در زمان سلطه برخی از رژیم های سیاسی که با قرارداد نام دموکراسی درسرلوحه حکومت داری خود ها تفکیک قوای ثلاثه را درسیستم کاروسیاست خود ها پذیرفته و آنرا به رسمیت شناخته اند که قضا نیز

به صفت قوه مستقل درجنب دوقوه دیگر یعنی قوه اجرائیه و تقنینیه شامل آن بوده ولی شرایط استفاده ازین آزادی هیچگاهی به معنی واقعی آن برایش میسرنبوده است. تجربه نشان داده است: زمانیکه قضاء به اساس رونوشت قوانین کسب استقلال نموده و اراده استفاده از استقلال را نموده اند بلادرنگ در ساحة عمل و اجرای قانون مشکلاتی از درون دولت بویژه قوه اجرائیه، پولیس مخفی، بطور آشکار و پنهان ایجاد و این معضله روز بروز حاد و جدی تر گردیده حتی در بعضی مناطق سبب انزوای قانون و تأمین عدالت شده است.

اشتباه نشود منظور من درین یادداشت کدرهای رهبری ویا اداراتیکه به سیاست دولت و احکام قوانین ایمان داشته و مفهوم واقعی تفکیک قوا و نظام سیاسی خود ها را آگاهانه و مسؤلانه درک و اراده به سر رسانیدن ارمان مردم راداشته اند نمیباشد من نمیخواهم نظام سیاسی را بطور گل محکوم سازم زیرا من نه تنها توانائی و قدرت چنین بحث بزرگی را ندارم این جستار هم گنجایش و جای آن را ندارد، ما باید عامل و فاعلیکه ازمقام و چوکی سؤ استفاده می کنند بشناسیم و آنرا مسؤل جدی بدانیم.

حقیقت اینست که حکومت و قوه اجرائیه در مملکت از قدیم الایام نسبت به دو قوه دیگر دارای قدرت های رسمی و غیر رسمی زیاد تر بوده و افراد جامعه هم در حالیکه از احکام قوانین آگاهی کامل ندارند ایشان را صاحب اختیار عام و صلاحیت دار نام می شناسند بدین معنی استقلال قضاء و اجرائیاتیکه توأم با صلاحیت قانونی و مطابق اوامر قانونی. مگر خلاف خواست و میل آنها صورت میگیرد برای بسا ادارات دولتی و امنیتی و اشخاص صاحب قدرت ملکی و نظامی انعکاس خوبی نداشته و آنرا کسر شأن برای اقتدار خویش تلقی می کنند. آنها خواست و اراده خود ها را بالاتر از احکام قوانین دانسته و اداره قضا و دادگاه را به زعم خود ها بخشی از اداره کاری خود می شمارند و صلاحیت و استقلال قضاء را سبب بی صلاحیتی و تقلیل قدرت خویش به حساب می آورند.

مداخلات مستقیم و یا غیر مستقیم ادارات دولتی در امور قضاء

درین چند سال اخیر ویا چند دهه ی نزدیک تاریخ میهن ما شاهد کار کردها و سرگذشتی عجیبی بوده است که نمی تواند آن را از یاد ببرد که در آن جمله سرگذشت قوه قضائیه ویا دستگاه قضائی وطن نیز شامل است که فراز و نشیب زیادی را دیده و آن را تحمل کرده است که از آن در بخشهای گذشته ازین جستار طور مفصل یاد کردم که من جمله مداخلات غیر قانونی حکومت و ادارات و اشخاص دولتی در امور محاکم و قضاء بوده است ولی مهم اینست که انگیزه های این مداخلات چی بوده است و چرا چنین اعمالی صورت می گرفت ویا می گیرد؟:

علل و انگیزه های مداخلات غیر قانونی در امور قوه قضاء

من از تجارب و دیده های عملی ناچیز خویش که در عرصه قضاء و زمان کاری خویش دیده ام آنچه مغزم یاری کند خدمت تان عرضه می دارم:

همانطوریکه گفته آمدیم: عدم آگاهی بعضی ها از سیاست و پالیسی نظام سیاسی، فهم لازم از احکام قوانین ویا شیوه دادرسی و دادگستری در مملکت سبب میشود که بعضی از ادارات و مامورین دولتی بویژه اداره های امنیتی و نظامی برخلاف اوامر قانون و نظام حقوقی کشور در امور قضاء دست درازی و هرچه را طرف پسند و قبول خود پنداشتند آنرا قابل قبول و اجرا می دانند و امر تعمیل آنرا صادر می کنند و دادگاه را نیز مکلف به اجرای آن می پندارند. چنین طرز برخورد و تجاوز بحریم قوانین و تطبیق و اجرای آن زیاد تر در جاها و محلاتی دیده میشود که در آن افراد مقتدر حکومت محلی بویژه قدرتمندان نظامی خود ها را همه کاره و صاحب اختیار می شمارند.

جالب این است که اکثریت ادارات دولتی و مدیریت کنندگان آن که شرکای حاکمیت نیز هستند در حقیقت از احکام قوانین و سیستم دولت مداری آگاهی دارند ولی گاه گاهی در تضاد با این فهم و دانش خویش آگاهانه احکام قوانین را نادیده انگاشته و خلاف احکام قانون در امور قضائی مداخله می نمایند و میخواهند تقاضاهای خلاف قوانین را بر دادگاه و محاکم تحمیل نمایند طبعاً پذیرش چنین خواسته ها ایجاب نقض

احکام قوانین و تحریف عدالت قضائی و نظام حقوقی در مملکت را می نماید که به زعم ایشان بایست وسیله محاکم عملی گردد و نقطه قابل عطف این است که تقاضا و یا اجرای چنین خلاف کاری ها از دادگاه و قضاء که مرجع تأمین عدالت و مسئول و جوابگوست به عمل می آید، چقدر دشوار و تلخ است که اجرای چنین اعمال و پی آمد منفی آن بر محاکم و قضاء تحمیل و خود پیش از پیش سند بیغرضی خود را به بکس ذخیره خویش نگهدارند. چنین پیش آمد ها اکثراً در ولایات کشور مشهود بوده و عملاً کار قضاء را به مشکلات روبرو و مانعی در راه عدالت قضائی ایجاد می کنند.

مزاحمت های اداره امنیت (پولیس مخفی)

نوع دیگری ازین عوامل که به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم و دورازانظار عامه بطور غیر مرئی صورت میگرد مداخلات مکتوم ادارات و افراد امنیتی یا پولیس مخفی کشور در امور قضاء است این نوع برخورد ها نیز اکثراً در تضاد با احکام قوانین اساسی و حرمت استقلال قضاء بوجود می آید. تعیین نماینده پولیس مخفی در اداره قضاء که عموماً وسیله یکی از مسئولین این ارگان ظاهراً به منظور جمع آوری اطلاعات در داخل ادارات قضائی جهت نشان دادن زهرچشم و ایجاد رعب صورت میگیرد کاملاً در مخالفت صریح با احکام قانونیکه استقلال قضاء را تضمین نموده است قرار دارد.

منظور من ازین مطلب رد تمام دستگاه اطلاعاتی در امور قضاء نیست من شخصاً طرفدار جمع آوری اطلاعات دقیق و کافی از عملکرد منفی و مثبت دادگاه و قضاء فقط وسیله قوه قضاء هستم تا قوه قضاء با وسایل و طریقیکه لازم بینند در راه به دست آوردن آگاهی های لازم از کویف و چگونگی کار دادگاه و قضات به گونه ایکه حیثیت آبروی دستگاه قضاء در زمان و سلامت قرار گیرد اقدام فرمایند. با جمع آوری اینگونه اطلاعات رهبری قضاء میتوانند شایسته ترین قضات را شناسائی و از اعمال نیک آنها قدرشناسی و آنها را طرف تفقد قانونی قرار دهند و اعمال منفی و تخلف قانونی قضات بایست به اساس همین اطلاعات و ارزیابی های بعدی و علم آوری های مدلل تحت پیگرد شدید و بیرحم قانونی قرار گیرد تا عبرتگاهی به رهروان راه خیانت و بامال کنندگان نظام قانونی و حقوقی شود فراموش نکنیم که قاضی و دادگاه در حقیقت مسند امید برای داد گستری، مرجع و محل برای اعاده حق مظلوم از ظالم، حافظ منافع جامعه در مقابل تجاوز گران بر حریم قانون و اخلاکران امنیت و نظم اجتماع و مرجع اعتماد برای حفاظت نظام حقوقی، حقوق فامیل و نوامیس افراد جامعه و غیره و غیره شمرده میشود، پس نشأت خیانت ازین مسند بایست در زمره جنایات نابخشودنی توأم با حالات مشدده جرمی به حساب آید و مستوجب شدید ترین مجازات شناخته شوند. به هر صورت:

گفتارم تبارز دهنده این مطلب است که قوه قضا نباید دست نگر اطلاعات دست دوم و سوم قرار گیرد و یا اطلاعاتیکه ناشی از جهات گوناگون واقعیت های اجتماعی و اداری مملکت ما مایه می گیرد قرار داشته باشد تصمیم متکی به اطلاعات اشتباه آمیز بازی با سرنوشت قضات و عدالت قضائی و اجتماعی است. اگرچه تجارب چند سال اخیر دایر بر مداخلات اطلاعاتی نشان داد که اکثریت ما حصل چنین مداخلات در امور قضاء کارکرد ها داشته های منحصر به اداره و دستگاه خاص خود آنهاست ولی بسا اوقات اطلاعاتی راکه به هر اسم و رسمی گرد آورده اند در موضوعات خاص و یا عام قوه قضاء را نیز شریک آن ساخته و خواهان ترتیب اثر به آن شده اند. به هر صورت چنین دستگا های اطلاعاتی که در وطن ما از مدت های مدیدی به این طرف جایگاه ترس آور و مخوفی بخود گرفته است ظاهر شدن نماینده و یا کارمند آن در اداره و دستگاه قضاء به هر نام و نشانیکه باشد مداخله در امور قضاء و ایجاد کننده فضای نا مساعد برای تأمین عدالت پنداشته میشود.

تقاضای گذارش و مصاحبه های بیموقع

مشکل اساسی دیگریکه درین اواخر (بویژه زمان حاکمیت کرسی) بوجود آمد محاکم و قضات را تحت تأثیر خود قرارداده و تأمین عدالت را متزلزل و در راه تحریف عدالت قضائی بطور علنی تأثیربرانگیز گردید تبلیغات و نشریسا فیصله ها و چگونگی اصدار احکام محاکم قبل از انجام فیصله های نهائی از طریق

رسانه ها بطور زنده و تصویری بر پایه شکایت های یک جانب قضیه ویا برداشت و تصور تعداد از اشخاصیکه خود ها را نماینده این یا آن سازمان و ادارات معرفی و پیش از پرسش و سوال تعریف عدالت می کنند واز تطبیق احکام قانون سخن می رانند واز بیعدالتی دادگاهها گذارش تهیه وبدون تأمل اجرائات واحکام صادره محاکم را فقط جهت گرمی بازارخویش چنان به خورد مردم وجامعه میدهند که گویا قضاوت های انجام شده از جانب دادگاه ها صد در صد خلاف موازین عدالت وصراحت نص قانون بوده و جانب شاکی را چنان ذیحق ویا بیگناه نشان میدهند که گویا محاکم با یک نوع دشمنی واضح وآشکار، او را عمداً محکوم به مجازات ساخته ویا در صدور احکام آنها اهداف وانگیزه های دیگری مضمربوده باشد. دیده میشود قضات طور زنده ظاهراً بمنظور توضیح ویا معلومات اما درحقیقت طرف استجواب قرارمیگیرند تا دلایل واسباب احکام صادره خویشرادارتباط به قضیه مشخص توضیح وتشریح بدارند اگر مجرم را محکمه محکوم بجزای سنگین کرده است سوال(چرا؟) پیدا میشود و اگر محکوم جزای خفیف دیده است باز هم همان سوال مطرح است و با لایخیره اگر متهم تبرئه شده باشد سوال چرا بمراتم و با لحن عجیب وغریبی تکرار میگردد.

وبه همین منوال بسا اوقات احکام صادره محاکم در نیمه راه قبل از اینکه مراحل نهائی خود را طی و حکم نهائی تثبیت شود جهت ابراز نظر به پیشگاه اشخاص مختلف که آنها را حقوقدان ویا صاحب نظر می خوانند ارائه وخواهان ابرازنظر آنها بر چگونگی احکام صادره محاکم میگردد، همینجاست که حقوقدان ویا صاحب نظر بدون صلاحیت قانونی خود وورود به پرونده یا آگاهی از شرایط قضائی فقط و فقط احکام صادره را غیر موجه وغیرعادلانه میخوانند وخود را کار آگاه تراز محاکم وقاضی قلمداد ومرجع نقض و ابرام می شمارند وصلاحیت دادگاه عالی را بخود اختصاص میدهند.

بر باورمن پیش داوری خواهد بود اگر با چنین دید سرسری ونا سنجیده خود را به جایگاه عالی ترین مقام قضائی کشور قرارداده ازخطای احکام قانون واحکام صادره محاکم حرف زده شود و عدالت را معدوم ومنفوض بخوانیم.

اگر این طرز برخورد با محاکم را صرف نظر از همه ملحوظات جانبدارانه تنها به منظور تأمین عدالت قضائی درنظرگیریم وبدون هرگونه کج نظری ها آن را در راه تحریف عدالت مؤثر بدانیم به این نتیجه دست می یابیم که: محاکم هیچگاهی حکم منزل لا یتغیر آسمانی صادر نمی کنند، حکم محاکم منحصر به رؤیت مندرجات اوراق مرتبه استوار بوده ومتهم را مدلل برهمن بُنیاد محکوم به مجازات ویا مُبرا از اتهام شناخته تبرئه می کنند، البته در تعیین و تقدیرجزاءقانون اساسگذاراست نه قاضی، وقاضی تنها متناسب با جرم وجزا اصدارحکم می نماید بدین مفهوم اگر تصورکنیم که دادگاه وقاضی مرتکب خطای قانونی و یا تخلفات عدیده دیگر ویا هم عمدن از حکم قانون سرپیچی نموده باشند این خیانت وقانون شکنی از نظرمحاکم علیای مملکت پوشیده نمی ماند زیرا اوراق و فیصله های محاکم مرحله به مرحله تا دید دقیق دادگاه عالی می رسد و دادگاه عالی تخلفات محاکم را تشخیص و تصمیم مقتضی اتخاذ می دارند.



فصل چهارم قسمت اول

سرنوشت عدالت در آوان واژگون شدن قدرت در یک جغرافیا

انقلاب و قبض قدرت به تناسب حفظ و نگهداشت آن سهلتر است: چگونگی تخریب درونی نظام سیاسی: بابر خورد و عملکرد های بی تأمل و بی سنجش بعضی از شرکای قدرت

نویسنده: منظور من درین جستار تطهیر فلان رژیم و یا تقبیح آن دیگری نیست من به ماهیت خوب و بد نظامهای سیاسی گذشته حرفی ندارم و صرف به روال نبشته زیرکارم از عمل کرد بعضی افراد ذیدخل که بطور آگاهانه و یابی خبزاز اثرات عملکرد خود را مکتب اعمالی میشوند که ضریه سنگینی بر پیکر رژیم وقت وزمان وارد و سبب شکست آن می گردند. (توهین و تحقیر دادگاه و ادارات مربوط که ادامه این بخش و بخشهای بعدی می آید در همین ردیف محاسبه می شوند که در نهایت رهبری آرشد نظام به شمول رئیس جمهور علیه چنین اعمال قرار می گیرد) و آن را به شدت تمام تقبیح می نماید. البته نظریاتی که طور شخصی و اضافی ارائه میکنم منحصر به فرد است.

انهدام و برانداختن نظام های نافذ و بر سر اقتدار کارساده نیست تجارب زمان و یا مشاهدات زنده ای که داریم رهنمای این حقیقت میشود که تغییر نظام های سیاسی در جریان حکومت داری آنها با موجودیت پایه های وسیع قدرت و استحکامات نظامی کارساده و سهلی نیست و وقوع این حوادث بسا اوقات با خونریزی ها و دگرگونیهای عجیب و غریبی توأم می باشد که آن را «انقلاب» می نامند ولی این پدیده با همه مشکلات و رنجهایی که دارد سهل تر است نسبت به آنکه بعد

از بدست آوردن قدرت و نظام آن را حفظ و نگهداری کنند، شنیده ام که گفته اند قبض قدرت و یا رسیدن به قدرت سهل است تا اینکه نگهداری و حفظ شود مشکلتر.

چگونگی حفظ قدرت بعد از پیروزی (انقلاب سالم و یا ناسالم)

فراموش نمی کنیم که مراتب زیرین در زمانی قابل بحث است که قدرت و نظام جدید با هرماهیتی که دارد و به هرطریقه و نحوه ای که پیروز شده است حال به دسترس گردانندگان جدید قرار دارد و کنون مرحله حفظ و نگهداشت آن فرا رسیده است، پس این رژیم اذرنندگان و صاحبان خود چه می خواهد؟
ببینید:

قدرت در جامعه؛ زمانی قابل حفظ است که قابلیت هضم و پذیرش مردم را داشته و موافق به خواست و اراده مردم عبار گردد. در غیر آن کاربرد مراتب زیرین می تواند سبب تخریب و در نهایت از هم پاشیدن نظام گردد:

*

قرار گرفتن در مقابل باورها و معتقدات مردم تیشه زدن بر ریشه قدرت است.

*

مبارزه در مقابل خرافات، اعمال و سنتهای ناپسند (خلاف قانون) و اعمال و باورهای مؤجد ضرر به شیوه ها و برخورد های مناسب که باعث تخریب و برداشت منفی جامعه و افراد آن نگردد. و جیبه فرهنگی و اخلاقی پنداشته میشود.

*

نادیده گرفتن و توهین و تحقیر به معتقدات مردم بویژه در دایره دین و مذهب و سنتهای پسندیده آنها بجز ناکامی ثمره دیگری ندارد.

*

بکار بستن انواع تعصبات اعم از قومی، نژادی، لسانی، منطوقی، مذهبی، جنسیتی... تیشه زدن به ریشه قدرت و گردانندگان آن است.

*

غرور و اعمال سبک سرانه بعضی از شخصیت ها که خود ها را در ظاهر شرکای قدرت و به اصل حاکمیت ارتباط می دهند و بار بار خلاف عادات پسندیده مردم قرار گرفته و درستیز با جامعه و مردم عمل می کنند. پایه های قدرت و نظام را بطور گسترده متزلزل و ویران می سازند.

*

آنچه من گفته آمدم و صدها امثال دیگر آن که همه آنها از قدرت محاسبه خارج است می تواند مبارزات سخت سرانه نظام سیاسی متعهد به عدالت اجتماعی، نظام ها و رژیم های وفادار به ارمان مردم را که در ایجاد یک جامعه سالم کمر بسته اند، مضمحل و جامعه را فاقد نظام، حقوق، قانون و امنیت گردانند، در این صورت زحمات سالهای متمادی احزاب صادق، و رژیم های دارای مرام های انسان دوستانه که تازه می خواهند مطابق ارمان و اهداف خود ها عمل نمایند را نابود سازند
اگر با یک دید وسیع از آنچه خواندیم مؤجزی حاصل کنیم بایست گفته شود:

امر مسلم این است که تغییر نظام های سیاسی و یا بدست آوردن قدرتهای دولتی به هر نوع و طریقه ای که صورت گیرد بردواهداف متضاد استوار می باشند:

که اولی منشأ در اهداف شریفانه مردم دوستی و رفاه جامعه داشته، ارمان آرامش و سعادت زندگی افراد جامعه و مردم مطمح نظر است:

وآن دومی؛ صرف برای تصرف قدرت و بمنظور منافع شخصی و گروهی ایجاد میگردد که در سرشت و اهداف خود ها برای خوشبختی و آرامش جامعه و افراد آن بطور جدی پایبند نیستند: به هرصورت زمانیکه هرکدام از این دو انقلاب کسب قدرت می کنند دیده می شود که به آهستگی و مرور زمان بگونه پنهان ویا عریان پدیده های نوین و مختلف دیگری از آنها زائیده میشود که خود اهداف گوناگون و متفاوت دیگری را دنبال می نماید:

بر مبنای آنچه گفته آمد؛ تجربه نشان می دهد که این زائیده ها روی انگیزه های بی حساب و عوامل مختلف به هسته های مخرب ویا اصلاحی گوناگون خرد وکلان درونی تبدیل و تخریبات ویا اصلاحات ریشه ی کم کم شروع. و به مرور زمان چاق و فربه میگردد. و همین هسته های که به آن اشاره نمودیم می تواند به دونوع پدید آید:

یکی آگاهانه و استوار بر اختلافات ایدئولوژیکی و پیشبرد مرام و اهداف تعیین شده در عمل ویا مخالفت بر چگونگی عملکرد قدرت حاکم و روش و نحوه پیاده سازی مرامنامه های اصلی در عرصه عمل.

*

و در نتیجه این دگرگونی ها به نوعی از انواع خواست و تقاضای مقام و جایگاه، گرایشها و تمایلات به اکتساب منافع شخصی، مناصب و چوکی و قدرت فردی داخل نظام نیز شامل می باشد. و علاوه از آنچیکه شماریدیم: پدیده های دیگری چون ذهنیت های خالی، بی مبالائی و بی پروائی و غرورهای سبک سرانه به نام اینکه در اصل قدرت شریک است می تواند سبب ظهور نوعی از تخریبات مضر شود.

*

و بدین منوال: یکی دیگری از اساسی ترین تخریبات درونی که صفت موریانه را دارد و خیلی خطر ناک و جبران نا پذیر هم است. همان تعصبات رنگارنگیکه بگونه های مختلف پدید می آید و ما عملن دیده ایم و می بینیم بوده می تواند. به هر صورت:

من باتوجه به مطالب بالا مستندات و اعمالی واقعی را بازگو می سازم که منطبق و موازی به همان اصول یاد شده و برای تقویه مباحث گذشته در ارتباط به کم بینی و توهین دستگاه قضائی میهن که مسند آن برای مردم ما قابل تقدیس است سخت خطر آفرین بوده و خواسته و ناخواسته تزلزل بر استحکام نظام و قدرت وارد می کند. که من خود شاهد و ناظر آن بوده ام خدمت تان عرضه می دارم: در آینده خواهید خواند.



کمتري کسی در جهان وجود دارد که بسا از فلهای ايجاد شده و نمايش داده شده را که طور تخيلى و تصورى زاده تفکر انسانهاى آفريننده می باشد از طريق تلویزیونها و سینما ها مشاهده نکرده و از آن عبرت و پندی مثبت و یا منفی نگرفته باشند اما نقطه قابل توجه این است که اکثریت این فلم ها در حقیقت تصوری و خیالی است که ابتدا توسط قلم خامه گردیده و بعداً با تأمل و تعمق - رؤیائی نویسنده وسیله فلم سازان و سینما گران کاردان، کارگردانی و به تصویر کشیده میشود. اما کار و عمل و وقایعیکه بدون آگهی قبلی خواسته و یا نا خواسته در جریان زندگی عادی و کارهای روزمره رسمی عملن به اتفاق می افتند و بعد از وقوع وقایع و اعمال انجام شده توسط شخص عامل و یا شخص مشاهد و یا شرکای اعمال انجام شده طور تحریری انشاء و به تحریری آید و یا تصویر و مستندی از آن تهیه و ترتیب میشود اسناد راستین بازگو کننده وقایع تلخ و شیرین همان روزگار و همان دوره و تاریخ است).

بهر صورت من یکی از جمله این اشخاصی هستم که ظاهراً با کار مستقل و مسؤلیت مستقیم در زمان تصدی و وظایف خویش در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ خورشیدی در رأس یک اداره دولتی یا مرجع عدالت (دادگاه) که جای امید مردم برای تأمین عدالت و احقاق حق مظلوم از ظالم بوده است قرارداد شتم پس

من درین دستگاه در یک مقطع زمانی خاص به سهم خویش چه کردم؟ و یا چه میتوانستم بکنم؟
 بلی: تا جائیکه از قدرت بشری من ساخته بود کارهای مربوط به وظیفه را بحدیکه امکانات میسرم گردید انجام و آنچه را که از اعمال و وقایع ناخواسته سد راهم قرار گرفته و من نتوانسته بودم وظیفه رسمی دولتی را انجام و احکام قوانین را آنطوریکه لازم است تطبیق نمایم معذور بوده ام. ولی به نوعی از انواع درراه حل آن کوشیده خواسته ام آن را حل سازم و زمانیکه قدرتم یاری نکرده است طبعاً از اجرای آن عجز ثابت داشته ام چون این کار و وظایف درست در زمانی آغاز شده بود که از پراگندگی نظام سیاسی زمان و دولت سرفدرت در حدود دو سال سپری و وضع بطور عادی برنگشته و از هم گسیختگی های نظام اداری

جمع نشده بود و از نفاذ قوانین «مدنی و جزاء» هم که در سال ۱۳۵۵ خورشیدی مطابق ۱۹۷۷ میلادی نافذ شده بود مدت زیادی سپری نمی شد و این قوانین در بین جامعه و مردم نامأنوس و آزمایای حاکمیت قانون بهره نداشتند بدین لحاظ تشویقی از انجام درست کارها موجود و طبعاً اطمینان کامل وجود نداشت ولی بطورخاص مشکلات و وظیفوی و شخصی مرتبط به وظایف من ازهمین مرحله ای آغاز می یابد که مسؤولیت مستقل یک ریاست دادگاه برای بار اول با کارهای اداری آن بدوشم افتاده بود.

اکنون شانس خوبیکه برایم قبل از شروع کارها میسر شده است همانا تمایل بهتر رهبری دولت و دادگاه عالی مملکت در این برهه از تاریخ به حاکمیت قانون و قانونیت در امور قضائی و اداری محاکم و همه ادارات ارگانهای حراست حقوق و قانون بود که رونق نسبی یافته ولی در پهلوی این شایستگی یک سلسله موانع و مداخلات غیرقانونی در امور کارگری دادگاه و صلاحیت های قضات در راه اجرای حاکمیت قوانین وسیله بعضی از ادارات محلی و بسا از ارگانهای نظامی و امنیتی و یا قسمی توسط اشخاص دولتی و غیردولتی طوراً گاهانه و یا ناخود آگاه وجود داشت که یقیناً سبب ایجاد مشکلات بزرگ و عدم گسترش عدالت نسبی قضائی در محاکم و منجمله درین محکمه نیز گردیده بود. که درین رابطه در موقع لازم آن تماس خواهم گرفت. ولی فعلاً.

آغاز کار عملی در ریاست دادگاه شهری مرکز ولایت بلخ، کوچ اجباری محاکم از تعمیر و ادارات شان.

من در زیر سلطه ی همان فضائیکه قبلن عرض کردم با عزم راسخ اما با توجه بر شرایط خاص زمانی و با تزلزل مکتوم از توانائی تأمین عدالت قضائی به امید پیشبرد امور محوله شروع به کار نمودم

جای یاد آور نیست که به ثمر رساندن پدیده عدالت قضائی در شرایط و دوران بخصوص کار قضائی ما امری ساده ای نبود و درین ارتباط تأمل و مکث بخصوص خواننده را احترامانه جلب میدارم من صادقانه عرض می کنم رنج و عذاب و شکنجه های روحی ایکه به ارتباط کارهای قضائی بمنظور حاکمیت قانون و رعایت نظام حقوقی کشورم البته در ساحت محدود کار رسمی خود در زمان تصدی وظیفه ام دیده و کشیده ام تا ابد فراموشم نخواهد شد آنچه از قلمم خامه بیرون می آید خاطره های آن فعلاً هم تا اندازه در خاطر و دماغ اهل ولایت بلخ و دیگر ولایاتیکه در آن انجام وظیفه کرده ام با لخاصه قضات و همکاران دوران قضائی من در وطنم موجود خواهد بود میخوام یک حقیقت تلخ و انکارنا پذیرا خدمت شما دوستان خواننده این مطالب در میان بگذارم:

(زمانیکه قضات هردادگاه با چشمان بسته و ترازوی دست داشته عدالت و وظیفه قضائی خوبشرا با کمال امانت داری به حکم قوانین نافذ بسر رسانیده و فقط قومانده و فرمان قوانین سبب اصدار حکم میشود بی تردید برای خوبشستن تعدادی از بدخواهان و شاکی های زائیده این فیصله ها و اصدار حکم خود ها را کمائی می کنند و اندازه چنین بد بین ها و بد خواهان محکمه و قاضی مرتبط به اندازه کار و فعالیت آنها می باشد زمانیکه یک جانب دعوی حقوقی در محکمه برنده و یا یک نفر مجرم محکوم به کیفر گناه خود رسیده و مجازات میگردد جانب دیگر دعوی و یا مجرم محکوم با تماماً منسوبین خود هر آنچه توان به منفی بافی و منفی گفتن دارند به آدرس قضات حواله می کنند ولی تنها همین افرادیکه از جمله اصحاب دعوی بوده و یا مجرمیکه مستوجب جزا پنداشته شده اند شکایتگر و یا سخن ساز علیه قضات و محکمه نیستند بل تعداد زیادی از اشخاص صاحب غرض دیگر نیز که به اهداف مورد نظر خویش نرسیده اند قصداً و عمدی روی مرام های مشخص غرض آلود به تبلیغات عناد آمیز می پردازند زیرا آنچه اهداف مورد نظر آنها بوده است به آن نایل نگشته اند، یکبار دیگر صادقانه اظهار می کنم هدف من حمایت از قضات و اعمال غیرقانونی آنها نیست زیرا می دانم حقیقت تلخی هم درین زمینه نهفته است که ناگفتن آن به نظر من گناه خواهد بود، خوب آگاهی دارم که بسا ازین شکایات بیمورد و بیجا هم نخواهد بود زیرا قبول کردن یکسره عدم چسب اتهامات به طور کامل به آدرس قضات و تبرئه ایشان از کج رفتاری و بی عدالتی خود

مسخ عدالت خواهد بود بیجا نمیدانم حتی اگر بعضی ازین شکایات را شدید تراز اصل شکایات محاسبه شده بدانیم و یک قدم با صداقت در راه عدالت واقعی بر داریم بهتر و عادلانه تر خواهد بود تا حقیقت گفته و تحریر شود...

اصل مطلب

محاکم و قضات اداره بدوش شدند
برخورد غیرقانونی و غیرعادلانه حکومت محلی علیه ریاست محکمه

فعالیت کاری من و همکارانم شامل صلاحیت حوزوی محکمه شهری به همان شیوه و برنامه ای که قبلاً ارائه داشتم ادامه داشت و به نظر من کارهای عالی الرغم موجودیت مشکلات مسلط در جامعه و کم رنگ بودن ضمانت اجرائی احکام قانون، فعالیت ما آرام آرام به طرف قانونیت پیش می رفت که ناگهان اداره ریاست محکمه ولایت بلخ و ریاست محکمه شهری آن به مشکل جدی و عجیبی روبرو و اداره بدوش و آواره شدند زیرا خلاف انتظار به ریاست محاکم از طرف رهبری دولتی در سطح ولایت بلخ ابلاغ گردید که تعمیر ریاست محکمه را روی ضرورت و بعضی ملحوظات موجه (البته بزعم ایشان) تخلیه و دفاتر ریاست و دیگر ادارات آن را در تعمیر یک مکتب که در خارج شهر واقع و تعطیل بود انتقال دهند و اینکه تعمیر ریاست محکمه را چرا از جمله همه ادارات ولایت بلخ نشانی گرفتند؟ جدا از دلایل ارائه داشته ایشان فقط موقف ناتوان و جایگاه ضعیف قضاء و عدم موجودیت قدرت دفاعی که طرف حمایت حاکمیت وقت قرار داشته باشد می توان قلمداد کرد. زیرا مستند به همین محاسبه ایشان می توانستند از یک طرف بدون جار و جنجال و چون و چرا این تعمیر را تصرف کنند و از جانبی هم می دانستند که محاکم و قضا همیشه با قوانین بیجان افتاده به روی میز و قلم دست داشته خود ها در مقابل قدرت و زور قابلیت دفاعی بدون حمایت دولت را ندارد و مزیداً محاکم در محاسبه و لست بعضی ارگانهای دولتی در حاشیه لست به صفت یک اداره نه چندان مهمی پنداشته شده و به آن چندان اهمیتی قایل نبودند و به همین منظور ریاست محکمه را محل تطبیق پلان قبلاً طرح شده خود ها قرار داده ظاهراً یک سلسله دلایلی را مبنی بر تصمیمات قبلی خود ها ارائه مینمودند که گویا امنیت شهر، اداره ولایت، مراکز حزبی و امنیتی در خطر بوده. میشود از همین نقطه آنها را حفاظت و تأمین امنیت نمایند ولی به این نقاط اساس و حساس توجه نشده بود که امنیت همه اسناد معتبر دولتی و مردمی، گنده های وثایق، قباله ها، اسناد ملکیت خانه، باغ، سرای دکاکین، شرکت ها و... و بویژه پرونده های اختلاس، و دعاوی حقوقی، قضایای قتل و دیگر جنایات و غیره و غیره را که حیاتی به حساب می آید کی تضمین و محافظت می کند.

گذشته از آنچه گفته آمدیم: اصل تکانه دهنده دیگری که می تواند خیلی ها مهم و حتی خطر آفرین تلقی گردد. داوری های مردم در قبال این عمل نا شایسته بابت اخراج ریاست محکمه و ادارات آن از ملکیت متعلق بخود شان و آواره ساختن آنها می باشد که خیلی بی رحم و تلخ است.

فکرمی کنم به استدلالی ضرورت نیست: که چنین اعمالی در حقیقت تیشه زدن به ریشه نظام و تخریب حکومت است که نمیتوان آن را توجیه و یا مشروعیت داد.

حال بهتر است در ارتباط به گذارش بالا موقعیت تعمیر ریاست محکمه را روشنتر بشناسید و البته ریاست محکمه ماجرا و سرگذشت تأثر بار دارد که در آینده این جستار خواهم نوشت:

یادآوری: در همین بخش پژوهش فعلی از کتاب قبلی خود مدد جسته و مطالبی را تذکر داده ام:

فصل چهارم

قسمت سوم

خاطره و سرگذشت غم انگیز ریاست محاکم ولایت بلخ، ریاست محکمه شهری و سایر ریاست های معاونه مربوطه و ادارات آنها در سالهای ۱۳۵۹ شمسی مطابق ۱۹۸۱ میلادی.

یاد آوری ضروری: درین پژوهش هدف اصلی من « قضاء و چگونگی آفرینش عدالت » عنوان شده است ولی در مغز و متن آن بعضی گذارشاتیکه مستقیم در ایجاد عدالت نسبی اثر گذارویا اساس قرار داشته و یا هم موانع جدی برای محاکم خلق می کرد واجب الذکر بنداشته میشود منهم آگاهانه با رعایت و توجه این نکات مهم. تراویده های مغز و تجارب ناچیز خود را انعکاس می دهم ولی اصل مطلب « پژوهش چگونگی تأمین عدالت قضائی » می باشد.

کوچ اجباری ریاست محاکم و محاکم دیگر
موقعیت تعمیر ریاست محاکم در ولایت بلخ

تعمیر ریاست محکمه مرافعه ولایت بلخ در مرکز شهر مزار شریف و در یک موقعیت امن و آرام در مقابل تعمیر ولایت و در جوار منزل رهایشی والی ولایت وقت قرار داشته و متصل آن منزل رهایشی رئیس محکمه و منازل قضات اعمار شده است در سمت شمال شرق و متصل دیوار ریاست محاکم تعمیر کمیته حزبی ولایتی ولایت بلخ و در ما حول آن ادارات دیگری فعالیت داشتند.

زمین و تعمیر ریاست محکمه متعلق به ارگان قضا و از طرف ارگان قضا اعمار و از زمان اعمار تا همان زمانیکه اقدام به تخلیه آن شده بود ادارات قضائی در آن مصروف کار های قضائی بودند.

ریاست محاکم ولایت بلخ و موقوف قضائی آن را اگر به صفت یک ریاست مهم ولایتی وابسته به دادگاه عالی افغانستان که در جمله قوای مستقل و ارگان دولتی مملکت شامل است، در جنب دیگر ارگان های دولت از دید اجتماع و قانون. سوا از کم بینی های گوناگون و گرایش های منفی در نظر بگیریم فکر می کنم. اهمیت و امنیت آن کمتر از دیگر ارگانها نیست. و اینکه رهبری ولایت بلخ در آن زمان چرا به چنین اقدام نا عاقبت اندیشانه دست یازید من هم متحیرم.

ببینید در آن زمان تصمیم گرفتند ریاست محکمه را بزعم خود شان نسبت گرفتن امنیت دیگر ارگانهای مهم دولتی تخلیه و به یک مکتب خارج شهر که در آن زمان روی هر علت و یا مشکلاتیکه بود طور مؤقت تعطیل بود کوچ دهند (بعدهن مکتب هم به فعالیت و دروس خود آغاز نمود و این مهمان ناخوانده را کوچ دادند) ولی امنیت خود ریاست محاکم و ادارات مربوط آن به عقیده آنها اهمیتی نداشته است که از شهر بیرونش کردند. دلایل و استناد تصمیم گیرندگان در ولایت بلخ دایر بر تخلیه تعمیر ریاست محاکم نظریه موقعیت حساس آن که قبلاً گردانندگان قدرت آن را در ردیف دیگر ادارات، اداره ولایت، منزل رهایشی والی ولایت که هم تالی رئیس محاکم شناخته میشود و متصل کمیته ولایتی ولایت بلخ اعمار و بنا ساخته بودند که طبعن تأمین امنیت و حیثیت و جایگاه همه این ارگانها در این ولایت مطمح نظر بوده است، اما نزد رهبری جدید تخلیه آن برای تأمین امنیت دیگر ادارات مهم تلقی ولی در ارتباط به چگونگی امنیت خود این اداره، قضات و کارمندان آن و چگونگی سرنوشت فعلی و بعدی در اجرای وظیفه محاکم و قضات، چگونگی سکتگی و مختل شدن امور قضائی و اداری، و تأثیر نبود محکمه و مسند احکام شریعت و قوانین که در عروق و شریان مردم جا گرفته است مکتی نداشتند و از تأثیر معنوی محاکم و کار آنها در اجتماع از توقف اجرائات حقوقی و ترتیب اسناد در دوایر آن و روابط حقوقی افراد جامعه و از حساسیت های اجتماع و مردم که این سرگردانها را طور بالفعل نظاره می کردند و از آوارگی و کم اهمیت دادن محاکم، سنجشی نکرده و در نهایت تأملی بر آن نداشتند که اجرا و حاکمیت قانون تا چه حد در تحکیم امنیت و تأمین عدالت و گسترش نظام حقوقی کشور ارزنده و مهم است.

بهرصورت به اساس تصمیم ولایت بلخ ریاست محاکم تما ماً دفاتر و ادارات خویشرا با مشکلات عجیبی که مردم نظاره گران بودند به مکتب متذکره منتقل و در آن جا اوراق، دفاتر و اسناد محاکم به شمول گنده های اسناد معتبر و وثایق مرتبه (گنده های قباله ها و دیگر اسناد مهم) به صورت تیت و پاشان پراگنده و متشتت که تاریخ آن را بیاد خواهد گرفت و از همه مهم تر اینکه امنیت این همه اسناد به خطر جدی مواجه گشته بود قسماً به کار آغاز نمودند.

آغاز دوباره کار ریاست محکمه شهری در این مسافر خانه ریاست محکمه شهری نیز در گوشه ای ازین مکتب دفاتر و اداره خود را درین دواتاق گنجانیده و با شکل عجیب و غریبی شروع به کار کرد.

مردم دسته دسته طور حیرت زده جهت اجرای کارهای خود ها به این مکتب که در بیرون شهر قرار داشت مراجعه و بعد از دیدن وضع آشفته محاکم با یأس و نا امیدی تقاضای اجرای کارهای خود را می نمودند چون اجرائات در محاکم نظم خود را از دست داده و کارهای مراجعین با زکود مواجه و این پراگندگی مدتی دوام و کارهای مراجعین بر اثر این حالت لا اجرا و با هم متراکم شده بود ولی دادگاه با همه توان میکوشید تا کارهای مردم را تا حد امکان انجام و یکطرفه سازد تا از سرگردانی ایشان جلوگیری شود وضع به همین منوال مدت چند ماهی دوام کرد اما ادارات حزبی ، دولتی ، نظامی و امنیتی شاهد اوضاع بوده و انعکاسات منفی و تبصره های رنگارنگ مردم را می دیدند و می شنیدند مشکلات محاکم و مراجعین روز تا روز زیاد و سرو و صدا هم از آن زیاد ترمی شد. تا اینکه شدت چنین سروصداها و حالت بدمحاکم بگوش مقامات باصلاحیت اداره قضا رسید و اداره قضائی کشور موضوعاً با مقامات مربوط بلند تر در میان گذاشته خواستار تخلیه تعمیر ریاست و جابجائی دوباره اداره محاکم به تعمیر اصلی شان گردیدند اما با وجود این تپ و تلاش و استغاثه ها بر این معضله ترتیب اثر داده نمی شد تا اینکه چالش اساسی تقاضای تخلیه مدرسه (مکتب) بمنظور شروع دروس متعلمین و زمان درسی ایشان و یا ضرورت دیگری موضوعاً حاد و جدی ساخته و این مشکل توجه مقامات را طور بی سابقه جلب کرد بر بنیاد همین مشکلات مقامات تصمیم گیرنده چاره ای سنجیدند و ریاست محکمه ولایت بلخ را در چند اتاقی از سربازخانه (اتاق محافظین والی ولایت بلخ) که در مقابل دروازه حوبلی والی قرار داشت منتقل و جابجا ساختند این دو یا سه اتاق کوچک (که می توان آن را کبوتر خانه نامید) صرفاً دارای چند اتاق خورد و ناموزونی بود که برای اداره ریاست محکمه مسخره آمیز و توهمین کننده حساب می شد ریاست محکمه به هر ترتیبیکه بود درین قفس گلی جابجا و ظاهراً آغاز بکار نمود.

ولی این تنها پایان کار نبود زیرا اکنون بعضی ادارات ریاست محکمه مرافعه ولایت بلخ چون ریاست دیوان امنیت عامه ، ریاست دیوان جزا، ریاست دیوان مدنی و حقوق عامه و ریاست دیوان تجارتي ، آمریت ثبت و وثایق و ریاست محکمه شهری با تمامی دفاتر خود جائی برای کار و محلی برای انتقال اوراق و دفاتر خویش نداشتند بدین ترتیب اسناد مهم و با ارزش، دوسیه های جنائی، و اوراق و اسناد مربوط دعاوی حقوقی و غیره و وثایق معتبر با کتب و دفاتر اداری همه و همه روی هم ریخته در بعضی اتاق های مدرسه مزبور که از مرکز شهر خیلی ها فاصله داشت و امنیت آن قابل تضمین نبود باقی و وضع قابل تشویش و اندیشه از نگاه امنیتی ببار آورده بود.

همکاری دادستانی ولایت بلخ به ریاست محکمه شهر:

همانطوریکه در بالا اشاره شد مردم و ادارات رسمی شهر متوجه این بیسروسامانی ها و آوارگی محکمه بودند که این حالت رقتبار سبب گردید ریاست (دادستانی) ثارنوالی ولایت بلخ که در آن زمان یک بخش و یا تعدادی از اتاقهای یک بلاک شخصی را بنام اپارتمان قالین فروشی به کرایه اخذ و در آن ایفای وظیفه میکردند با دیدن این وضعیت غیرقابل تحمل و به پاس احترام و حفظ آبروی مقام قضا آماده شدند برای اداره ریاست محکمه شهری چاره ای سنجیده و با کار سازی و تخلیه دواتاقی از اپارتمان اجاره شده سارنوالی

در جابجا سازی ریاست محکمه شهری کمک بسزا و یاد ماندنی انجام دهند ریاست محکمه شهری ناگزیر با همه پرسونل و دفاتر خویش درین دواتاق جایگزین و تاحدیکه امکانات اجازه می داد به کار شروع کرد این کمک به موقع و مناسب در حقیقت از طرف شخص رئیس ثارنوالی (دادستان) وقت آقای (ذکا) که شخصیت با وقار و محترمی بود انجام شد و محکمه شهری مدتی درین دواتاق با انواع و اقسام مشکلات قضائی و اداری کارهای روزمره ضروری مراجعین خویش را انجام می داد .

همانطوریکه در بالا گذارش گردید محکمه کارهای خود را به همان شیوه قبلی مدتها در دواتاق عاریتی کمک شده از طرف دادستانی ادامه داد ولی دادگاه عالی قضاء به اساس تقاضای پیاپی ریاست محکمه ولایت بلخ موضوعاً با عالیترین مقامهای حزبی و دولتی در میان گذاشته و به طور جدی و دوامدار خواهان تخلیه تعمیر ریاست محکمه می گردیدند تا اینکه سرانجام مقامات با صلاحیت مرکز از جریان این عملکرد های بی تدبیر و ناسنجش افراد ناعاقبت اندیشانه حکومت محل آگهی حاصل و سنگ ملامتی برجین ایشان حواله کرده و امر جدی تخلیه بیچون و چرای تعمیر ریاست محکمه را صادر نمودند. اینبار هدایت واصله تا اندازه کارگرفتاد و یک دهلیز تعمیر ریاست محکمه که شامل تعداد از اتاقهای کاری و دفاتری گردید تخلیه و اما دهلیز دیگر که همسان به دهلیز یاد شده حاوی اتاقهای کار برای ریاست های باقیمانده و ریاست محکمه شهری بود به تصرف قوماندانی گارنیزون و قوای امنیتی می شد باقی ماند و در همین حالت آشفته بعد از سرگردانی و پربیشانی های زیاد چند اتاق دیگر از مال و ملکیت قانونی ریاست محکمه هم مسترد گردید که حتی برای چند نفر مامور اداری کافی دانسته نمی شد با آنها بعضی از ریاست های معاونه و یا فرعی ریاست محکمه ناگزیر در همین اتاقها جابجا و قسماً به کار آغاز نمود.

واکنش ریاست دادستانی در مقابل استرداد بخشی از تعمیر ریاست محاکم: تخلیه بخشی از تعمیر ریاست محکمه سبب گردید که ریاست دادستانی ولایت بلخ نیز از ریاست محکمه شهری تقاضای تخلیه اتاقهای خود را روی ضرورت کمبود جای برای پرسونل خویش مطرح ساخت و ریاست محکمه شهری هم موضوعاً با رئیس محکمه مرفعه در میان گذاشته و در صدد راه حل و چاره جوئی برآمدند. اما چه چاره ای وجود داشت.

من هر روز به ریاست محکمه مراجعه و با رئیس و دیگر قضات محکمه مشوره و در صدد یافتن راه حلی بودیم تا بالاخره ناچاری و مجبوری ما را به این راه حل تأثر آور و توهین آمیز کشاند و چنین تصمیم گرفتیم:

راه حل تأثر آور و تحقیر آمیز:

تصمیم من و دیگر قضات محکمه بر آن شد تا اتاق کوچکی را که در مقابل تحویلخانه ریاست محکمه جهت نگهداری چوب و ذغال و بعضی مواد ضروری دیگری وجود داشت و سقف و دیوار آن ما را به یاد دوران قبل تاریخ می کشاند تخلیه نموده اداره ریاست محکمه شهر را در آن جابجا سازیم. در پهلوی این تحویلخانه گاراژ موتور ریاست محکمه ولایت بلخ قرار داده فعلی قبلاً نیز به مشکلات جدی روبرو بود زیرا بر اساس نفاذ قانون تشکیل و صلاحیت جدید محاکم - محکمه های ابتدائی حقوق و جزا در ولایت بلخ با هم مدغم و بنام محکمه شهری مسما گشته بود و بعد ازین رویداد ریاست محکمه جدید التاسیس شهری ضرورت مبرم به جای وسیع و اساسیه لازم برای قضات و کارمندان اداری خویش داشت هنوز این نیاز مندی ها مرفوع نگشته بود که قرار شرح ارائه شده سرنوشت کوبنده و تأثر انگیز دیگری بالای آن نازل گشت و دو اتاق ما یملک خود را نیز از دست داد. آنچه که در بالا خدمت شما طور مؤجز عرضه نمودم مشکلات وارده و یا بهتر بگوئیم مشکلات تحمیل شده بود که محکمه هم یارای دفع و یا رد آن را نداشت.

من و مسئولیت ریاست محاکم ولایت بلخ

رابطه سببیت، اثرات و رویکرد های را که در ایجاد نتیجه (عدالت قضائی) بطور مستقیم و غیر مستقیم سهمیم و در تکوین عدالت ویا نقض وجریحه دار ساختن آن مدد رسان ودر تکامل آنها منتج به نتیجه می گردد. لازم است واجب الذکر و قابل قبول بدانیم. بر همین بنیاد: من معتقدم که بر مبنای اصل فوق الذکر و یادها و اعمالیکه در آفرینش عدالت قضائی مثبت و یا بطور منفی سد و موانع بوجود می آورند و منجر به عدم رعایت قانون و حاکمیت آن می گردد درین پژوهش لایبذ یاد آوری و ثبت میگردد.

آگهی ضروری: درین پژوهش هدف من «چگونگی آفرینش عدالت» است ولی در جریان نبشته ها و خاطراتم بسا از گذارشاتیکه طور مستقیم و غیر مستقیم در ایجاد عدالت نسبی اثر گذار و یا اساس قرار گرفته است و یامی گیرد، ویا هم موانع جدی در راه تأمین عدالت برای محاکم خلق می کند واجب الذکر پنداشته میشود منم آگاهانه با رعایت و توجه این نکات تراویده ی مغز و تجارب ناچیز خود را انعکاس می دهم ولی اصل مطلب « پژوهش در ارتباط به چگونگی تأمین عدالت قضائی» می باشد.

تا جائیکه شنیده می شد قبل از ورود من در سال ۱۳۷۰ خورشیدی مطابق سال ۱۹۹۲ میلادی به صفت رئیس محاکم در ولایت بلخ. ریاست محاکم به کانون اداره فساد، اضمحلال نظام حقوقی و نبود حاکمیت قانون طوریرحمانه تبدیل و مردم را به ستوه آورده بود، استوار بر همین انگیزه و عدم موجودیت رئیس محکمه در ولایت بلخ نسبت تقاعد آن. تعداد ازبیش سفیدان و بزرگان مردم ولایت بلخ با پیش قدمی دوشخصیت بزرگ و مورد اعتماد محترم هلال الدین بدری وکیل مردم مرکز ولایت بلخ و محترم گران وکیل و بزرگ قومی مردم ولسوالی بلخ و ولایت بلخ در اواخر سال ۱۳۶۹ هجری شمسی به ستره محکمه آمده تقاضا نمودند تا مرا دوباره به صفت رئیس محکمه ولایت بلخ به آن ولایت مقرر و اعزام نمایند و ایشان بعد از ستره محکمه همین تقاضای خود ها را با رئیس جمهور وقت دکتر نجیب الله مطرح و شریک ساختند.

ستره محکمه به این تقاضا و خواهش ایشان وعده بررسی و غور داد و به تعقیب آن موضوع در شورای عالی قضا مطرح و پذیرفته شد بعد از طی مراحل قانونی به اساس تصویب شورای عالی قضا موضوع به مقام محترم ریاست جمهوری گسیل و رئیس جمهور وقت مصوبه و پیشنهاد دیوان عالی را منظور و من به اساس فرمان دکتر نجیب الله من به صفت رئیس محکمه ولایت بلخ مقرر و اعزام شدم. همان بود که در سال ۱۳۷۰ هجری شمسی مطابق سنه ۱۹۹۲ میلادی در ریاست محکمه ولایت بلخ شروع به کار نمودم.

خاطره های خوش و ابدی

زمانیکه من دوباره به صفت رئیس محکمه مرافعه ولایت بلخ به مزار شریف آمدم چنان طرف تفقد و قدر شناسی های آمیخته با مهریبری مردم خویش قرار گرفتم که تا ابد در قلب و مخیله ام باقی خواهد بود زیرا این تبار از احساسات برای من خوب قابل درک و دانستنی بود که همه محبت و اخلاص خالی از غش و فریب است و تظاهر دران گنجایش ندارد. چهره های پراز مهر و آگنده از نمای صداقت مردم که خاصه قلب پاک آنها بود با خوش آمد گوئی های خالصانه از همان روز ورودم به میدان هوائی مزار شریف

وتبریکات و ابراز خوشی آنها طورکتلوی و بگونه دسته جمعی در داخل اداره کارم که چندین روز متوالی ادامه داشت به من افتخاراتی آفریده بود که تراوش آن بزبان قلم بروی کاغذ مشکل است. و من هم با کمال میل. به احساسات آنها پاسخ میگفتم و از اعتماد و باورایشان تشکر و به سهم خویش به آنها وعده تطبیق احکام قانون و تأمین عدالت را می دادم.

آغاز به کار عملی

تعدادی از قضات، مامورین اداری و کارمندان مربوط محاکم بطور متناوب از مشکلات محاکم، ادارات، نداشتن خانه که حویلی های مربوط قضاء و ریاست محکمه قوای نظامی هوایی (پیلوتان) تصرف و در آن ساکن بودند از بی سرپناهی بطور حسرت آوری سخن می گفتند که برجسته ترین این شکایات از طرف قضات مرکز ولایت بلخ بویژه رئیس محکمه شهری و کارمندان آن ریاست در ارتباط به تصرف اتاقها و دفاتر کار آنها از طرف یک تعداد اشخاص نا معلوم که خود ها را افراد قوای سبز امنیت میخوانده اند طرح شد و به صراحت لهجه و با یک صدا به من می گفتند: شما خود شاهد هستید و می بینید که تعمیر ریاست محکمه را با گل و خشت خام از بین دهلیز دیوار و بسته نموده و اتاقهای ریاست محکمه شهری را تصرف کرده اند. ریاست محکمه شهری مدتها در گراج شکسته ای که قابل دیدن است دفتر دارد و به این حالت اسفبار چطور میشود کار کرد این مشکلات بایست حل گردد. موضوعات انتقادی و مطروحه قضات، مامورین و کارمندان بی کم و کاست یاد داشت و به تعقیب آن سوالها ئیکه ایجاب پاسخ آنی را می نمود پاسخ ارائه گردید و در ارتباط به بعضی خواسته ها و سوالاتی که بر آورده شدن آن از صلاحیت و قدرت ریاست محکمه خارج بود پاسخ های لازم و قانع کننده پیشکش شد و فردای آنروز با اطمینان خاطر کار خود را بطور با لفعل آغاز نمودم.

ازینکه من با شیوه کار و طرز اجرائات محاکم تحتانی و محاکم مرافعه ولایات بلدیت کافی داشتم با استفاده از تجارب خود کار ریاست محکمه را در راستای پلان قبلن طرح شده به حسن صورت و به تائی و احتیاط پیش برده امور ریاست محکمه رفته رفته در چوکات خوب و نظم بهتر افتاد.

باردیگر مشکل جای و تعمیر ریاست محکمه:

همانطوریکه در بالا ذکرش رفت مشکل جای و کمبود اتاقهای کاربری قضات و بخش اداری ریاست محکمه از مدتها قبل مشکلات جدی ایجاد و هنوز این ضرورت بر آورده نشده بود که تصرف دفاتر و اتاقهای اصلی ریاست محکمه در مجموع. مشکلات را چند چندان ساخته و انعکاس بسیار منفی و بدی در بین قضات و مامورین خلق کرد، و اثرات منفی آن روز تا روز و چند چندان میگردد که بی تردید این مشکلات قابل لمس و درک و رنج آور بود بر همین بنیاد من در جنب کارهای قضائی و اداری ریاست محکمه به حل این معضله اقدام نمودم تا بتوانم یک اندازه از مشکلات بیجائی را رفع نمایم. چون من قبلاً در ارتباط به تصرف و تخلیه ریاست محکمه ولایت بلخ در لابلای این نوشته یاد آوری کرده ام اکنون بد نیست از سرنوشت تعمیر ریاست محکمه بعد از اخراج پرسونل قضائی و اداری آن واقف و معلومات بیشتر حاصل کنیم.

زمانیکه رئیس محکمه و کارمندان ریاست محکمه. رئیس محکمه شهر و کارمندان آن. رؤسای دیوان ها و کارمندان آن ها را از تعمیر ریاست محکمه کوچ دادند. در مرحله اول بعد از تخلیه تعمیر در جناح جنوبی آن افرادی بنام سپاه انقلاب و در جناح شمالی تعمیر افراد قوماندانی گارنیزون شهری و بعد ها یک حصه از دهلیز تعمیر ریاست محکمه توسط دیواری از هم مجزا و چندین اتاقیکه قبلاً دفاتر کار ریاست محکمه شهری ولایت بلخ بود به یک تعداد از افراد یکه خود ها را مربوط امنیت نظامی بنام (قوای سبز) معرفی میکردند و اصلاً وظیفه و کار آنها برای افراد عادی نا معلوم و قابل فهم نبود تعلق گرفته بود به اساس معلوماتیکه بعدها در زمان تصدی ریاست محکمه برابرم داده شد همین افراد که توسط یک عراده موتر جیب روسی پرده دار همراه با اشخاص مختلف و غیرمتجانس در اوقات مختلف از طرف شب و روز در داخل تعمیر ریاست محکمه همیشه در رفت و آمد بوده و چنین عملکرد ایشان برای همه سؤال برانگیز و اشتباه

آورگر دیده و تبصره های عجیب و غریبی شایع ساخته بود و رفتار زشت و برخورد آمیخته باغرور ایشان اجازه سؤال و جواب را هم به کسی نمی داد و این وضع خشن و غیر مسؤانه تا سالهای ۱۳۷۰ شمسی که مطابق سال ۱۹۹۲ میلادی که من تازه بریاست محکمه ولایت بلخ مقررو به کار گماشته شده ام ادامه داشت و آنها هنوز هم با وجود او امر مکرر مقامات ذیصلاح آماده تخلیه اتاقهای ریاست محکمه نگردیده و بر بود و باش خودها پافشاری داشتند. همانطوریکه در جریان این نوشته قبلاً گذارشاتنی در ارتباط به تصرف تعمیر ریاست محکمه معلوماتی ارائه شده بود من از چگونگی ماجرا و سرگذشت تعمیر این ریاست محکمه از ابتدا تا انتها آگاه و کویف آن را به طور زنده تعقیب و مشاهده نموده بودم و حال که دوباره با این مشکل برخورد می کنم باز هم با وجود شرایط خشونت بار و اخطار هائیکه طور مستقیم و غیر مستقیم بر ایام می رسد به منظور حل مشکل ریاست محکمه از خواست تخلیه اتاقهای باقی مانده ریاست محکمه و حل معضله قضات و کارمندان ریاست محکمه شهری ولایت بلخ دست بردار نشده بلکه بالای آن پا فشاری و اصرار می ورزم. این وضع اسفبار مدتهای مدید قسماً به همین منوال ادامه داشت تا با لایحه بعد از ارسال مکاتیب پیپی و دیدار و ملاقاتهای حضوری با رئیس دادگاه عالی و دیگر مقامات ستره محکمه توانستم دیوان عالی را از مشکلات بسیار جدی ریاست محکمه ولایت بلخ و چگونگی تصرف تعمیر آن به طور مکمل آگاه سازم و رئیس دادگاه عالی موضوعاً با داکتر نجیب الله رئیس جمهور وقت در میان گذاشته تقاضای تخلیه تعمیر ریاست محکمه را نمود. داکتر نجیب الله بعد از وقوف کامل در موضوع وسیله فرمانی امر تخلیه فوری تعمیر ریاست محکمه را به طور مکمل صادر و بدین ترتیب بعد از گذشت چندین سال بالاخره به اساس فرمان داکتر نجیب الله رئیس جمهور وقت افغانستان ریاست محکمه ولایت بلخ توانست آخرین اتاق های تعمیر خویش را تخلیه و تسلیم شود.

اما! باید دانست که تخلیه آخرین اتاق های تعمیر ریاست محکمه نیز رفع مشکلات اخیر قضا و محاکم در ولایت بلخ نبود همانطوریکه قبلاً گذارش کردم تعداد از تعمیرهای رهائشی قضات نیز از طرف قوای نظامی ولایت بلخ تصرف و در آن سکونت داشتند.

بعد از تخلیه دفاتر ریاست محکمه شهری ولایت بلخ و جابجائی قضات و کارمندان آن به محل کارهای شان یک اندازه از مشکلات ریاست محکمه و محکمه شهری مرفوع ولی کارها و مشکلات عدیده دیگری وجود داشت که بایست انجام می یافت من موقع به موقع این مشکلات را به مقام دیوان عالی خبر می دادم و به رفع آن اقدام میکردم.

نوع دیگری از تحقیر و توهین

مستقیم زنگ تلفون ریاست به صدا می آید! گوشی را می بردارم و سلام تقدیم می کنم هنوز سخنم انجام نیافته است که می شنوم (رئیس محکمه هستی؟) میگویم بلی بفرمایید باز می گوید (من یاور..... قوماندان عمومی زون شمال هستم به قوماندانی بیا و یک قطعه نکاح خط هم همراهت بیا که اینجا یک زن آمده است نکاح خط کار دارد):

من در جواب گفتم کسیکه نکاح خط کار دارد در ریاست محکمه به «آمریت وثایق» مراجعه می نماید و طبق هدایت قانون و رعایت معلوماتهای لازم اجرائات میگردد.

یاور صاحب: حرفهایم را لاجواب گذاشت و تلفون را قطع کرد. من دوباره مصروف کار شدم و به تعقیب آن در حدود ساعت یک بجه بعد از ظهر همان روز جهت صرف نان چاشت بخانه نشیمن خود که تعمیر دولتی متصل ریاست محکمه قرار دارد رفتم و هنوز مصروف نان خوردن بودم که «قوماندان صاحب شخص» باردیگر همراهم تلفونی تماس گرفت و چنان آمرانه مرا مخاطب قرار داده بود که گویی مجرمی را در حال اجرای جنایت بالفعل گرفتار نموده اند و در اخیر قوماندان کردند خانمی را که نکاح خط میخواهد به محکمه می فرستند بطور عاجل برایش نکاح نامه داده شود، من چیزی نگفتم و ایشان گوشی را گذاشتند، هنوز ساعتی سپری نشده بود که یک زن را چهار نفر افراد مسلح به ریاست محکمه آوردند و با

طرز برخوردیکه شما تصویری کنید خواهان نکاح خط ودرخواستی به من پیشکش نمودند؟ من در پای درخواست ایشان به آمريت وثایق نوشتم «در صورت عدم موانع قانونی اجراءات لازم نمایم».

چند دقیقه بعد آمروثایق درخواست رادوباره نزد من آورد وگفت این زن از ولسوالی ... به اینجا آمده میخواهد نکاح نامه بگیرد واشخاص مسلح همراهش با شدت تمام اصرار دارند که نکاح نامه برایش داده شود من نمیدانم چه کارکنم؛ زیرا بایست معلومات شود:

۱. نکاح نامه را چرا از همان ولسوالی خود نگرفته اند:

۲. فهمیده نمی شود که این زن شوهر ویا نامزد دار هست ویا نه؟

۳. زن تذکره ندارد معلوم نیست که چند ساله است و سن قانونی ازدواج را تکمیل کرده است و یا خیر؟

۴. خانم متذکره در مقابل پرسشهای ماجوابهای متناقض ارائه و بالاخره در اخیر گفت که شوهر دار است ولی نمیخواهد با او زندگی کند.

۵. نامبرده طلاق نامه و یا اسناد تفریق ندارد.

به هر صورت موانع و مشکلاتی ازین قبیل:

من به آمروثایق گفتم؛ مراتب فوق الذکر را طی استعلامی از ولسوالی مربوط معلومات نمایم واستعلام رابه امضاء من برسانید وهم معلومات نمایم که دختر همراه چه کسی آمده است پدر، مادر ویا کسی دیگری از محارم همراه شان است ویا خیر؟ برایم خبر دادند که دختر تنها است و همراه خود را معرفی نمی کند.

هنوز این معضله جریان داشت که اقربای دختریه معیت چند نفر از اهالی ولسوالی با سروصدا های جنجال برانگیز ومشکلزا به ریاست محکمه آمده می گفتند که این زن، زن شوهر دار وبمحضور ما اهالی عقد نکاح وشوهرش از مخالفین دولت است ومذکوره بدون اینکه طلاق شود ویا از محکمه تفریق بگیرد بیخبر از شوهر و خانواده بویژه پدر و مادر اینجادر مرکز ولایت آمده میخواهد شوهر دیگر بگیرد، ما فقط عدالت میخواهیم.

این رویداد جدید ولی خیلی ها حاد برای ریاست محکمه مشکل آفرین بود وراه حل قانونی وعادلانه می طلبید؟ ومحکمه هم در پرنسپ مطابق هدایت حاکم مشروع خویش که فقط «قانون وحاکمیت آن باشد» کار خود را آغاز نمود:

من بادرک حساسیت موضوع وسیله یک قاضی مجرب وکاردارن به اقربای دختر واهالی عارض در ریاست محکمه تفهیم نمودیم که آرامش خودهارا حفظ نموده منتظر اجراءات قانونی باشند:

در جریان این اجراءات جواب پرسشهای ما از ولسوالی مواصلت کرد که در آن اهالی مربوط از شوهر داری بودن عارضه تصدیق وولسوال مربوط هم در پای استعلام مؤید اظهارات اهالی قرار گرفته بود.

اکنون موقع بسیار مناسب است که درین ارتباط هدایت گدمدنی افغانستان را ملاحظه بفرمایید:

ماده ۶۰ گدمدنی افغانستان حکم می کند:

ازدواج عقدیست که معاشرت زن ومرد رابه مقصد تشکیل فامیل مشروع گردانیده حقوق وواجبات طرفین را بوجود می آورد.

ماده ۶۱ گدمدنی امر می کند:

(۱) عقد ازدواج در نکاح نامه رسمی توسط اداره مربوط در سه نقل ترتیب وثبت می گردد، اصل آن در اداره مربوط حفظ وبهریک از طرفین عقد یک نقل آن داده می شود. عقد ازدواج بعد از ثبت به دفتر مخصوص باطلاع اداره ثبت سجلات مندرج ماده (۴۶) این قانون رسانیده می شود.

(۲) اگر ثبت عقد ازدواج به این ترتیب ممکن نباشد، به نحو دیکریکه برای ثبت اسناد رسمی پیش بینی شده است، صورت می گیرد.

ماده ۶۲. گد مدنی:

نامزدی با زنی جواز دارد که در قید نکاح و عدت غیر نباشد.

ماده ۷۰. گد مدنی باز هم هدایت می دهد:

اهلیت ازدواج وقتی کامل می گردد، که ذکور سن (۱۸) و اناث سن شانزده سالگی را تکمیل کرده باشد.

ماده ۷۷. قانون مدنی می فرماید:

برای صحت عقد نکاح و نفاذ آن شرایط آتی لازم است:

۱. انجام ایجاب و قبول صحیح توسط عاقدین یا اولیاء یا وکلای شان.

۲. حضور دونفر شاهد با اهلیت.

۳. عدم موجودیت حرمت دائمی و یا مؤقت بین ناکح و منکوحه.

به هر صورت: چون بر مبنای تصدیق اهالی منطقه که طرف تأیید و لسوال هم قرار دارد عقد نکاح و بود و باش جانبین دعوا در مرکز ولایت قرار نداشت و ریاست محکمه قانونن خود را فاقد صلاحیت می دید بنا برآن به قوماندانی سارندوی ولایت بلخ طور رسمی نگاشتیم که اوراق و مدعیه نکاح نامه را طور محفوظ به ولسولی مربوط جهت حل و فصل موضوع اعزام نمایند. (البته فیصله و اجرائات محکمه ولسوالی مربوط در صورت عدم قناعت جانبین دعوی دوباره به ریاست محکمه مرافعه ولایت بلخ خواهد آمد). محکمه وراه حل چنین معضلات:

شما در بالا هدایات گد مدنی افغانستان را ملاحظه فرمودید و محکمه هم ازین اوامر نمی تواند پا بیرون نهد پس برای محکمه درجهت حل و فصل این رویداد جدی دو راه وجود دارد که یکی را باید انتخاب نماید:

۱. محکمه باید با نادیده گرفتن احکام قوانین، نظام حقوقی، حرمت و تقدیس قضاء و قبول هر نوع مسئولیت، عدالت را محو و به امر قوماندان وزور تفنگ و صد ها پیش آمد دیگر تسلیم و خود و محکمه را به یک محل اتلاف حق مبدل سازد.

۲. و یا محکمه بایست منقاد به اساسات شرعی و احکام قوانین بوده اوامر و هدایات آنها را رعایت و مطابق آن عدالت را پیاده نماید.

نتیجه گیری بخصوص در مورد گزارش های تقدیم شده:

من در دوبرخس اخیر (دوازدهم و سیزدهم) این پژوهش گزارش های را ارائه نمودم که در شکل گیری تأمین عدالت قضائی به نوعی از انواع بطور ضمنی و یا مستقیم سد و موانعی ایجاد و مؤثر بوده است. فکر می کنم استدلالی در کار نخواهد بود اگر رویکرد های ذکر شده این دو قسمت و سایر اعمال این جنبینی بخشی از نتیجه حاصله پژوهش محاسبه گردد زیرا در این تحقیقات خوب قابل درک است که در خدشه دار ساختن عدالت قضائی و تأمین آن این اعمال و کردار ها بی اثر بوده نمی تواند.

قانون قدرت تکلم ندارد، صدا و
ندای آن متن قانون بوده که بیخبری
از آن عذر شناخته نمی‌شود اما
تطبیق آن را ارگان‌های حراست
قانون به عهده دارند؛ احکامش را
رعایت کنید و نظم را همگانی
سازید. با حرمت سخی صمیم.

فصل پنجم
قسمت دوم

چالش‌های عمده در عملکرد و کارمسلکی دادگاه در راه تأمین عدالت:
پژوهش و دریافت این مشکلات درونی را که در بُود و نبود عدالت قضائی در این پژوهش از اساسی ترین
بخش آن است به بررسی می‌گیریم:
مگر در آغاز:

پژوهش: به معنای جستجو، تتبع، تفحص، بازرسی و تحقیق و تدقیق بوده .
اما کاربرد و استعمال فرهنگی آن زیاد تر بر مجموع تحقیقات علمی اختصاص یافته است.
چون پژوهش و تحقیق فعلی من در سطح قوه قضاء و محاکم ذوی الحکم متمرکز است، زانرو می توان مثال
آن را در دوران سه مرحله ی احکام صادره محاکم ویا محاکم بدوی وسیله محاکم استیناف، مرافعه و در
نهایت دادگاه عالی افغانستان جستجو نمود چون پرونده های مدنی و کیفری بمنظور بررسی، سلامت
تطبیق احکام قوانین و تأمین عدالت قضائی تا سه مرحله جهت اطمینان از ایجاد عدالت تحت دوران
قرار می گیرند و مورد ارزیابی و تدقیق قرار داده می شوند تا در ایجاد عدالت قضائی و تطبیق احکام قوانین
اشتباهاتی رخ ندهد لهذا منهم از مفاد آن الهام گرفته و به موضوع خوبتر دقت و توجه می نمایم.

اکنون متکی و مرتبط به معنی و مفهوم پژوهش می‌خواهم تا اندازه از مشکلات درونی ویا خصلت کاری
محکمه ذکری بمیان آورده تأکید نمایم که چنین کارها یعنی (اعمال و عناصری که بر اثر این جستجو و بررسی
هویدا می گردد) هرگز قابل ترک ورد نبوده بلکه پاره از آن مکلفیت قانونی و وظیفوی و درکنار آن وظیفه
ایمان و وجدان شمرده می شود.

وظایف ذکرشده بشرط درک، احساس و رعایت قدسیت آن بر مراتب سنگین تر و مبرمتر از سایر وظایف بوده محکمه و قاضی بایست حاکمیت قانون و تأمین عدالت قضائی را در اساس کار خویش به نظر داشته و در این راستا آنچه در توان دارند بذل مساعی و در تحقق داد و دهش عدالت قضائی و رساندن حق به صاحب حق و ستاندن حق مظلوم از ظالم واقعیت قدسیت محکمه را به اثبات رسانند.

برای محکمه و قاضی وظیفه شمرده می شود تا با درک دقیق ازین اصول و پابندی به پاکیزگی آن. با در نظر داشت توانائی کاری؛ آخرین تلاش و زحمات خود را بکار ببندند تا بتوانند از هر امکانات ممکنه برای بهبود کار و تأمین عدالت قضائی استفاده اعظمی نمایند.

ماهیت کار و عمل محکمه در راستای اجرائی شدن فرامینی شرع و قانون و مؤثریت آن در تأمین عدالت قضائی و ایجاد امنیت، نظام اجتماع، حفظ حقوق جامعه و افراد آن، رفاه اجتماعی و در نهایت رضائیت مردم ملاک دید و داوری قرار می گیرد.

واقعیت های عینی و تجارب تاریخی ملک و وطن ما گواه است که مردم و جامعه ما دارای خصایل بخصوصی در مسایل و روابط اجتماعی بین خود ها بوده و در گستردگی بساط بعضی قضایا و دعاوی ایجاد شده. خیلی ها حساس و انتقام جوی هستند و بویژه منازعات زمین و ملکیت ها، دعاوی و کشیدگی های خانوادگی، قتل، موضوعات ناموسی و غیره دارای عادات و خصایل خیلی ها سختگیرانه بوده و انتقام جوی می باشند همینکه گفته میشود (حاکمیت قانون) رعایت این اصل ریشه در عدالت قضائی و اجتماعی دارد و عدالت زمانی تأمین میشود که از همان آوان پهن بساط دعوی برای احقاق حق در مسند قضاء از مقدمه تدویر آن تا نهایت تثبیت حق و ابرام آن (صدور حکم) مراحل اجرائات و اصول محاکمه با دقت و صداقت کامل در جهت تثبیت حق، شناخت و تشخیص ظالم از مظلوم رعایت گردد.

میدانیم متهم از خود «حق» دفاع دارد و این حق از دیدگاه قانون، زندگی مدنی، حقوق بشر و مجموع نهاد های تثبیت حقوق و حفاظت از آن جایگاه ثابت عدالت پسندانه می گیرد که حق قانونی و بشری آنها محسوب و این حق توسط شخص متهم و وکیل مدافع آن اعمال میگردد.

میخواستم به عرض برسانم که نحوه و چگونگی استفاده و یا تأدیة این حق در صفحات محاکمه با در نظر داشت قضایای جزائی و دعاوی حقوقی با تأدیة فرصت و مدت بمنظور دفاع از حق و حقوق شان که یکی از راهای رعایت و ایجاد عدالت است که بدون آن طور دقیق عدالت خدشه دار و رسیدگی به قضایا و دعاوی قابل باور بوده نمی تواند.

ولی جان مطلب اینجاست که درین مباحث چرا های عدم وجود چنین اوامری چی بوده می تواند؟ مطالبه همین است تا این نکات برجسته گردد.

نکات برجسته ی مشکلاتیکه در نفس محکمه و داشته های شخصی قضات وجود دارد

یک سلسله مشکلات و موانع یاد شده را میتوان به محکمه و قضات مرتبط دانست که بدون یافتن راه حل آن نمی توانیم به اهداف اصلی برسیم: من کوشیده ام این نکات را برجسته سازم.

وُرود و فهم قضات به قوانین و تجارب کافی در تشخیص احکام قوانین بویژه گدمدنی و جزاء

سلسله مشکلاتیکه قضایا، دعاوی و منازعات حقوقی به محکمه خلق می کند خیلی ها درد سر ساز و رنج آوری گردد که درین عرصه؛ عاملیت، فهم و دانش، درک و بینش، تجارب قضات و بالاخره رعایت دقیق احکام قانون برای حل و فصل آن اثر گذار می باشد، مگر رعایت دقیق احکام قانون از شرایط اولیه تأمین عدالت قضائی شمرده می شود؛ زیرا به من تجربه آموخته است که اکثراً تلاش و زحمات محکمه مطابق تجویز قانون بویژه در راه اصلاح منازعات حقوقی قضیه بدون موجودیت مراتب ذکر شده بی اثر و بی

نتیجه می ماند زیرا موقف نا سنجیده وپا فشاری های نا معقول یکی از طرفین دعوی ویا جانبین دعوی سبب ایجاد چنین سروصداها و تراکم کارها و افزونی مشکل محکمه میگردد که کوشش آن برای اصلاح دعاوی و رفع منازعات ایشان حاصل نمی دهد پس درین راستا چه راهی را در پیش گرفت و مبتنی بر کدام مصادر اصدار حکم نمود؟

درین رابطه لازم دیدم مطالب باین را با وجودیکه در مباحث قبلی یادآوری گردیده است بار دیگر طور مؤجز و مختصر بنویسم و دقت خواننده عزیز را به آن معطوف دارم زیرا همین مطالب در نحوه و تأمین عدالت قضائی مؤثر و برای قضات اساس کار شمرده می شود .
قانون مدنی و جزاء و تأثیر آن در قانونمند سازی سیستم قضائی افغانستان

زمانی در اجرائات، طرز فیصله و اصدار احکام قضائی محاکم افغانستان شیوه و اسلوب نوینی بکار گرفته شد که قانون مدنی و جزای کشور در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی مطابق سال ۱۹۷۷ میلادی نافذ و جرایم و جزاهای تعزیری را تنظیم نمود. و مجازات مرتکبین جرایم حدود، قصاص و دیت که احکام معین در نصوص شرعی دارند به احکام فقه حواله و به ماده اول قانون جزا نیز موضوع تصریح گردید.
از آنجائیکه اوامرا احکام قوانین جدید (قانون جزا و قانون مدنی) به صفت عمده ترین قوانین در سطح مملکت به ارتباط جرم و جزا و نظام حقوقی کشور الزاماً قابل رعایت و به اجرا گذاشته شد افق روشنی در روند قانونمند شدن بهتر اجرائات محاکم و تقدیر و تعیین جزاهای تعزیری بر مبنای احکام قانون بوجود آمد و نتیجه آن شد که با رعایت احکام این قوانین با دستورات الزامی آنها دیگر گونیهایی مثبت در سیستم صدور فیصله های قضائی و استناد احکام محاکم به اساس اوامرا احکام قانون بوجود آید که این امر به بطور سیستماتیک سبب تحولات قابل ملاحظه در ارگان قضائی کشور ما گردید و اجرائات قضائی قانونیت تازه بخود گرفت. و تحولات آنوقت در سطح قوه قضائیه افغانستان بکار بستن داشته های این قوانین بانی و اساسگذار قانونیت جزاهای تعزیری تازه در مملکت دانسته شد.
اکنون بهتر میدانم به طور بسیار مؤجز و مختصر در باره این قوانین معلومات ارائه نمایم چون بر باور من حیطة تسلط قضات برین قوانین و رعایت دقیق احکام آن از طرف محاکم می تواند اساس ایجاد عدالت قضائی و رفع بسیاری از موانع درین راستا گردد اما وارد نبودن و عدم رعایت آن همان سهم مهم چالشهای است که به محکمه و قضات بر می گردد و من بار بار این موضوع را یاد آوری و مکرر ساخته ام

فصل پنجم

قسمت سوم

قانون جزاء و تنظیم جزاهای تعزیری

قانون جزا در ماده اول و مواد ما بعد خویش چنین صراحت داده است:

ماده اول

این قانون جرایم و جزاهای تعزیری را تنظیم می نماید. مرتکب جرایم حدود، قصاص و دیت مطابق احکام فقه حنفی شریعت اسلام مجازات میگردد.

ماده دوم

هیچ عملی جرم شمرده نمی شود مگر بموجب قانون.

ماده سوم

هیچکس را نمی توان مجازات نمود مگر مطابق به احکام قانونیکه قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.

بملاحظه هدایت این قانون اعمال جرمی و جزاهای آنها در محدوده شناخت قانون قرار گرفته و تصریح گردیده است که هیچ عملی جرم شمرده نمی شود مگر بموجب قانون. چون عمل جرمی تحت شعاع دایره قانون قرار داده شد پس مجازات مرتکبین اعمال جرمی نیز منوط به به تقدیر و اندازه آن جزاهای گردید که قانون. جزای آن ها را تقدیر و تعیین کرده بود.

حاکمیت قانون جزاء در اجرائات دادگاهها و صدور احکام قضای افغانستان متکی به مواد قانونی، راه و مسیر تازه تعیین کرد و سرحد صلاحیت قضائی در رابطه به تعیین جزاء در برابر جرایم و قضایای جنائی (تعزیری) معین و در محدوده احکام قانونی قرار داده شد.

جزاهای اصلی، تبعی و تکمیلی با چگونگی حالات و وقوع جرایم از اعدام تا حبس دوام، طویل، قصیر و جرایم نقدی معین گردید و به همین ترتیب صدها قیودات قانونی دیگر... وضع شد.

ازاینکه جزاهای مندرج در قانون جزای کشور با حالات دقیقیکه متناسب با جرایم و جنایات است پیشبینی و تعیین گردید وحد اقل وحد اکثر جزاها در آن معین و مقدر گشت نظم خوبی در تطبیق احکام آن برای دادگاه و قضات بوجود آمد. زیرا مطابق داشته های این قانون حداقل وحد نهائی صلاحیت قضات در تعیین جزا با مقیاس عمل جرمی تحدید و معین گردید و قضات در اصدار احکام و تعیین اندازه جزا تابع احکام قانون دانسته شدند.

این روش تازه قانون جزا برای محاکم ما نیز تازه گی خاصی داشت، میخواستیم صریح تر بنویسیم که قبل از انفاذ قانون جزای افغانستان یا قبل از تنظیم جزاهای تعزیری قضات در صفحات محاکم، اندازه جزا های جرایم مربوط به تعزیرا خود تقدیر و تعیین می نمودند، شناخت کیفیت و کمیت جرایم و حالات جرم و مجرم مربوط به رونوشت اوراق تحقیق و نتایج آن شمرده میشد که بعد از تکمیل این پروسه قضات محاکم با نتیجه گیری از مجموع مندرجات اوراق و دلایل رقم خورده در دوسیه رای خود را دایر بر الزام و یا عدم الزام متهم صادر ورأی الزام و چگونگی مقدار جزا مفوض به رای و صلاحیت قضات بود و قضات در تقدیر و اندازه جزا به حکم تعزیرات دست باز داشتند. این محدودیت جدید قانونی با وجودیکه خللی در صلاحیت و آزادیهای دادگاه و قضات در تعیین جزاهای بین حد اقل و اکثر آن وارد نساخت برای دادگاه صلاحیت داد تا در صورت موجودیت دلایل قانونی - تابع حد اقل و اکثر جزا نبوده با ذکر احوال مشدده، معاذیر مخففه و یا احوال مخففه قضائی که مستوجب رأفت باشد و یا دیگر اعدار و احوالیکه در قانون تصریح شده است از صلاحیت قانونی خویش استفاده نمایند. ولی در پهلوی اعطای چنین صلاحیت ها قانون تأکید بر آن دارد که قضات حین صدور احکام قضائی مکلفیت دارند تا احوال مخففه و مشدده

قضائی که وسیله برای تخفیف ویا تشدید جزا ویا تعلیق آن میگردد در اسباب حکم خویش تصریح و روشن سازند. مختصر اینکه در اجرائات قضائی واداری دادگاه و محاکم راه تازه قانونی وروش جدید اصدار حکم تعیین و رعایت آن واجب گردید.

حکم ماده اول قانون جزا با صراحتیکه دارد بررسی جزای مرتکبین حدود، قصاص و دیت را به فقه شریعت اسلام محول ساخته و خود به جزاهای تعزیری بسنده کرده است.

ماده ۳۹۴

هرگاه در قتل عمد قصاص بیکی از اسباب مسقطه یا عدم توافر شرایط ساقط و یا متعذر گردد، مرتکب حسب احوال مطابق به احکام این فصل تعزیراً مجازات میگردد

ماده ۴۲۶

هرگاه در جرم زنا شرایط تطبیق جزای حد موجود نگردد یا به علت شبهه و یا یکی از اسباب دیگر حد ساقط گردد مرتکب مطابق به احکام مندرج این فصل مجازات می گردد

ماده ۴۳۶

۱. قذف عبارت است از نسبت دادن واقعه معینه بغیر توسط یکی از وسایل علی' به نحویکه اگر صدق میداشت شخصیکه تهمت به او نسبت داده شده به جزا محکوم میگردد یا به نزد مردم تحقیر می شد.

۲. اگر در جرم قذف شرایط اقامه حد جمع نگردد و یا به علت شبهه و یا به نحوی از انحا حد محکوم بهای قذف ساقط گردد، مرتکب به حبس متوسط که از دو سال بیشتر نباشد و به جزای نقدی ایکه از ده هزار افغانی کمتر واز بیست هزار افغانی متجاوز نباشد ویا بیکی ازین دو جزا محکوم میگردد.

ماده ۴۵۴

۱. هرگاه در جرم سرقت شرایط اقامه حد تکمیل نگردد یا به اثر شبهه حد ممتنع و یا به نحوی از انحاء جزای محکوم بهای حد ساقط گردد، سارق طبق احکام مندرج این فصل مجازات میگردد.

۲. بمقصد این قانون شخصیکه مال منقول و متقوم ملکیت غیر را طور خفیه بگیرد سارق شمرده میشود.

ماده ۴۴۷

۱. شخصیکه به قصد گرفتن مال از طریق مغالبه در راه عام و یا در هر جای محجور دیگر با سلاح یا آله که مشابه سلاح باشد موضع گرفته و مرتکب یکی از افعال آتی گردد راهزن شمرده میشود:

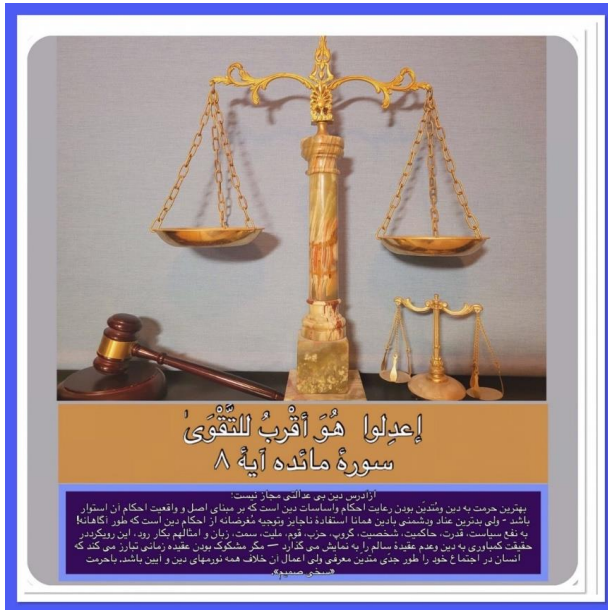
۱. تخویف عابرین

۲. گرفتن مال غیر با تهدید یا اکراه.

۳. قتل انسان.

۴. قتل انسان و گرفتن مال غیر.

۲. اگر در جرم راهزنی شرایط اقامه حد تکمیل نگردد ویا به نحوی از انحاء جزای محکوم بهای حد ساقط شود مرتکب مطابق به احکام مندرج این فصل تعزیراً مجازات می گردد.



فصل پنجم قسمت چهارم

قانون مدنی و اهمیت آن برای محاکم و قضات افغانستان
 قانون مدنی افغانستان نیز من حیث یک سند معتبر حقوقی شامل چهار جلد و (دوهزار و چهار صد و شانزده ماده) مثل قانون جزا در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی مطابق سال ۱۹۷۷ میلادی نافذ و احکام این قانون در ردیف دیگر قوانین کشور اساس استناد در حل و فصل منازعات و اختلافات حقوقی بین افراد جامعه و یا اشخاص حقیقی و حکمی و یا بهتر گفته شود همه دعاوی و منازعاتیکه منشأ حقوقی داشته است در محاکم قرار گرفت و سایر احکام آن به اعتبار لفظ و فحوا قابل تطبیق دانسته شد، محتویات و هدایات این قانون در حقیقت اساس اجرائات و اصدار حکم محاکم در همه عرصه های حقوقی بین اشخاص حقیقی و حکمی قرار داده شد و محاکم حاکمیت این قانون را در ساحت نظام حقوقی کشور و کار و فعالیت خویش به فال نیک گرفته و بر این باور بودند که در زیر سلطه حاکمیت این قانون و اجرائات سالم و بجای قانون اصول محاکمات مدنی و سایر قوانین مرتبط به آن می توانند عدالت حقوقی را به وجه احسن در سطح کشور تأمین نمایند. زیرا شرایط حاکم بر جامعه ما با در نظر داشت ظرفیت و فهم ایشان از حاکمیت قانون و نتایج مثبت آن اندک و با ناگزیری تطبیق احکام قانون از جانب محاکم بیخبر بوده اند بر همین بنیاد دادگاه های افغانستان بر آن بود تا با پیاده کردن احکام جدید قانون مدنی به آنها عادت پذیرش از شیوه نوین فیصله ها و طریقه کوتاه اجرائات و متابعت از احکام نظام حقوقی کشور را بیا موزند و از تطویل و التوای مدت های طولانی انفعال دعاوی حقوقی آگاهشان سازند. محاکم می دانست که به اجرا گذاشتن احکام قانون مدنی خوبتر می تواند ایشانرا (أصحاب دعاوی) را از خشونت های مضره بر حذر و از خصومت های بیجا تا حد امکان به دور نگهدارد زیرا در بسا از منازعات حقوقی دیده شده است که بین جانبین دعوی نتیجه قضایا چنان خطر آفرین گردیده که عناد و خصومت به خشن ترین مرحله آن بالا رفته و به گشت و کشتار انجامیده است. مؤجز اینکه:

بعد از نفاذ گود مدنی افغانستان امید واریها بوجود آمد تا در راه حل منازعات حقوقی با تطبیق احکام آن مؤثر ترین زمینه مساعد گردد زیرا موجودیت چنین قانونی در حل موضوعات حقوقی با لایخص دعاوی ملکیت ها و عقار یعنی منازعات ناشی از اموال غیر منقول، میراث، منازعات فامیلی، دعاوی حق العبدی و غیره مشکلات که پیش روی محاکم قرار داشت اهمیت زیادی در برآوردگی این قانون بخشیده بود واقعاً نفاذ این قانون در شرایط خاص کشور برای محاکم اهمیت بسزا داشت.

إصرار و تکرار من در ارتباط به ذکر و یادى از قوانین مهم وطن ناشى از ضرورت در پژوهش دایر بر ورود و وقوف قضات و سایر خوانندگان این جستار است.

من درین بخش و بخشهای گذشته از اثر سابقه خود بنام (قضاوت در تلاطم روزگار) مدد جسته ام. یاد داشت: چون قانون جزای افغانستان تجدید شده است منظور درین نوشته قانون سابقه و نافذ همان زمان بوده است.

فصل ششم
قسمت اول
بیطرفی قضات و ورود ایشان به قوانین

پایه اساسی «عدالت قضائی در مسند قضاء» بیطرفی قضات وعدم گرایش آنها به احزاب، گروه ها و انواع تبعیض و تعصب است، تحقق این امر منوط بر صداقت کامل، رعایت حاکمیت قواعد شرعی و قانونی و فهم و تسلط کامل قضات بر مجموع عناصر حیاتی یادشده در چوکات قضاء تبارز می کند:

اهمیت وقوف و ورود قضات به قوانین نافذ در کشور و بویژه قواعد شرعی



برباورمن موفقیت قضات در محاکم ایکه منازعات حقوقی مربوط آن شمرده میشود وابسته به فهم درست قوانین و طور خاص به گد مدنی (قانون مدنی) مرتبط است، زیرا تجارب دوره کارم به من آموخت که: بدون آگهی از محتویات گودمدنی و «قانون اصول محاکمات مدنی»، قواعد شرعی و غیره قواعد مربوط به این قوانین و مجموع اجرائاتیکه قبل از صدور احکام قانون مدنی لازمه آن پنداشته میشود پیشبرد امور محاکم و تطبیق سالم قانون و تأمین عدالت حقوقی خیلی ها مشکل، بلکه بعید به نظر می رسد.

شیوه حل و فصل دعاوی و منازعات حقوقی با حل و فصل قضایای جزایی اصلاً قابل مقایسه نیست چون قضایای جزایی از صفحه کشف و تحقیق تا مرحله تدقیق و اقامه دعاوی که همه وسیله ارگانهای پولیس و ثارنوالی ترتیب و تنظیم میگردد به اجرائات محکمه ارتباطی ندارد و صفحه محاکمه بعد از تکمیل این پروسه شروع و محاکم اقدام به حل و فصل قضیه و اصدار حکم می نمایند که درینصورت انفصال قضایای جزایی برای محاکم مشکل هموزن با فیصله های منازعات حقوقی بوجود نمی آورد. زیرا از یکطرف در

قضایای جنائی پرونده های کیفری در صفحات تحقیق و تدقیق آماده تصمصیم گیری و صدور احکام محاکم میگردد و از طرف دیگر مرجع و مصدر صدور احکام (قانون جزای کشور) که جزاهای تعزیری را تنظیم نموده جزای متناسب به جرم را مقدر و معین ساخته است که محکمه با اجرائات معمول قضائی به استناد آن برای مجرم تعیین جزا و حکم خویش را صادر می کند. بنابراین این اجرائات در مقایسه به انفصال دعاوی حقوقی جنجال بر انگیز نیست ولی زمانیکه قضایای جنائی حاوی جرایم حدود، قصاص و دیت در محکمه مطرح و لزوم فیصله خاص شرعی را نماید درینصورت قضیه مورد نظر بایست مستند به هدایت ماده اول قانون جزا مطابق احکام فقه شریعت اسلام حل و فصل و یا زمانیکه دعاوی حق العبدی از قضایای جزایی منشعب و قضیه ایجاب فیصله حق العبدی را نماید درین صورت مشکلترین فیصله و اجرائات در مقابل محاکم قرار می گیرد، بطور مثال آوانیکه یک قضیه قتل در جریان تحقیق و محاکمه ایجاب حل و فصل جرایم حدود، قصاص و دیت را نماید و شرایط حکم ماده سه صد و نود و چهارم ماده چهار صد و بیست و شش ' ماده چهار صد و سی و شش ' ماده چهار صد و پنجاه و چهار و ماده چهار صد و چهل و هفتم بر آن محقق بوده و حصه حق العبدی قضیه و یا جرایم متذکره به نوعی از انواع و یا نحوی از انحای مندرج قانون ایجاب اجرائات و فیصله شرعی را نماید درین صورت فیصله ویژه با رعایت هدایات احکام فقه شریعت اسلام لازم الاجرا دانسته میشود. ولی زمانیکه شرایط مواد فوق الذکر برای فیصله و تطبیق جزاهای حدود، قصاص و دیت محقق نباشد آنگاه محکمه به اجرائات قانونی متوصل شده مرتکب را حسب احوال مطابق احکام قانون جزا تعزیراً مجازات می کنند.

منظور از ذکر نکات بالا موجودیت مشکلات و پیچیدگی های فراوان در اجرائات و نحوه رسیدگی حل و فصل منازعات حقوقی در محاکم افغانستان است که گد مدنی و قانون اصول محاکمات مدنی افغانستان درین راستا بعد از نفاذ خویش کمک قابل ملاحظه و چشمگیری نمودند.

به همه حال با ذکر این مختصر یکبار دیگر با تکرار اهمیت قانون مدنی را قابل یادآوری می دانم که اگرما در مجموع فیصله های حقوقی محضه را در مطابقت با احکام قانون مدنی و اجرائات مختص به قانون اصول محاکمات مدنی و یا شرایط خاص جامعه خویش بویژه مشکلات گوناگون و کشیدگی ها و منازعات فامیلی در نظر بگیریم یقیناً براهمیت قانون مدنی آگه میشویم بگونه مثال اگرما مشکلات و منازعات ذات البینی فامیلیهای میهن خویش را با شرایط حاکم جامعه خویش بارتباط ازدواج، اثرات و انحلال آن، غیابت و مفقود بودن بعضی از شوهران (با لخاصه حوادث اخیر در افغانستان) که زنهای شان از محکمه خواهان تعیین سرنوشت میشوند و یا مطالبات تفریق از طرف زنهاییکه دوام معاشرت خود ها را با شوهرانشان غیرممکن دانسته خواهان تفریق و جدائی (طلاق) از محاکم میگردند، اطفالیکه پدر و مادر ندارند خود و اموال ایشان قانوناً قابل حفاظت و محاسبه دقیق وسیله اوصیا تحت نظر محاکم است، دعاوی میراث بطور عام و طور خاص بالای اموال غیر منقول و عقار که اکثراً بطور مشاع و مخلوط قرار داشته و ورثه به تقسیم رضائی موافقه نمی کنند، تنظیم امور عقد و عقود و معاملات حقوقی و دعاوی ناشی از آن، بیع و شرا، ایجاد و تأسیس شرکت ها و منازعات ناشی از آنها و مشکلات بی نهایت دیگر با چگونگی راه حل و برون رفت ازین معضلات در نظر بگیریم تنها و تنها راهگشای این معضلات و یا هر نوع دعاوی حقوقی ایجاد شده در سطح کشور در جنب قواعد شرعی همین گد مدنی مورد بحث ماست. و یا بهتر بگوییم تنظیم نظام حقوقی افغانستان تحت حاکمیت همین قانون اجرا و عدالت حقوقی نیز وسیله همین قانون در کشور تأمین میگردد.

همانطوریکه در سطور بالا متذکر شدم: با کمال یأس و نا امیدی قوانین یاد شده بعد از تنفیذ در سالهای ۱۳۵۵ خورشیدی مطابق سال ۱۹۷۷ میلادی در حالیکه حاوی یک سلسله نو آوری های خوب و افق روشن در راه اجرائات سالم قضائی و منبع و مصدر اصدا احکام منظم برای قضاء و قضاوت در زمان خویش بودند هیچگاهی بطور شاید و باید توفیق تطبیق نیافتند و از مزایای آن طوریکه آرزوی رفت استفاده نشد و اینکه قوانین یاد شده یا قوانین دیگر با وجود تدوین و تسجیل و موجودیت فزینی توفیق تطبیق و اجرا

نمی یابند و عدالت به وجه احسن مطابق احکام آن تأمین نمی شود چرا های زیادی به ذهن انسان خطور می کند که بایست علل و عوامل چنین رمزهای پوشیده آشکار و کجروی های سیاه و مکتوم معلوم و هویدا شود.

برباورمن علل و عوامل زیاد و شرایط گوناگون در جامعه ما وجود دارد که هر کدام سهم بارزی برای ایجاد چنین موانع ایفا می نمایند.

زمانیکه تأمین عدالت را بطور نسبی مطرح سازیم، سوال برانگیز خواهد بود اگر پُرسیده شود که: ادارات و محاکم افغانستان با مکلفیتیکه در تطبیق قوانین و نظام حقوقی موجود خویش دارند چرا عدالت بطور گسترده تأمین نمیشود؟ لازم است این چرا؟ را از فضای نا بسامان میهن و فضای حاکم بر جامعه و موانع و علل ذکر شده بالا بپرسید که برای تطبیق قانون و سایر قواعد ذکر شده فضاوبستر مساعد وجود داشت و یا دارد و اگر نداشت و ندارد، پس محکمه و قضات چه اجرائاتی را به نفع قوانین و تأمین عدالت می توانستند و می توانند انجام دهند؟.

إصرار و تکرار من در ارتباط به ذکر و یادی از قوانین مهم وطن و قواعد شرعی ناشی از ضرورت در پژوهش دایر بر ورود و وقوف قضات و سایر خوانندگان این جستار است.

من درین بخش و بخشهای گذشته از اثر سابقه خود بنام (قضاوت در تلاطم روزگار) مدد جسته ام. یاد داشت: چون قانون جزای افغانستان تجدید شده است منظور درین نوشته قانون سابقه و نافذ همان زمان بوده است.

عرض آگهی: گرچه محتوای این نیشته قبلن درج یک مقاله بطورگسترده انتشار یافته و بسا مطالب آن درقسمتهای گذشته تذکر داده شده اما نیاز و ضرورت آن دیده شد که با اندک تصرف و اضافه لازم درین قسمت که بر پژوهش فعلی ارتباط مستقیم دارد تقدیم گردد. شما لطفن حین مطالعه این بخش شرایط زمان آن را در نظر گیرید:

شرط تکوین عدالت قضائی؛ تطبیق سالم قواعد شرعی؛ احکام قانون و حاکمیت آن است. مگر کدام امکانات میتواند وسیله برای تطبیق قانون و تأمین عدالت قضائی گردد؟

برپایه گذارشات ارائه شده قضا در میهن ما سابقه طولانی داشته و این ارگان همیشه مطابق سیاست رژیم های زمان و یا سیاست های حاکمیت بر سراق تدار و وظیفه خویش را وفق احکام قوانین نافذ وقت انجام داده اند طبعاً قوانین نافذ زمان گویای اراده رژیم و یا حاکمیت وقت بوده است که قضا به چگونگی محتوای قوانین مدون و مسجل کاری نداشته و قوه قضا و محاکم همیشه تابع احکام قوانین و مکلف به تطبیق آن است ازینرو قضا و دادگاه های افغانستان را بایست تحت شرایط بخص و سیاست های موجود همان دوره و مقطع زمانی خاص آن در نظر داشته و هر مطلبی را که به ارتباط دادگاه و قضا تحت بررسی می گیریم شرایط خاص همان زمان را در رأس مطلب قرار دهیم و اراده رژیم و قدرت زمان را از محتوای مصادر و قوانین شان بشناسیم آنگاه دیده میشود که احکام قوانین نافذ در هر دوره از تاریخ به اساس اراده و خواست رژیم های حاکم وسیله قضا و دادگاه مطابق صلاحیت داده شده به آنها تطبیق و اجرا گردیده است.

ولی باید متوجه بود که سلامت تطبیق قوانین و اجرائات دادگاه ها و تأمین عدالت قضائی را اساساً میتوان در موجودیت و گرویک سلسله شرایط و عواملی جستجو کرد که قضا با ناگزیری مطاع آن و یا بارضائیت خاطر تحت تأثیر و انگیزه های گوناگون دیگر نتوانسته اند از آن دایره خارج گردند، پس ازین فهم و درک صحیح میتوانیم داوری عادلانه نمائیم که قضاوت در آن برهه زمانی به چه منوال بوده و دادگاه ها وظیفه خود ها را طور قانونی انجام و قانون را تطبیق و عدالت را تأمین کرده اند؟.

بر مبنای آنچه گذشت مرا عقیده بر آنست: اگر کار و اعمال قضایی را در گذشته و آینده مثبت و یا منفی ارزیابی مینماییم بایست عناصر متشکله زیرین را در ایجاد و تأمین عدالت زمان مؤثرو پایه دار بشماریم، در غیر آن گمان برم رسیدن به اهداف واقعی که عدالت نسبی قضائی در آن مضمهر باشد دشوار خواهد بود پس میتوانیم عناصر آتی را که در ایجاد و یا زدودن فقر عدالت مؤثر است چنین دسته بندی کنیم:

اراده رژیم بر سر اقتدار دایر بر تأمین عدالت ...

محتوا و داشته های قوانین که بتواند عدالت را به وجه احسن تأمین نماید.

استقلال قضاء به معنای واقعی آن در جهت تطبیق سالم قوانین و تأمین عدالت .

دقت بسیار جدی و ارزیابی های همه جانبه در پذیرش قضات، بویژه شهرت نیک، کارکرد های سابقه، غیر وابسته و بیطرف بودن آنها.

تجهیز قضات با دانش قانونی و حقوقی، صداقت و راستکاری .

تأمین مالی، امنیت مطمئن، تهیه محل و مسکن مصئون برای قضات.

جلوگیری همه جانبه و جدی از مداخلات ادارات ملکی، نظامی و امنیتی در امور قضاء .

اداره خاص اطلاعات و کنترل دقیق و قابل اعتماد برای قضات و دادگاه.

تعیین اشخاص مسلکی، مجرب و طرف اعتماد برای کشف تخلفات قانونی و سوء استفاده ها در سطح قوه قضاء.

محو و پاک سازی تعصبات گوناگون از دامن قضاء و قضات بمنظور تطبیق سالم قوانین و تأمین عدالت قضائی.

ممانعت و جلوگیری بعضی اشخاص بلند پایه و با قدرت قوه قضاء از حمایت قضات و کارمندان متخلف و استفاده جو.

مراقبت جدی و مطمئن از دادگاه ها در راه ریشه سوزی فساد و تعمیم اجرائات شفاف قانونی.

آماده سازی دفاتر و ادارات مناسب با ضروریات مکمل برای دادگاه ها.

رعایت عادلانه مکافات و مجازات.

مراقبت بسیار جدی و همه جانبه ی مالی و اداری های قضات قبل از شمول به قضاء، در جریان کار قضائی و بعد از انفصال و وظیفه.

تحقق و توافر شرایط فوق و در تداوم آن اجرائات مسؤلانه در جهت تطبیق صادقانه احکام قوانین عدالت قضائی را به وجه احسن تأمین و حقوق افراد جامعه تا جایکه به محکمه ارتباط میگیرد حفظ و عدالت حقوقی نیز تأمین میشود.

زمانیکه دادگاه و قضا با استقلال کامل قضائی متکی به امکانات یاد شده در یک فضای آرام و بدون تشویش با درک مسؤلیت آینده اصدار حکم میکند مسلمانان و اهداف پیشبینی شده قانون مبنی بر حاکمیت نظام حقوقی و قانونی برآورده میشود.

تجارب دنیای متمدن با موجودیت حاکمیت قانون گواه آن است که قوه مستقل قضاء در جنب دوقوای دیگر در بدنه نظام سیاسی می تواند عدالت قضائی را بطور احسن تأمین، نظام حقوقی را گسترش و اهداف دادگاه و قضا را برآورده سازد. و طبعاً چنین فضا برای تأمین امنیت و آرامش جامعه تأثیر گذار و مؤمد واقع می شود.

ولی به یقین: نبود امکانات و شرایط یاد شده در مجموع و یا شماری از آنها میتواند تأثیرات خیلی نامطلوب برای عدالت قضائی و اجتماعی بار آورده و زمینه ساز برای انحرافات نظام، شیوع جنایات و انحطاط جامعه گردد.

دستگاه قضائی کشور ما گاهی این امکانات را تجربه کرده اند؟
از موجودیت واقعیت های عینی و محسوس شرایط در جامعه ما انکار نمیتوان کرد که آن همه شرایط و عناصریکه برای تکوین و تکمیل عدالت قضائی شامل لست گردید و مؤثر خوانده شد، بطور کامل نه برای قضاء در وطن ما میسر بوده است و نه برای قضات آن.
پس بد روزی های قضاء با فقراکثر شرایط لازمه قضائی با این حالت اسفباریا تخلفات قانونی کماکان ادامه داشته و تداوم و تسلسل چنین حالات طبعاً فاصله بی اعتمادی و بی اعتباری را بین قضا و مردم ایجاد می کند.
ما تا ایندم هوس آماده سازی شرایط کامل برای قضاء، محاکم و قضات را بگونه جهان پیشرفته و متمدن داشته ایم تا فرضیه عدالت ایدیال قضائی را به عمل پیاده و به آرزوی اصلی برسیم و یا در راه رسیدن و توصل به آن تا سرحد نهائی برزمیم و بکوشیم و اگر با وجود این همه تلاش و پیکار آن عنقای سعادت میسر ما نگردد، اکنون با شرایط و امکانات دست داشته خویش در راه ایجاد حاکمیت قانون و گسترش نظام حقوقی آنچه در توان داریم و می توانیم انجام و به سرسانیم .



فصل هفتم قسمت اول

یاد داشت: (محتوای این بخش هم قبلن درج یک مقاله انتشار یافته است).

چگونگی مشروعیت تقییداختیار براراده آزادانسان وسیله قانون منظورهدف من درین نبشته فقط عملکردهای فردی و وظیفوی در زندگی اجتماعی و نظام های سیاسی است؛

محتویات این نبشته صرف نظر از اینکه چنین مطلبی در چه زمان و مکانی اتفاق می افتد و بطور مستقیم در تأمین و ایجاد عدالت اجتماعی چگونه اثر مؤثر داشته و بسا هم به عنوانی اتلاف حق و محو عدالت خوانده می شود. ببینید:

قیودات مشروع، قانونی و شرعی هم می تواند بر اراده آزاد انسان اثر گذار ویا در بسا موارد الزامن بطور مطلق مانع اراده آن گردد مگر اینکه اراده در همان راهیکه مشروع دانسته شده و قیوداتی بر آن وضع گردیده است سوق گردد، زمانیکه در محدوده های تحت فرمان شریعت و قانون انسان به کردن و یا نکردن اعمالی مکلف میشوند ناگزیر اختیار انسان تحت همین شرایط مقید گردیده و تخلف از آن جرم پنداشته می شود؛ ببینید! قتل، سرقت، اختطاف و همه اعمال جنایی که (بسا کردن و بسا هم ناکردن آن) حرام و ممنوع بوده و یا مبادرت به آن جرم است.

اما جهت دیگر این اوامر . سلسله اعمالی هستند که انجام آن از همان مراجع ذکر شده یعنی (قوانین نافذ به اراده مردم) که اعمال قانونی خیر انگاشته میشود و به نظم و نظام کشوری نیز ارتباط می گیرد درین راستانیز کردنش واجب و لازم و نکردنش جرم پنداشته میشود بگونه مثال هدايات قانونی نظامهای سیاسی در چوکات قوانین نافذ دوران ایشان که مدلل بر روحیه هدايات قوانین تجربه شده با قواعد شرعی

درتخلف قرار نداشته و مورد پذیرش مردم قرار گرفته است و یا اطاعت از هدايات جايز مافوق به مادون و يا اوامر جايز قوماندانان نظامي به پرسونل تحت اوامر شان و يا اجرائي مجموع هداياتيکه بر مبنای اراده مردم در قوانين تسجیل و درج است.

امادرتقابل به آنچه تذکر داده شد نوع ديگري از اعمال و استعمال زوروقدرت است که نه قانون شناسد و نه مشروعیت و نامشروع و فقط و فقط اوامر بايست تعمیل شود و آنچه میخواهند اجرا و در صورت عدم اجرا بايد هرآنچه بر سر شان آيد بپذيرند:

ولی فراموش نمی کنیم زمانیکه که فراتر از این دایره و یا جاذبه هرآنچه متذکر شدیم ایجاد پدیده های منفی چون تخلفات قانونی و ارتکاب اعمال جنائی به میان آید جرایم و جنایات خارج از دایره اعمال قانونی محاسبه و موافق به روحیه قانونیت جرم و جزاء قابل تطبیق است.

به هر صورت حاصل سخن این است که:

چنین رویکرد ها و پدیده های ایجاد شده ی مشروع در جامعه ایکه اراده و موافقه افراد یک جغرافیا را نیز شامل میگردد و شهروندان آن مکلف به اجرای آن هستند می تواند زمانی با سرنوشت واژگون روبرو و همان اعمال مشروع نامشروع خوانده شوند، چون این امر فرضیه و تخیل نیست و تجارب و سرگذشت صفحات تاریخ گواه آن است که ديگرگونی های در جامعه رونما و آن نظم و نظام سیاسی و قوانین نافذ منحل و یا هم به تعویق افتاده و فضای ديگري بنامهای گوناگون چون انقلاب، کودتا، تغییر نظام و امثال آن در جامعه پدیدار و پیاورد های جدیدی همراه داشته است.

اینجاست که بر مبنای دید گذشته ها و تجارب حاصله در برهه های مختلف تاریخ جامعه و افراد آن با برخورد های عجیب و غریبی روبرو و بار رنج و عذاب پیش آمده را بدوش می کشند:

بارها دیده شده است که قدرتها و یا نظامهای سیاسی نو ظهور فراتر از حوادث رخ داده در حین اجرای عمل بعد از قبض قدرت روی مرام و اهدافيکه دارند از اعمال منفی و جنایات ارتكابه گذشته ی افراد در گذر و بدون اینکه نوعیت جرایم تشخیص و دیده شوند که عاملین این اعمال چی کسانی هستند؟ آنها را مورد عفو و بخشایش قرار می دهند (منظورم در این راستا اتلاف حقوق محضه افراد جامعه و مال و حقوق ملت، خیانت ملی و یا مجرمین خطر ناک شناخته شده در جامعه، مختلسین بیت المال، و همردیفان این نوع انسانها هستند) که ملت و جامعه ممکن آنها را نبخشند و عواقب بدی در قبال داشته باشد. پس سوال اینجاست که ایشان می توانند (حقوق افراد جامعه) رابه این سان بدون تأمل ببخشند؟ و تضمینی بر جنایات مکرر جانیان آزاد شده در کجای کار وجود دارد؟

جان مطلب ویر داشت قابل توجه از تذکرات بالا را می توانیم چنین بر جسته سازیم که: (کار و ماموریت افراد جامعه در نظام های سیاسی و یا حکومتات گذشته همه بطور مطلق جرم و یا بطور عام و مطلق بدون توجه به اعمال گذشته آنها همه پاک و مبرا اند؟) و افراد متابعت کننده از قوانین نافذ وقت در مملکت قابل مجازات اند؟

اکنون میشود این مباحث را در ورای عناوین و پرسشهای زیرین به بررسی گیریم:

۱. اطاعت بدون چون و چرا از اوامر قوانین نافذ در سطوح نظامی و غیر نظامی:

۲. عملکرد های فرا قانونی با پیروی از اراده شخص و زور و قدرت آنها:

۳. آیا جنایات و تخلف از قانون و شریعت، تجاوز بر حق و مال فرد و جامعه چون قتل و اختلاس، خیانت به وطن، استفاده سؤ از قدرت و امثالهم می تواند مورد عفو قرار گیرد؟ و تحقق چنین امری عدالت را به کجا می برد و عدالت بطور صریح محو نميگردد؟

و سایر پرسشهاییکه در ادامه خواهد آمد:

آیا کارکردن در رژیم های سابق، پذیرش قوانین گذشته و یا عملکردهای جایز مطابق احکام قوانین که نُرمهای مشروع قانون گذاری، تسوید، تصویب، و تسجیل را دارا و ریشه درارادهٔ مردم داشته و درادوارمختلف و مقاطع زمانی مختلف نافذ بوده اند از دید نظام حقوقی جرم است؟
بر اعتقاد من: این عملکردها براضافهٔ آنکه جرم نیست بایست مستوجب تحسین و تقدیرواقع شود.
لطفن شرح موضوعرا در ادامه مرور فرمایید

در پرتوچگونگی مشروعیت تقییداختیار قانون برارادهٔ آزادانسان در مقاطع مختلف زمان که در این مبحث روی آن می چرخیم و عملکردهای خشن نظامهای سیاسی، قدرت و حکومتات برسر اقتدار راکه در وقت و زمان خود ها عداوت و عناد با قانون نشان داده آن را مصادره و یا نابود می سازند و نظام اجتماعی را مختل و جامعه و مردم را تحت سایهٔ زوروشمشیر قرارمی دهند به بررسی می گیریم و تأمین و ایجاد عدالت را که محور اصلی و نقطهٔ مرکزی دراین پژوهش است ارزیابی و قدرت مطلقهٔ تفنگ را که درقوام ظلم برافراد وید بختی جامعه سخت اثر گذار و اساس و حساس است مروری کنیم.

ببینید: همه صاحبان خرد و عقل باورمند خواهند بود که: در یک محدوده و جغرافیای معین. زمانیکه قانون و نظام اجتماعی بر مبنای ارادهٔ مردم نافذ و حاکم باشد و تخلف و نقض قوانین توأم با ارتکاب جرم و جنایت. جرم. و مستوجب مجازات کیفی شناخته می شود و این امر از خصیلت طبیعی قانون با رعایت مشروعیت جزاء در مقابل ارتکاب جرم است که موجب تطبیق سالم قوانین کیفی میگردد و این پروسه عدالت را به وجه احسن می تواند تأمین و امنیت جامعه را تضمین نماید.

ولی در تقابل با این پروسه اگر دشمنی و عناد با قانون اساس کار قرارگیرد و قانون مصادره و ظاهرن نابود و بی اعتبار شود این حالت می تواند مشقبتبارترین نوع ظلم انسانی در دنیای بشریت را بوجود آورد و بی باوری کامل بر عدالت را برملا و بربریت را تعمیم بخشد: زیرا گفته اند بدترین قانون بهتر از نبود آن است.
در محدودهٔ جغرافیای میهن ما و سایر کشور های همسان و نُورم های قبول شدهٔ معقول جهانی اطاعت از قواعد و اصول و امر و نهی قانون ایکه به ارادهٔ مردم تسوید، تسجیل، تأیید و نافذ می گردد و جوب و الزاماتی را بر شهروندان جامعه بار می آورد که متابعت از آن واجب و سرکشی از آن جرم پنداشته میشود و چنین نظم و قدرت را فقط تنفیذ و حاکمیت قوانین متذکره در صورتیکه محل تطبیق داشته باشد تمثیل و اجرا می سازد و در نبود آن خلاف ورزی و فراقانونی به میان می آید و جرم و جنایت شایع و جامعه بسوی انارشی و نابودی سوق داده می شود:

استوار بر مطالب ذکر شده؛ دو اصل عمده در برابر افراد جامعه و یا شهروندان یک مملکت قرار می گیرد که یکی متابعت از احکام قانون و دیگری سرکشی از آن است:

بخشی از این اصول طرح شده را می توان چنین پاسخ داد؛ همانطوریکه در بالا طور مکرر و مضاعف تذکر داده شد در ارتباط به نظم و رفاه جامعه بطور عام قوانین «کیفری و مدنی» که بر ارادهٔ خود مردم ایجاد و نافذ میشود متضمن ایجاد امنیت، نظم و عدالت نسبی جامعه می گردد و این طریقهٔ ی است که طبعن موجب پیروی و پذیرش شهروندان و افراد همان جغرافیا قرار داشته و اصل پذیرفتنی می باشد، ازاینکه قوانین با رعایت اصل قانون و قانون گذاری بر مبنای ارادهٔ مردم تسوید، تسجیل و نافذ میگردد بی چون و چرا حقوق افراد و نظام جامعه و (حقوق مدنی) آنها را نیز تأمین می نماید پس طبعن چنین قوانین طرف پذیرش مردم قرار داشته و پیروی از آن را قبول می کنند.

بایست تأکید گردد: تعیین و تثبیت حقوق حقه مردم و موجودیت و تأدیة این گونه حقوق وسیله قوانین یاد شده بر جامعه و مردم در راه ثبات و امنیت نیز اساس و ستون اصلی رفاه اجتماعی دانسته می شود که نظام درست اجتماعی بر مبنای اصول یاد شده استوار و پابرجا می ماند؛ ولی از یاد نمی بریم: در صورتیکه جامعه از چنین فضای قانونیت برخوردار گردد؛ بر شهروندان آن نیز سلسله واجبات و مکلفیتهای بباری آید که الزام قابل رعایت و مرعی الاجراست و آن را نیز اخلاق و الزام بایست مراعات نمایند.

بر همین بنیاد: از اینکه چنین قوانین در صورت داشتن ریشه براراده مردم در همه مقاطع و ادوار زمان نافذ، پذیرفتنی و مشروع می باشد پس تخلف از احکام آن بر مبنای «ارتکاب جرم و مشروعیت جزاء» جرم بوده و مرتکبین آن مستوجب مجازات پنداشته می شوند و مردم هم نظر بر مشروعیت قوانین از آن پیروی و مکلفیت ها و واجباتی خود را رعایت و یا مجبور به رعایت آن می باشند:

پس اگر تصور کنیم که سقوط نظام های سیاسی، رژیم های بر سراقندار و یا قدرتها و حکومت حاکم به هر نوع و شیوه ای که صورت گیرد و قوانین مشروع و نافذی را که یاد کردیم نابود و بی اعتبار سازند و مکلفیت های قانونی افراد آنوقت نادیده گرفته شده و پیروی از احکام قوانین آن زمان که منطبق به شرح ارائه شده مشروع و نافذ بوده اند جرم پنداشته شود. و پیروی از اوامر مشروع احکام قوانین یاد شده را در ادارات مختلف دولتی، اجتماعی و نظامی وسیله مامورین دولتی و یا منسوبین نظام سیاسی در سطوح مختلف ادارات دولتی و یا قوای مسلح در هر رژیمیکه قدرت سیاسی و حکمروایی مقطعی داشته اند را جرم بدانند. عادلانه و قابل پذیرش است؟ و آیا چنین رویکرد ها در گذشته جرم بوده است؟ هرگز نه:

و اگر قدرت های نوظهور اعمال و افعال افراد رژیم های قبلی را زیر لوای همان قوانین یاد شده از دید و منطق خویش ناروا می پندارند سخت به اشتباه رفته اند.

زیرا افراد و شهروندان جامعه به هر سطح و سویه ای که قرار داشته و صاحب مقامی بوده و تحت سلطه قانون به وظایف خود عمل کرده و مرتکب اعمال غیر قانونی نشده باشند بر باور من مسئول و قابل بازخواست نیستند.

ولی تأکید می کنم (همه مجرمین، جنایتکاران، ناقضین حقوق بطورعام، حقوق بشر، خیانت به وطن، مختلسین، خیانت ملی و امثالهم. ... که در زمان کار و قدرت خود هادر مخالفت به قانون مشروع زمان عمل و مرتکب جنایاتی شده اند از این امر مستثنی و قابل محاکمه عادلانه می باشند) البته تخلف از قانون با صفات و خصوصیاتیکه در این جستار عرض گردید در هر نقطه از جهان جرم ثابت و غیر انکار و قابل پیگرد است.

شرح و توضیحات بالا بر اعتقاد من: با چگونگی تأمین و ایجاد عدالت و یا طرد آن در قضاوت و عدالت قضائی و در نهایت بر عدالت اجتماعی ریشه پیدا میکند و اثر آن برای ایجاد و تأمین عدالت از هر منظریکه دیده شود انکار ناپذیر است.)

یاد داشتی از نویسنده

عرض آگهی: عزیز خواننده گرامی: منظور و هدف در این پژوهش صرف ریشه یابی در چگونگی ایجاد و تأمین عدالت بوده و هیچگونه نیت و مرام منفی به هیچ شخص و آدرسی وجود ندارد ولی کاوش های لازم در این راستا برای اكمال این مأمول تماس در هر ساحه و آدرس بدون ذکر نام با ذکر صفات مثبت و منفی مجاز دیده می شود.

استفاده از حق قانونی، رعایت حقوق دیگران، اعمال و اجرای حقوق الله (حقوق اجتماع) و ادای وجیبه که عملکرد آن بر مبنای مکلفیت قانونی به عمل آید جرم شمرده نمیشود

میخواهم به موضوع صراحت بخشم: با توجه به محتوای آنچه قبلن نوشتیم من خود تا هنوز بر این پرسش پاسخی نیافته ام (که اگر یک کارمند ملکی، یک سرباز یا یک افسر در رژیم های بر سراقتهار و در حاکمیت هاییکه در آن قانون به مفهوم واقعی آن موجود باشد می توانند از او دستورات مشروع قانون و اوامر آمرین مافوق خود سرکشی و نافرمانی نمایند؟ و اگر چنین عملی صورت گیرد عاقبت آن چی خواهد بود؟ و این عملکرد جرم شمرده نمی شود؟ و مرتکب آن مستوجب مجازات نیست؟ آیا متوجه شده ایم که چنین نافرمانی در نظام عسکری، اردو و قوای مسلح بویژه در میدان جنگ و نبرد تاجه سرحد جزای شدید و نا بخشودنی دارد؟...) و اگر بطور فرضی بپذیریم که چنین رژیمی ساقط و نظام دیگری حاکم گردد همان اشخاص مطیع قانون و فرمان بردار آمرین مافوق خود. گنهکار و مجرم اند؟).

اکنون با دقت لازم به مطالب یاد شده بر صفحه دیگری از این موضوع مهم می پردازیم و نتایج آن را از منظر حقوقی در ارتباط به این پژوهش به بررسی می گیریم:

اگر تصویری برمیخیزد خود نقش بنسیم: زمانیکه فرد و یا افراد و یا بهتر بگوییم قدرتمندانیکه در حال وجود قوانین مشروع و نافذ در یک مملکت آن را نادیده انگاشته خود مرتکب جرم و خیانتی میگردند و یا در ارتکاب جرایم سهیم و یا با استفاده از قدرت و مقام بطور مستقیم و یا غیر مستقیم توأم با نیت سوء و صدها مرام و مقاصد مرموز و مکتوم دیگر مرتکب جرم و جنایت و خیانت به وطن و مردم گردند که عناد و خصومت خود را علیه قانون بطور زنده آشکار و ثابت سازند. طبعن درین صورت، قانون، مردم و عدالت هم با ایشان دشمن بوده آنها راهرگز نمی بخشند و مردم مدعیان حقوق تلف شده خود هابوده مطالبه احقاق حق می کنند.

آری اگر با خواست مردم با یک داوری عدالت پسندانه همنا گردیده به ادعای آنها توجه کنیم می بینیم که واقعن در این راستا حقوق مردم و بیت المال مطرح است که هیچ قدرتی بدون تجویز قانون حق عفو و بخشیدن این نوع جنایات را ندارند.

جان مطلب اینجاست

اکنون محتوا و فشرده مطالب بالا را در ارتباط به بی باوری بر قانون و عدالت زیر این عنوان خلاصه می نماییم:

آیا کار کردن در رژیم های ساقط شده ایکه شرح آن گذشت یا نظامهای سیاسی و اجتماعی و یا فرمان برداری از اوامر مشروع آمرین مافوق در چوکات قانون جرم و قابل مجازات است؟ پاسخ این پرسش را طور کوتاه و مختصر درج جملات کوتاه طی مثالهای معمولی و واقعیت های ثابت و انکار نا پذیر ولی بدون تشریفات ارائه می نمایم:

قبول کنیم! من، خودت و آن مرد گمنام دیگر بمنظور حفظ حیات و اعاشه خانواده خود ها ناگزیر به ماموریتی در یکی از ادارات رژیم های سابق که قوانینی بامعیار های قبول شده جهانی در آن نافذ باشد مصروف وظیفه باشیم. پس این عمل ما جرم است؟ و اگر این ماموریت مجاز را نپذیریم عواقب منفی آن قابل تحمل می باشد؟

قبول کنیم من، خودت و آن مرد گمنام دیگر به وطنیکه قوانین در آن موافق به معیار های حقوقی، قانونی و شرعی نافذ باشد بمنظور حفظ استقلال، دفاع از ناموس و خاک خود خدمت سربازی انجام دهیم این عمل جرم است؟ و مامستول هستیم؟ و آیا در صورت موجودیت چنین حالتی سرباز و یا هر فرد نظامی دیگر مطابق هدایت قوانین عسکری می توانند از اوامر مشروع و مجاز امر مافوق خود سرکشی کند و اگر این عمل تحقق یابد چی عواقبی در قبال خواهد داشت؟

زمانیکه ما در چنین حالاتی عجیبی خود را با یک تصور فرضی زیر سلطه یک نظام سیاسی و قانونی که ایجاب پیروی از قانون را نماید به قید آوریم و یا بر خلاف. تحت امر و فرمان یک قدرت حاکم و مطلقه و بی عنان قرار بگیریم می توانیم عمل خلاف امر آنها را انجام دهیم؟. هرگز نه؛ زیرا در این صورت ما باز هم

مجبوریم از دو امر پیروی کنیم یکی امر مجاز و قانونی و دیگری آن امر تنگی و شمشیر (غیر مجاز و زور) و از یاد نبریم که در این زمینه جرم مارا که کارکردن در رژیم های سابق و نمود می سازند .. آیا مدلل بر شرح و استدلال ارائه شده جرم است؟

چایدارد تذکر داده شود که (اعمال خلاف قانون و جرم و جنایات در چوکات قانونیت جرم و مشروعیت جزاء در همه ادوار و نظامهای سیاسی همان جرم و جنایت تغییرناپذیر و مستوجب مجازات است.) ولی اثر مؤثر آن بر همه انواع عدالت اعم از عدالت قضائی، عدالت اجتماعی و عدالت همگانی در همه امور شخصی و فردی و یا آنچه به ما تعلق می گیرد قابل تصور بوده می تواند.

ناگزیریهامجبوریت های که ناخواسته خود را تسلیم آن مینماییم:

اگر با یک تصویر فرضی دیگری بپذیریم که بشر و یا افراد یک جامعه خاص در مسیر حوادث طبیعی زیر هرگونه ظلم و ویرانی های ناخواسته و مرکب که در آن دست و اراده شخص و آدرسی با نشانی قابل شناخت معین و روشن نباشد ناگزیری تحمل و قبول آن خواسته و یا ناخواسته باموجودیت عدم قبول و رضاء به میان می آید که آن را می توانیم ظلم محسوس و آشکار طبیعت بخوانیم، پس در این صورت ایجاد و تأمین عدالت را روی همین ناگزیری و عدم دسترسی به آن منتفی می شماریم.

همانطوریکه در صدر و بعد این نوشته میخوانیم: محو اصلی در این جستار امکان و چگونگی تأمین عدالت در حال حذف و نبود قانون و نظم جامعه زیر نام (چگونگی مشروعیت تقیید اختیار بر اراده آزاد انسان وسیله قانون) انشأ شده است کنون با یک نتیجه گیری مقطعی علت و انگیزه چنین اعمال را بر مبنای معنی اصلی پژوهش به بررسی می گیریم و آن را برجسته می سازیم:

طور مکرر یاد آور میشوم: زمانیکه در یک جغرافیا و محدوده معین . نظامهای سیاسی مشروع و قوانین مجاز بر مبنای پختگی خرد جمعی و فهم و درک کارای سیاسی ایجاد و در راه رفاه و خوش بختی جامعه بکار گرفته می شود به همان مقیاس اراده مردم را بر جسته و رضائیت آنها را انعکاس می دهد. ولی اگر در مخالفت به این اصل، زمانیکه حاکمیت های جبر و اکراه با قدرت مطلقه و نیات سؤ به هر شیوه و طریقه ایکه ایجاد و با نظم و ثبات در جنگ و ستیز قرار گیرد طبعن سبب تخریش و نارضائیت جامعه گردیده تحمل و پذیرش آن ناممکن می شود.

پس با حاکمیت حالت دومی عدالت و نظم در جامعه فرار و جای آن را ظلم و بیداد پُر می سازد..

اکنون دقت عمیقتر بر متن بالا شاید پرسشی در ذهن ایجاد کند که سلطه یابی بر این حالت وحشت و دهشت که آن را بنام ستیز و عناد بر قانون و نظم و نظام عنوان می کنیم چرا ایجاد میشود و علت و انگیزه آن چی خواهد بود؟ من با یک کنجکاوی گسترده ترمی کوشم که علت، انگیزه و عوامل ایجاد آن را تا اندازه توان ذهن روشن و برجسته سازم.

انگیزه های مختلف برای کسب قدرت

تجارب حاصله از تاریخ نشان می دهد که زیاد ترین اهداف برای استقرار نظام های جدید در اصل همان دستیابی به کسب قدرت است که این قدرت یابی هم می تواند صاحب دو انگیزه باشد:

اول : . انگیزه شریفانه، که ظاهر در آن منفعت جامعه و افراد آن مطمح نظر بوده هدف آن زدودن ظلم و استبداد و علت آن تأمین عدالت خوانده میشود تا جامعه رابه صوب عدالت اجتماعی و محو ظلم و انواع استبداد بکشانند که با تحقق آن قوانین نابود و یا هم توقیف و یا هم با تشخیص مفید بودن آن حفظ می گردند ولی با گذشت زمان ممکن در تعویض به قوانین حذف شده قوانین دیگریکه ریشه در راستای اهداف شریفانه ذکر شده داشته باشد موافق به اساسات مشروع قانون گذاری تسوید تصویب و تسجیل گردند و کوشش شود تا عدالت به انواع مختلف از عدالت قضائی، عدالت کیفری و عدالت حقوقی و مدنی (احقاق و تأمین حقوق مردم) از بدو مرحله آغاز و صادقانه ادامه یابد. البته در این زمینه چگونگی عمل معیار سنجش و محاسبه و دید خواهد بود.

به هر صورت چنین انگیزه‌ها می‌تواند وسیلهٔ احزاب دارای مرامهای مردم دوستانه که فهم و درایت مردم در آن اساس قرار می‌گیرد و از طریق اقدام اکثریت قاطع مردم که ظلم و بیدادگری آنها را به ستوه بیاورد ایجاد و برقرار می‌شود.

و در نهایت زمینه سازی صادقانه در چنین فضا و وضع مناسب می‌تواند عدالت نسبی در همه عرصه‌ها بالخاصه قضاء ایجاد گردد.

دوم: انگیزه‌های دنی و بی‌مایه که اهداف مشخصی برای بهبود جامعه و مردم آن در نظر نبوده و از طرق و راه‌های مختلف فقط بامرام سوئی هدف کسب و غصب قدرت می‌کنند و هیچ‌گونه اهدافی مثبتی در آن مطرح نمی‌باشد، همانطوریکه در تخمیر اهداف چنین انگیزه‌ها خوشبختی و سعادت جامعه مطرح نیست پس طبعن نظم و نظام و قوانین نیز در آن جایگاهی ندارد و تصورتأمین عدالت هم عنقابی شود.

دستیابی به چنین قدرت راهم میتوان از طرق و راه‌های مختلف چون جنگ، قتل و کشتار و یا کودتاها و غیره و غیره تصور نمود که در آنصورت جامعه بدبخت و تأمین عدالت نابود می‌شود.

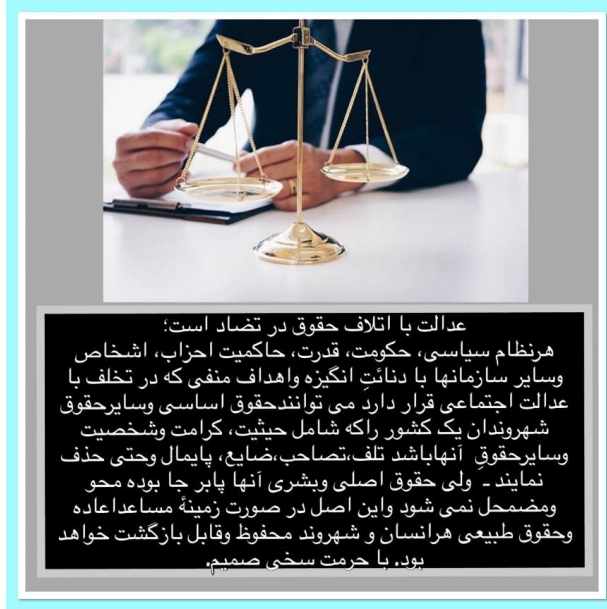
نویسنده: کرجه این بحث از دید محتوا قبلن در مقاله‌ها و نوشته‌هایم انعکاس یافته است ولی بسنده نبوده ایجاب نبشتهٔ مبسوط تری می‌نماید.

فصل هفتم

قسمت سوم

نظریات و داوری های مختلف در برابر رویداد های مشهود
و چگونگی اثرات آن در پرونده های حقوقی و کیفری

حقیقت ثابت و معلوم



کنشها و واکنشها در برابر عناصر معلوم و روشن و یا ادعا برای بودن و نبودن آن که در حال کتمان باشد:

در برابر عناصر معلوم و روشن که احتیاج برای اثبات آن وجود نداشته و می توان آن را بدون استدلال مشاهده و ملاحظه نمود و خرد سالم هم ب موجودیت و یا اثبات آن طالب دلیل و اثبات نمی گردد. زمانیکه مامیگویم آفتاب روشن و شیر سفید است برای اثبات این اوامر دلایلی احساس نمی شود و در صورت اظهار این حقیقت واکنش منفی در مقابل آن وجود نخواهد داشت و آن را بنام حقیقت ثابت یاد می نمایم.

حقیقت جوهری. که وجود خارجی ندارد و در بروز خود احتیاج به عنصر و متکای دیگر است؛ چون عدالت، استعداد، شخصیت و امثال آن:

اما! ادعای حقیقت قبل از اثبات چون دعوی مال و ملکیت در زمان نزاع و تصرف و ادعای مالک بودن و تصرف ملکیت در زمان بساط دعوی و غیره موکول به اثبات بوده می تواند:

فرق حقیقت با حق

حقیقت:

حقیقتیکه دارای وجود خارجی بوده است آن را می توان (راست و درست خواند). زمانیکه می گوئیم (ادیسون ...) به این تاریخ تولد و به این تاریخ وفات نموده است اگر وجود این امر وجود بیرونی داشته و مردم آن را دیده ویا باورمند هستند حقیقت است .

به همینگونه واقعیت های ثابت که ضد مجازی هستند: دیدن بسا تصاویر و فلم ها در سینما و تلویزیون که واقعیت های بیرونی ندارند ولی دارای واقعیت مجازی می باشند. یاد داشت: از «واژه یاب» مدد جسته ام.

مگر «حق» امتیازبست که طبیعت، قانون و عرف برای مردم قابل است.

حق و حقایق مجهول قبل از اثبات که بطور حتمی وجود دارد ولی بعد از اثبات وسیله اسناد و یا دلایل با رعایت عدالت برملا و تحقق می یابد. که تقدم آن به این روش قابل اثبات است.

ذکر بررسی مراحل مندرج عنوان بالا اصلن در رابطه به پژوهش زیر کارمن برای چگونگی ارزش و کاربرد عدالت در تثبیت حقیقت است ببینید:

داوری های فردی و جمعی متکی به گرایشها و تمایلات آمیخته با هرنوع لغزشهای فکری بسوی فرد، حزب، جمعیت، گروه و امثال آن اگر بطور رسمی و یا خود خواسته در جامعه قبل از تثبیت تبارز نماید عدالت فردی و اجتماعی معدوم و زمینه برای ایجاد و تأمین عدالت اجتماعی میسر نمیشود.

قضاوت های انفرادی و یا جمعی در رویدادهای عریان جامعه می تواند به انواع گوناگون تبارز نماید: زمانیکه این پدیده ها بطور مستقیم در معرض دید فرد ویا جماعتی رسمی و غیر رسمی داوران قرار میگردد اکثرن دیده میشود که ایشان رویداد های مورد نظرا در زمان برخورد و یا زمان دید آن از زاویه های وابستگی های گوناگون اجتماعی نگاه و بعد از دید و ملاحظه . زمانیکه چگونگی واقعه و اشخاص ذیدخل در قضیه ویا حادثه را تشخیص و به شناخت گروه ویا فرد و افراد پدید آورنده آن آشنا شدند، نوبت ابراز ایده و نظری رسد و به قضیه تحت بحث واکنش نشان می دهند. و حال اگر تمرکز اساسی واکنش داوران را از دیدگاه عدالت بررسی نماییم؛ می تواند چندین تصویری را در ذهن تداعی نماید که بعضی ها می تواند قرین عدالت و بعضی ها می تواند از عدالت فاصله گیرد و لغزشها بسوی دسته بندی های جامعه از منظر جنسیتی، قومی، نژادی، لسانی، منطقه ی و امثال آن که در تعیین ابراز نظر قوام می گیرد ذیدخل باشد که این موضوع اساسن در تبارز نتیجه داورى های تحت بحث ماهمیت تعیین کنند داشته و یابه آن ذیدخل میگردد.

پس فهم و درک این واکنش در زمینه می تواند به انواع گوناگون ایجاد شود؛ اول . مکتوم و غیر مرئی . دوم . بطور آشکارا و برملا ولی جانبدارانه. سوم بگونه علنی و با رعایت حقیقت و عدالت.

۱ . موضوع مکتوم و پوشیده همان اسرار غیرمکشوفه از داور ویا داوران اصلبست که قضاوت شخصی و وجدانی خود ها را علنی نمی سازند و آن را پوشیده و مکتوم نگه میدارند.

۲ . ابراز نظر از برداشت و چگونگی وقوع واقعه بطور جانبدارانه از منظر این داوران که درین صورت اصل واقعیت و چگونگی وقوع حوادث در نظر نبوده و صرف، نظر مغرضانه انعکاس و عدالت و یا تأمین عدالت نابود می گردد.

۳ . برجسته سازی اصل واقعیت با برداشتی که از چگونگی وقوع حادثه و شواهد و دلایل محضر بدست می آید و یا بصورت علنی و مستند دیده شود که آن را جرایم مشهود می نامیم.

در این صورت میشود عدالت نسبی تا جاییکه مقدور است بدست آید، و از انحراف قضیه جلوگیری گردد.

از یاد نمی‌بریم در صورتیکه این داوری هادر بررسی قضیه مورد بحث و یا قضایای دیگر منضمه اوراق گردیده و اعتبار مطالعه کسب کند. می‌تواند در بررسی اصل قضیه شامل و منحیث یک ورق شامل پرونده واز دیدگاه شواهد و دلایل مورد ارزیابی قرار گیرد، و در این صورت اگر بپذیریم که این رو نوشت محضر در جمله اوراق پرونده برای مطالعه و ضمیمه شدن اوراق اعتبار بررسی یافته و برای ایجاد ویا تردید عدالت به سهم خویش جایگاه به سزایی می‌یابد؛ در این صورت بصورت مستقیم در رد یابی های عدالت سهم فعال می‌گیرد و شاید هم در جمله یکی از دلایل و اسناد اثبات جرم عرض وجود نماید و برای پیدایش عدالت مدد رسان شود.



در فضای باز هر جغرافیا یا
مملکت که مشروعیت سیاسی در
آن موجود و قوانین در آن نافذ
و حاکم باشند، قانون اساسی در
روز آن خورشید و در شب آن
مهتاب، قوانین جزا و مدنی
و سایر قوانین ستاره های
درخشان و اقمار آن محسوب
می شوند - که بدون موجودیت
آنها فضا به ظلمت و میدان به
جنگل و وحشت مبدل می گردد.
با حرمت سخی صمیم.

فصل هشتم

قسمت اول

ریشه یابی اثرات عملکردهای ارگانهای حراست حقوق و قانون (کشف و تحقیق، پولیس، ثارنوالی و قضاء)
در ایجاد قوت و ضعف عدالت قضائی

تمرکزمن تاهنوز در نوشتن بخشهای گذشته بر محوریت مسئولیت و مکلفیت های قضاء در جهت چگونگی آفرینش و ایجاد عدالت قضائی طور مجرد در صفحه محاکمه که صفحه تصامیم و اصدار احکام محاکم را در بر می گرفت قرار داشت و درین راستا از تأثیر گذاری رویکرد های سایر صفحات ارگانهای حراست حقوق و قانون طور شاید و باید تذکراتی داده نشده بود،

چون اساس استناد و مرجع بررسی برای اتهام های وارده و تثبیت حق و حقوق، تفکیک ظالم از مظلوم در جهت استرداد حق مظلوم و یا تثبیت جرایم و شناخت مجرم برای محاکم رو نوشت اوراق از زمان کشف، تحقیق و تدقیق که مبتنی بر اظهارات متهمین، شواهد و اسناد جمع آوری شده در پرونده های مرتبه وسیله ارگانهای یاد شده رقم می خورد و بنیاد کار بعدی هم همین مطالب شناخته میشود. لازم است این مراحل با تأثیرات آن در ایجاد عدالت قضائی نیز بامو شگافی دقیق درین پژوهش زیرکار گرفته شود:

زمانیکه امنیت جامعه، تأمین حقوق افراد، احقاق حق مظلوم از ظالم و تنزیه جامعه از وقوع جرم و جنایت و ایجاد امنیت سرتاسری با زیر بنای حاکمیت قانون و دیگر امکانات که در تأمین رفاه اجتماعی بتواند سهمیم گردد در ذهن ما خطور کند علی الحساب عملکرد های مرتبط به همان آدر سهای ارگانهای حراست و حفاظت حقوق و نظم عامه به نظر ما صف می بندند که خواهی نخواهی هر کدام در حفاظت، ایجاد و بررسی آن دیدخل و سهمیم پنداشته میشوند:

جرم و جنایت بر مبنای قانونیت جرم و جزاء و احقاق حق مظلوم از ظالم در چندین مرحله تحت نظر و بررسی قرار می گیرد تا اینکه ماده تصمیم قضائی دایر بر مسئولیت متهم و یا تبرئه آن و یا هم تثبیت

حق و سپردن آن به صاحب حق از مسند و میز قضاء صادر می گردد و تصمیم نهایی هم به حکم قانون به ید و صلاحیت محاکم منحصر می باشد.

این مراحل که صفحات کشف و گرفتاری تا صفحات تحقیق، تدقیق و تعاطی اوراق دعوا و ادعا را احتوا می نماید تا در نهایت به صفحه محاکمه قرار می گیرد و گذشت این دوران مراحل گوناگونی را طی و درین کارکرد ها - عملکرد پولیس، ثارنوالی و محاکم شامل اند:

ارگانهای حراست قانون بر مبنای اوامر قانونی و ایجاب وظایف مشخص ادارات خویش مکلفیت قانونی داشته و در مقابل اجرای وظایف مشخصه خود ها پاسگو هستند:

خواست و اوامر قانون، تطبیق احکام آن و مسئولیت از عمل است و باز خواست عمل در حقیقت برای ریشه یابی واقعیت ها بمنظور تقرب و راهیابی تأمین عدالت اجتماعی که هر شخص بگونه عام به سهم و صلاحیت خود و اداره ها به سهم و صلاحیت خود مسئول آن می باشند تا مؤثریت کار و عمل قابل محاسبه باشد.

همانطوریکه در متن و مقدمات این بخش متذکر شدم محکمه یا صفحه محاکمه مُقید بر رونوشت اوراق پرونده های مرتبه و ارزیابی اظهارات و دفاع متهمین در محضر و مجلس قضاء می باشند.

چون صفحه محاکمه اساس تصمیم قضائی، اصدار حکم و تعیین سرنوشت متهم دایر بر تیره و یا محکومیت آن است از اینرو این مرحله (صفحه محاکمه) مهمترین مرحله بمنظور انفصال پرونده و اصدار حکم در محاکم ثلاثه برای انفصال پرونده شمرده میشود؛ پس با توجه بمطالب فوق دادگاه و محاکم زمانی تابع رونوشت اوراق، اسناد و دلایل مندرج در پرونده است که دلایلی دیگری در تضاد به آن ظهور نکند که اظهارات متهم و ارائه اسناد و دلایل جدید در جلسه هیأت قضائی، دایر بر ردّ اسناد رؤیت داده شده، إقرار بجرم، انکار از اظهارات در صفحه تحقیق و امثالهم که در دفاع متهم طور قانونی انعکاس یابد و یا خود بالمواجهه با قضات بیان نماید می تواند سبب چگونگی تصمیم قضائی قبل از اصدار حکم گردد و در صورت بروز چنین عوامل

آیا محکمه صلاحیت ابطال کل و یا بعضی اجزاء و اوراق پرونده و یا امر اصلاح، تکمیل و تحقیق دوباره اوراق را دارد؟:

آیا محکمه خود صلاحیت دارد تا هیأت تحقیق مجدد قضائی تعیین و خود تحقیق تازه نماید؟
محکمه صلاحیت دارد تا إقرار متهم مندرج در اسناد شرعی را باطل و فاقد اعتبار بداند؟

فصل هشتم

قسمت دوم

ریشه یابی اثرات عملکردهای ارگانهای حراست حقوق و قانون (کشف و تحقیق، پولیس، ثارنوالی و قضاء) در ایجاد قوت و ضعف عدالت قضائی اکنون جا دارد که این بخش را با توضیحات لازم مضاعف بر پاسخ پرسشهای مطرح شده قبل دنبال نماییم:

بحث توضیحی در ارتباط به صفحه محاکمه:

زمانیکه جلسه قضائی طور قانونی تدویری یابد در آن مرتبط به قضایای کیفری و دعاوی حقوقی تا زمان اصدار حکم چی می گذرد و قضات بر باور من به چی نوع اجرائاتی ضرورت دارند تا عدالت نسبی قضائی تأمین شود؟.

ازحافظه تاریخ و تجارب کار عملی در عرصه های قضایای مدنی و کیفری می توان نتیجه گرفت که انگیزه های ارتکاب جرایم که در نهایت سبب وقوع آن می گردد بطوراکثریدمواردیکه در این مبحث تذکار می دهیم ویاسایرمواردیکه باعث ظهور وتبارز جنایات می گردند همین علل و انگیزه های می تواند باشد: در ردیف اول هسته و مرکز دولت مداری های ناسالم بگونه رسمی در سر منشأ چنین اعمال قرار داشته و درامتداد آن عدم وجود قانون و حاکمیت آن، نظامهای سیاسی خود خوانده و بی مسئولیت، حکومت غیرمشروع، عدم پابندی بر حقوق افراد جامعه بگونه همسان و برابر، وجود امتیاز و امتیاز دهی در بین اقوام، بی اعتنایی به نظام حقوقی کشور، کجرفتاری ارگان های حراست و حفاظت از قانون و یا نادیده گرفتن سیادت قانون، پرونده سازی های غیرحق و به محاکمه کشاندن اشخاص بیگناه، شریک شدن و سهم گیری اعضای قدرت حاکم درچنین معصیت و گناه ها، محو عدالت حقوقی و اتلاف حق مظلوم، نبود عدالت قضائی و امثال آن ویابطور عام عدم وجود عدالت اجتماعی که در جغرافیا و محدوده هرجامعه و مملکتی راه یابد سبب شیوع جنایات و ناامنی هادرنفس جامعه وکشور میگردد.

ولی علاوه بر آنچه تذکار رفت زیاده ترین انگیزه ها نیز شامل نفس جامعه، اعمال افراد جامعه که مسئولیت های شخصی و فردی دارند تبارز می نماید، اما از یاد نمی بریم که بگونه فیصدی در این عرصه هم بطور کل و یا بخشی از قدرتها و اشخاص ذیدخل در حاکمیت نیز ذیدخل چنین وقایع، قضایا، حوادث و انگزه ها می باشند، که میشود مهمترین آنها را به اینگونه بر شمرد:

بیسوادی، بیکاری، غربت و تنگدستی، جمع آوری مکننت و دارائی از راهای غیر مشروع، انحرافات اخلاقی، مبادرت ورزیدن بااعمال خلاف روحیه اجتماع، موجودیت عناد و خصومت های ذات البینی، و بی اعتنا بودن به اوامر قانونی، عدم رعایت حق خود و تجاوز به حقوق دیگران هم نشینی با رهروان همین اعمال و امثالهم که در بیکر آنچه عرض کردم الحاق میگردد.

ومن با درک و فهم فیصدی خود چنین انگیزه ها را در دوران کار عملی خویش یافته ام.

زمانیکه موجودیت جرم و مشروعیت جزاء بر مبنای قانونیت جرم و جزاء بمیان می آید: ناگزیر پای بررسی و حقیقت یابی و چراهای وقوع و علل و انگیزه های آن مطرح میگردد که در آن دوره کشف، گرفتاری، تحقیق و تدقیق شامل بوده و با اتمام این مراحل مرحله تعیین اصدار حکم و نتایج نهایی اعمال در صفحه محاکمه فرا رسیده مرتکبین جرایم نتایج اعمال خود ها را می بینند، و نتایج مجموعی موضوعات ارائه شده درچگونگی تأمین عدالت در ظاهر امر و یا عدم تأمین عدالت که علل و چراهای آن در بر رسی مراحل یاد شده و به تعقیب در پیروی از آن پروسه در صفحه محاکمه بسا واقعیت می تواند مکتوم و پوشیده بماند.

بگونه مثال اگر در یک پرونده ی قتل از ابتدای تحقیق و تدقیق و بعد اقامه دعوی ثارنوال یا مدعی العموم که به پیشگاه محکمه شخصی را متهم به قتل و قاتل معرفی و مستوجب جزاء می شمارند واز محکمه

استغاثهٔ جزاء می کنند محکمه هم بر روال معمول و برؤیت مندرجات اوراق اصدار حکم و متهم را محکوم می سازد و پس از اتمام این پروسه ناگهان مقتول زنده پیدا و حیات آن بطور مشهود و هویدا درانظار نمایان میگردد. که این موضوعات مهم در پژوهش زیر کار من که بطور مستقیم و غیر مستقیم در تأمین عدالت اجتماعی بطور کل و در عدالت قضائی بطور خاص منوط است مهمترین اهداف در ایجاد عدالت شمرده میشود.

فصل هشتم

قسمت سوم

پرسشها دایر بر ادعای (اعاده و باز خواست دوران شباب و ضیاع طراوت از دست رفته بر مبنای یک عمل عمدی که سالهای زیادی عمر عزیز انسانی بویژه قشر اناث که در انتظار سپری و به هدر رود و این امر بر بنیاد یک عمل و صلاحیت مجاز و مشروع به عمل آمده باشد چی پاسخی دارد)؟
مسئولیت و چگونگی اراده و عملکرد انسان در این راستا مسئولیت حقوقی است و یا جزائی

من میخواهم در این بخش گذاری نمایم بر یک بخش عظیم و مهم دیگری که زیاد تر به نظام حقوقی و مدنی کشور و اساسات اسلامی احکام فقه ارتباط می گیرد و در این مبحث زیاد تر بالای ارادهٔ انسان که بگونهٔ مشروع و اختیاری بکار گرفته می شود ولی در بسا موارد مسئولیت حقوقی بار می آورد و یا هم بر افکار انسان فشار و رویکرد بگونهٔ غیر اختیاری بر روال اشتباه و یا سهوا ایجاد می شود: و گاهی هم بر افکار انسان فشار مستولی میشود که چنین عملی عمدی بوده بایست مسئولیت جزائی داشته باشد:

از اینکه در ایزاء مسئولیت های حقوقی و مدنی برخلاف قضایای کیفری و جزائی صرف جبران خساره مطرح بوده و اما اگر چنین قضایا کیس جزائی پیدا و منقلب به قضایای کیفری گردد در آن صورت پروسهٔ جزائی مطرح و قضیه در آن راستا به بررسی گرفته میشود.

میخواهم این فصل بسیار مهم را با ارائهٔ یک قضیهٔ تصویری که در جغرافیای میهن ما واقعیت آن به مراتب دیده شده است آغاز نمایم: ببینید:

اصدار طلاق و صلاحیت دادن آن بطور مشروع و مطلق منحصر به مرد برای زوجه یا زن بوده و (البته شرایط و قیوداتی که بعدن وضع گردیده از این امر مستثنی قرار می گیرد) و این صلاحیت مجوز شرعی دارد که صورت مشروعیت و جواز آن دارای مصادر شرعی و موانعی برای عملی ساختن باقی نمی گذارد که ظاهرن هیچگونه مسئولیت متوجه عامل اصلی و یا طلاق دهنده نمی شود و حتی چنین طلاق مقید به حضور و رضائیت زن یا زوجه نبوده و شوهر می تواند در غیاب زوجه و عدم رضائیت آن اصدار طلاق نماید

من در این پژوهش نمیخواهم اعتراض و یا انتقادی را در ارتباط برچگونگی صلاحیت و یا انحصار صلاحیت اصدار طلاق برای مرد ها داشته و یا چرا های را در این راستا عنوان کنم، اما میخواهم فقط بالای چند نکته ی مکث نمایم که بسا هم مورد سوال قرار می گیرند و آن اینک:

اگر مردی بعد ازدواج خانه و جای و خانم خود را ترک و به مکان معلوم و یا نامعلومی سفر و مدتها در آنجا مسکن گزین و سکونت اختیار نماید اما سالهای سال برای خانم خویش سرنوشتی تعیین نکند و یا آن را نزد خود نخواهد و یا طلاقش ندهد و این رویداد به اندازهٔ استمرار یابد که که زن جوان پیرگردد و طراوت صورت و جسم خود را از دست دهد (چنین موضوعات به طور مکرر در میهن ما اتفاق افتاده است) اگر همین زوجه به مراجع عدالت حاضر و اقامهٔ دعوی و اعادهٔ جوانی و طراوت از دست رفتهٔ خود را مطالبه

و بر دعوی خویش اصرار و سماجت نماید این دعوی چی پاسخی دارد؟ دراین ارتباط نکات مهم زیر لطفن توجه فرمایید:

چنین موضوعات قبل از توضیحات شورای عالی ستره محکمه وقت که حضور شوهر و زوجه را دراثنای اجرای صدور طلاق شرط دانست. دیده می شود.

نفاذ کد مدنی یا قانون مدنی افغانستان که فصل و باب تفریق به سبب غیاب را مسجل و امر اجرا و هدایت داد. می باشد. که هدف ما قبل از نفاذ کد مدنی افغانستان است.

چنین قضایا قبل از استفاده از تخنیک ظریفه (انترنت فیسبوک، تلفون و سایر وسایل اطلاعاتی و رسانه های جمعی محقق بوده است) بوده می تواند.

در چنین موضوعات مشروعیت تصمیم شوهرکه صلاحیت طلاق را داشته و می توانست در داخل و خارج مملکت اصدار طلاق نماید در نظر است.

اصل موضوع یعنی (غیابت شوهر و عدم تعیین سرنوشت زوجه سالهای سال و ندادن طلاق بر مبنای صلاحیت شرعی (البته قبل از شرایط وضع شده بالا که تذکار یافت) زمانیکه سبب نابودی طراوت و جوانی و کشتن غرایز طبیعی زوجه می گردد یک قضیه جزائی و یا مدنی و حقوقی است و یا چطور؟ و در این قضیه اگر استدلال برآن باشد که موافق به شرایط زمان شوهر خانم خود را وسیله نامه ی طلاق داده است که نامه روی مشکلات عدیده به زوجه نرسیده و از آن آگاه نگردیده است که چنین یک نامه ی عرفی سند قانونی و یا شرعی که دارای ثبوت محفوظ دیوان قضا باشد موجود نبوده و در مسند قضاء دایر و مطرح نشده است که دراین صورت ادعای اصل مطلب که اتلاف لذت زندگی و عمر عزیز چندین ساله ی یک انسان که حق طبیعی آن است ضایع که همان سالها عمر گران بها و طراوت و جوانی آن است که به هدر رفته و این امر بر اساس یک عمل عمدی جزائی که مشروع است بوقوع پیوسته و رویکرد ثابت دارد چی پاسخی می گوئیم و برای فاعل این عمل چی سند تهرئه ارائه می داریم؟

افکارونگارش این قلم انفرادی و منحصریه فرداست ولی اجابت، پذیرش و رد آن اختیاریست.

فصل هشتم

قسمت چهارم

جرم یک عمل شخصی است ...

آیا انتساب جرایم و خیانت افراد، نهاد و سازمانها بنام یک کشور مناسب است؟ آیا عادلانه است اگر اطلاق شود «افغانستان» در ردیف کشورهای مفسد جهان و و

اطلاق این جنایات بنام یک مملکت چرا؟

آیا همه شهروندان و اتباع کشور فاسدانند؟

ببینید! انسان در ذات خود از مادرجنایتکارویا دانشمندزاده نمی شود، ولی بعد از تولد دیگران او را در راه مثبت و یا منفی تشویق و سوق میدهند و دانش و جنایت اکتسابیست

اگر عده‌ای از اهالی بشر و یا تعدادی از نهادها و سازمانهای یک جامعه معین جنایت کار و خیانت کار بوده و یا به این صفات آغشته می‌شوند، اطلاق آن بر مجموع نسل یک کشور یا یک جغرافیای معین (ملک و وطن، ملت و شهروندان آن) خلاف نُرم‌های حقوقی و درحقیقت تخطی اخلاقی و نظام قانونی است زیرا جرم یک عمل شخصی و مربوط به عامل آن بوده و اشخاص دیگر بدون مجوز قانونی مسئولیت جرمی او را بدوش نمی‌کشند فکر می‌کنم ما نمیتوانیم زمانیکه جرایمی از جانب تعدادی از اعضای یک جامعه و یا نهادی سر می‌زند مجموع جامعه را فاسد و خاین بدانیم جامعه بشری با مجموع از اعضای خانواده خود اگر خوب اند و یا بد جوامع بشری را تشکیل می‌دهد که همه خوب و یا بد نیستند!

بر همین بنیاد مابا تفکر سالم درمی‌یابیم که انسان در خلقت خویش بگونه طبیعی زاده می‌شوند و بعد از تولد در صورت زنده ماندن شخصیت آن آغاز و بعد از رشد و بلوغ و یافتن اهلیت کامل چگونگی شخصیت اندک اندک با رویکرد های عملی اگر کار نیکوست و یا افعال بد تبارز و عملکردها و گفتار و کردار آن شخصیتش را تعیین و نموداری سازد و بالاخره جایگاه او را در جامعه محل زیستش تعیین می‌کند قانون مدنی افغانستان ایجاد بدویت این مرحله را چنین شرح می‌دهد:

شخصیت انسان با ولادت کامل وی به شرط زنده بودن آغاز و با وفات انجام می‌یابد. چنین دارای حقوقی می‌باشد که قانون بر آن تصریح نموده است:

اما هدف در این بخشی از پژوهش این است که: انسان بطور طبیعی از مادر زاده می‌شود و نه هم یک انسان حاوی صفات عالی و دانشمند حرفوی که جامعه به آن نیاز دارد ولی هر انسان استعداد پذیرش و گرایش خوب و بد را در وجود خود دارد که مطابق رهنمای های سالم و غیر سالم دیگران مایل و گرویده آن انحرافات و یا صفات ستایشی می‌گردند:

اکنون اگر: بر مبنای مفهوم واقعی و یا به ارتباط آنچه ارائه شد نتیجه بگیریم!

انسان در خلقت خویش جانی و خاین دنیا نمی‌آید و یا انسان با تخمیر وجود و جوهر معنوی خویش از مادر جانی و جنایتکار و یا نابغه دوران زاده نمی‌شود و علل و انگیزه های مساوی دیگری وجود دارد که او را از راهای مثبت انسانی و تعلیم و دانش به نبوغ برساند و یا بوسیله تشویق و درس غلط دیگران شخصیت مضر و منحرف به جامعه تقدیم شود و اگر این موضوع خویتر ارزیابی گردد دیده می‌شود که عوامل عدیده دیگری هم وجود دارد که مسبب ایجاد و انگیزه ها در ایجاد شخصیت سالم و یا مضر جامعه از همان ریشه و اساس در آن سهیم بوده می‌تواند بگونه مثال آمیزش با هم نوعان جنایتکار، فقر و مجبوریت های زندگی، تأثیرات محیط زیست، و غیره و غیره

به هر صورت؛ با برداشتن از آنچه خواندیم، میهن ما در چندین دهه اخیر با پدیده ها و اعمال ثابت و درد آوریکه بدوش کشیده و با بار جنایات سنگین برخانواده بشریت افزون گشته اند همان جهات منفی است که خرد انسانی آن را محکوم و شایسته خیر بشر و انسان نمی‌داند و در تقابل به آن اعمالیکه در حمایت از رفاه جامعه و تقویة منافع افراد آن رویکردی داشته و مفید حال جامعه توصیف گردد کمتر و ناچیز بوده است.

ولی با تأسف و تألم جهات منفی و گشندۀ مصیبت های ردیف شده بالا. در چندین دوره سیاه و ازمنه معین در سرزمین مظلوم ما بساط گسترده و همین محدوده رنج دیده را هدف قرار می‌دهد و عده از شهروندان غافل را به انواع گوناگون طور پلان شده در همان راه نابودی تریبه و سوق می‌دهند. اکنون سوال اساسی اینجاست که چنین عناصر و یا بصراحت ذکر شود اشخاص و مراجع هدایت دهنده و مصادرام و منشأ عمل اگر داخلی اند و یا بیرونی. افغان اند و یا غیر افغان به کدام تعریف قانونی مسمی هستند در حالیکه اگر بالفعل عاملین جنایت نیستند در واقعیت شرکای مباشر و ایجاد گر عناصر متشکله جرمی بوده در ایجاد جنایات سهیم و حاوی حالات مشدده و معاونه بوده می‌توانند.

آیا گاهی در این رابطه دقت و توجه، تحقیق و تدقیق و یا بررسی لازم بعمل آمده است اگر آمده است نتیجه ما حاصل آن چه و کدام است؟

من میخوام به عرض برسانم که برداشت و فهم من از حدیث و سخن یاد شده وقوع و ارتکاب جرایم و چگونگی وقوع و سرایت آن است که صرف مربوط مرتکبین آن می گردد قانون اساسی وطن ما حکم می کند:

(جرم یک عمل شخصی است.

تعقیب، گرفتاری یا توقیف متهم و تطبیق جزا بر او به شخص دیگری سرایت نمی کند).
برهمن بنیاد اگر منظور از عدالت اجتماعی، عدالت واقعی باشد پس عدالت هیچگاهی بار جرم و جنایت مرتکبین آنرا ازدوش آنها دور و برشانه دیگران بار نمیزند برهمن اساس لطفن جنایات مجرمین بخصوص را بر دوش ملت مظلوم طور اضافی بار نزنید و درد شانرا دوچندان نسازید. من این مطلب را در راستای پژوهش فعلی خود مضاعف می سازم.





اگر دریک جغرافیای معین قوانین و قواعدیکه به ارادهٔ مردم ایجاد و نافذگردیده است حذف، مصادره و یا توقیف کردند؛ امنیت و سلامت جامعه مختل و نبود و خالی آن سبب تداوم اعمال زور و پیدایش قانون جنگل می گردد. (اعمال قواعد و حاکمیت قانون آرزوست). سخی صمیم.

باب دوم

فصل اول

قسمت اول

عدالت

عدالت در ذات خویش جوهر و در عمل قایم به غیر است که اثرات و رویکرد آن بعد از عمل قابل احساس و دید می باشد

درج عنوان و خامهٔ این اثر از واژهٔ مقدس عدالت تذکری بعمل آمده است که منظور از آن (عدالت قضائی) است که درحقیقت چرخش و محور اصلی این نوشتار و پژوهش هم همین بُعدی از ابعاد (عدالت) است

عدالت بمعنی آشنا و مشهور آن که همه با شنیدن آن درک عدالت می کنند واژه های زیادی را در بر می گیرد بدین مفهوم می توان:

عدالت را داد گستری، انصاف، برابری، داد گر بودن، منصف بودن، عدل و معادلت . و غیره و غیره که از دایرهٔ این معانی و مفهوم خارج نگردد توصیف نمود:

ولی آنچه ما توصیف کردیم رویکرد و عمل قابل احساس است که در حقیقت عدالت را با اعمال عمل و اثرات آن می شناسیم و عامل آن را با رویکرد عمل اجرا شده مشاهده و احساس می کنیم،

در این حال از یاد نمیبریم که بطور آشکار وهویدا ما عمل را احساس و مشاهده کرده ایم نه «جوهر عدالت» را زیرا عدالت جوهر بوده و قایم به غیر است و خود جوهر قابل لمس و دیدن نیست و صرف داده های بیرونی آن قابل احساس و اثر بوده و اثراتش قابل درک است. زمانیکه می گوئیم قاضی عادل است تعادل و انصاف آن را تحت قیادت عدالت محاسبه و می شماریم و اگر می گوئیم ظالم! ظلم نموده است اثرات ظلم و زجر را احساس می کنیم. وجوب عدالت به حکم وجدان و احساس انساندوستانه عام و از فرد تا جوامع بشری را شامل ولی برای جوامع اسلامی امر الهی و فرمان خدا است که لزوم اجرا دارد: ولی:

از خیانت نباید بنام عدالت استفاده کرد

وجوب عدالت از فرد تا خانواده و از شهر تا جامعه یعنی (عدالت فردی تا عدالت اجتماعی) عام و مقدس است و هرکس می تواند به سهم خویش تا جاییکه برایش تجویز است عدالت نماید مگر تا زمانیکه در جوهر عدالت تغییر وارد نشود

هر نظام، نهاد، سازمان و بی انسانی می تواند بسادگی از عدالت به مفهوم واقعی آن استفاده اعظمی نمایند ولی هیچگاهی نمی توانند جوهر، و وجوب مشروعیت عدالت را طبق مرام خویش تغییر دهند و خیانت راجا نشین آن سازند، در غیر آن ممکن است نام هر جنایتی عدالت گذاشته شود و عدالت حقیقی معدوم گردد. آگاه باشیم؛ عدالت اجتماعی را قانون و حاکمیت آن در ساحة نفاذ خود تشخیص و تأمین می نماید. منظور عدالت نسبی است:

به هر صورت وجوب عدالت عام بوده از فرد و خانواده تا مجموع بشریت را تحت امر و پوشش قرار می دهد و از دیدگاه عقیده و ایمان برای جوامع اسلامی الزامی و امر قاطعانه محسوب می گردد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا... اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

(سوره در آیه مشاهده) [5-8]

ترجمه فارسی: ای اهل ایمان، برای خدا پایدار و استوار بوده و به عدالت و راستی و درستی گواه باشید، و البته شما را نباید عداوت گروهی بر آن دارد که از راه عدل بیرون روید، عدالت کنید که به تقوا نزدیک تر (از هر عمل دیگر) است، و از خدا بترسید، که البته خدا به هر چه می کنید آگاه است



باب دوم
فصل اول
قسمت دوم

هر نشست و مجلسیکه ایمان به سیادت قانون ندارد عبث است.
فقدان حاکمیت قانون متکی به قدرت مجرد چه پیامد های دارد؟
نادیده انگاشتن حاکمیت قانون، تعطیل انفاذ، توقیفِ کاربُرد و عدم استمرار آن بستر مساعد برای این
معضلات خواهد شد:

بحران حقوقی و اختلال نظام امنیتی، اتلاف حقوق اساسی شهروندان، انحطاط و زوال آزادی، عدم
رعایت حقوق بشر، نابسامانی تحصیل، عدم زمینه مساعد برای کار و آرامش اجتماعی، قیودات غیر مجاز
برای قشر اناث، زدودن کارداری و رسمیات در ماموریت و امثال چنین معضلات گردیده و سد محکمی
در راه رسیدن به عدالت اجتماعی می گردد و چنین حکمروایی مشروعیت داخلی، بین المللی و سیاسی را
در بر نخواهد داشت زیرا:

بایسته های یک نظام مشروع سیاسی که ریشه در اراده مردم داشته و افق روشن آن انتخابات آزاد و
توثیق وثیقه ملی یا سند اساسی حقوقی (قانون اساسی) که حاکمیت بر سر اقتدار را در مقابل ملت
پاسخگو سازد کارا بوده و مثمر ثمر خواهد شد.

سزاوار تکرار است که برآورده شدن چنین اهداف بر مبنای خرد جمعی اکثریت مطلق جامعه و پذیرش
آنها میسر شده می تواند

بلی! قبض و غصب قدرت با خصلت و اهداف قانون و حقوق حقه ملت و مردم منافات دارد و مشروعیت
داخلی و بین المللی و عدالت اجتماعی را نمی پسندد و بر چنین حاکمیت. اطلاق روا بودن از منظر حقوقی
و دید جامعه بین المللی نارواست زیرا هر زور و قدرت و یاهر رژیم و نظامیکه خود را در مقابل ملت و مردم
پاسخگو نداند و انتخابات را تضمین ننماید و از ایجاد و تسجیل قانون اساسی دایر بر اراده مردم طُرفه رود
و نیرنگی پیش گیرد که اصالت حقوق اساسی مردم، آزادی، حاکمیت قانون، حقوق بشر، حق تحصیل،
حق کار را دایر بر خواست مردم نپذیرد و در راه آسایش و رفاه مردم و جامعه صادقانه عمل نکند و امنیت
و آزادی را تضمین ننماید کار ناروا و بی بنیاد است.

پس اگر نتیجه از مؤجز متن بالا پذیرفتنی باشد! این طیف حاکمیت که دیدگاه های اکثریت مطلق مردمی
را با خود ندارد و بر داد خواهی مردم چشم بینا و گوش شنوا نیست. قانون مقفل و نظام مختل است
بر این بنیاد برهمگان قابل قبول نبوده و مشروعیت آن سخت قابل سوال و بر مبنای نکات آتی الذکر
ناکارآمد خواهد بود، ببینید:

۱. اکثریت مطلق مردم و شهروندان کشور بر حاکمیت زور نظر موافق نداشته و آن را قابل پذیرش و
قبول نمی دانند

۲. جامعه بین المللی با آن سر سازش نداشته و آن را مشروع نمی پندارند

۳. ملل متحد به آن موافق نیست

۴. اکثریت کشورها و ملل جهان در ظاهر و باطن با آن بد بین اند

۵. و هیچ کشوری چنین مطلق العنانی را به رسمیت نمی شناسند.

۶. ناگفته هاییکه در این متن و نبشته و لست وردیف بدون ذکر مانده است و بامطالب ارائه شده موافق
باشد قابل ازدیاد است.

اکنون به چند نکته مهمی که در محتوای تدویر و گفت و شنود این اجلاس وزین حقوقدانان محور اصل تعیین شده است می پردازیم:

استمرار قوانین: مفهوم ضمنی این عنوان . پیشینهٔ تنفیذ و کاربرد عملی قوانین را می رساند که بی شبهه تأکید استمرار بر همان قوانینی که نافذ بوده اند بر روال قبلی مطلوب است که گزینهٔ اصلی بر زندگی اجتماعی و حاکمیت قانون بوده می تواند و در حقیقت این امر نتیجهٔ اصلی خواست و تقاضا، احیای تنفیذ و استمرار قوانین مشروع گذشته می باشد.

مشروعیت قوانین و محوراصل نظم و نظام:

همانطوریکه گفته آمدیم: چون قانون های اساسی نافذ قبلی به صفت مادر قانون با سایر قوانین که ضامن نظم و نظام ساحت تطبیق خود ها بوده واز همان بدو ایجاد بر مبنای ارادهٔ مردم طور تخصصی از طریق متخصصین مربوط پی ریزی و تسجیل شده اند پس در تنفیذ، تعدیل و تعطیل هم همان صلاحیت و سوبه قانونی یعنی مشروعیت میخواهد. و اگر در کاربرد چنین دگرگونی هاضوررتی احساس نگردد کمال مطلوب آن است تا به تنفیذ و احیای این قوانین که آب حیات جامعه و مردم اند اقدام عاجل و بدون ممانعت صورت گیرد.

صلاحیت تعطیل و تنفیذ قوانین:

تعدیل و تعطیل تنفیذ و دیگرگونههای غیر مشروع بر سر نوشت قوانینی که طور مشروع نافذ بوده اند قدرت و نظام مشروع میخواهد و چنین عملکرد ها اگر منشأ صالح و مشروع نداشته و با تجویز احکام قانون همراه نباشد کار بجا و پذیرفتنی نیست

برفهم و باورمن: نتیجهٔ حاصله از مطالب مؤجز ارائه شده این سطور مختصر خواهد بود:

نشست های داخلی و خارجی و یامبارزات پیگیر در راه تأمین عدالت اجتماعی که بر پیش زمینهٔ آن یک نظام مشروع بر مبنای انتخابات آزاد و شفاف متکی بر ارادهٔ مردم و تسجیل قانون اساسی با حاکمیت صادقانهٔ مجموع قوانین همراه نباشد بی اثر خواهد بود.

ما خوشبختانه چنین قوانین شایسته را در بانک و ذخیرهٔ میهن خویش طور نقدینه داریم و آنچه نداریم استمرار تنفیذ و تطبیق سالم آن است که آرزوی رسیدن به آن را داریم. پیروزی آرزوست.

باب دوم
فصل اول
قسمت سوم

استکبار و تکبر. انگیزه ها و پیامدهای آن
استکبار یعنی نخوت و تکبر و معانی زیاد دیگری نیز دارد ولی انگیزهٔ آن برمی گردد به عامل آن که مُستکبر شناخته میشود

استکبار می تواند به حالت مجرد بگونهٔ جوهر ذاتی در وجود انسان مستکبر جا داشته منحصر بخود او و پی آمد های متناسب به شخص او داشته باشد ولی اگر جوهر ذاتی استکبار با ایده و تفکر منفی دیگر که با منافع مردم و جامعه سازگار نبوده توأم با ضرر آتی و آینده گردد خطر ناکترین حالت وقت و آینده را می تواند در بر داشته باشد

انگیزه های نخوت و غرور از دید معنوی آن به دو جوهرمکتوم منقسم می گردد :

اول

انگیزه ها و محرکه های عادی ای که صبغه و خواست مُتعدی نداشته و صفت شخصی دانسته میشود

دوم

انگیزه های مُتعدی ؛ که درحقیقت مُستکبر؛ بمنظور قبولاندن خواسته ها و امیال شخصی بمنظور کسب منفعت های مادی و معنوی بردیگران و یا اهداف بخصوص در ایجاد ترس و واهمه بمنظور خود بالابینی استفاده غیر مجاز می نمایند تا اهداف شخصی خود را بالای مردم قبولانده و آنچه میخواهد بدست آرد بگونه مثال زمانیکه بپذیریم صاحبان قدرت از پایین تا بالا بر اشخاص و مراجع تحت نفوذ وزیر دستان خویش از چنین سلوک و روشی برای برآوردن اهدافیکه تذکر داده شد کار گیرند در حقیقت عملکرد شایسته اخلاق نبوده صفت غیراخلاقی شمرده می شود و آشکارا با فرهنگ شایسته انسانی در تضاد و کرکتر ناشی از غرور و انانیت سبک سرانه بوده می تواند این طرز دید و فکرنا سالم که درمُخیله و ذهن بسا انسان ها جا دارد در حقیقت برخوردار نامناسب اجتماعی غرور بیجا و استفاده نامعقول شناخته می شود

بریاورمن! غرور و استکبار که صفت مذموم و شنیع برای دارنده و عامل آنست می تواند بر مبنای این انگیزه ها ایجاد و بکار گرفته شود

اول. مرتکب این عمل خود را نسبت بدیگران شخصیت عالی می پندارد و دیگران را در یک سطح بسیار نازل و پایین محاسبه می کند

دوم. چنین اشخاص از دید تباری و نسل نسب خود ها را در یک جایگاه ممتاز قرار داده و نسل و نسب خویش را نسبت به دیگران عالی می شمارند

سوم. ایشان فهم و علم خود را نسبت بدیگران مضاعف و بلند تصور و دیگران را نسبت بخود به سطح پائین قرار می دهند

چهارم. میخواهد از راه غرور و تکبر برای خود حرمت و شخصیت کمایی و خود ها را برانزده و برجسته جلوه دهند

پنجم. بسا هم چنین ذوات مقام و جایگاه رسمی و چوکی خود را به رخ مردم می کشند و برآن احساس غرور و نخوت نموده تبارز مقام و چوکی می نمایند

ششم: شاید هم عناد و خصومت های قبلی انگیزه دهد که چنین اعمال ناشایسته ایجاد و تبارز نماید هفتم: شاید هم من نتوانسته باشم همه انگیزه ها را طور شاید و باید بشمارم و یا استنتاج نمایم شما لطف معذورم دارید

اشتباه نشود که تکبر و غرور ذاتی از دیدگاه تعدی باخشم و غضب و خشونت های لفظی، معنوی و فیزیکی تفاوت های زیادی دارد که در این مختصر نمی گنجد. ولی طور مختصر قابل یاد آوری می دانم که اگر این استکبار از حالت روش و خصلت معنوی و مکتوم پا فراتر گذاشته و رویکرد و عمل مادی و فیزیکی باید تا سبب توهین، تحقیر، ضرب و جرح دیگران گردد آنگاه استکبار کیس جزائی یافته از مسئولیت های معنوی پوشیده عبور و به مسئولیت کیفری آشکار تبدیل می گردد

چنین روش و عمل نامناسب ذاتی که منجر به عملکردهای مادی خلاف اخلاق حمیده انسانی گردد بی تردید جایگاه معنوی شخص مستکبر را تنزیل داده و از محبوبیت آن به هر سطح و سویه ای که باشد می کاهد

چون عمل بالفعل یعنی (کنش) های استکبار ذاتی هر انسان برای عامل آن خواهی نخواهی (واکنش) های بالمثل بوجود آورده و این واکنش هاهم می تواند به دو نوع ایجاد گردد
الف: بگونه مکتوم و معنوی
ب: بگونه آشکارا و معلوم زمانیکه منتج به ایجاد ضرر برای جانب مقابل گردد

همانطوریکه عرض کردم استکبار خود جوهریست از جمله خصایل انسانهای مستکبر که بگونه مکتوم وجود داشته بعد از اجرا و عمل قابل درک و احساس می گردد
دقیق باید بود که: استکبار همانطوریکه در بالا تذکار یافت بگونه مکتوم و پوشیده گاهی هم بگونه عریان و برملا طور عملی و فیزیکی بوقوع می پیوندد (خشونت فیزیکی و یا لفظی) که در این صورت کیس آن به مسئولیت جزائی تبدیل میشود
نباید فراموش کنیم: به هر پیمانه ای که استکبار وجود خارجی یابد به همان اندازه در تقابل با این کنشها واکنشها چاق و فربه میشود و انتقامها جوانه می زند

نشت این زهر

ما اگر موجودیت انسان مستکبر را در یک زمان و مکان معین تصویر بدسیم و او را به نوعی از انواع با طریقه های مختلف صاحب جایگاه، نفوذ و قدرت بشماریم و تعدادی از شهر وندان یک جامعه داخلی یا خارج که برضائیت یا خواسته و ناخواسته زیر نفوذ قدرت آن قرار گیرند طبعن همان انگیزه های متذکره که قابلیت انطباق به آنها را داشته باشد ایشان ناگزیر میشوند مطابق میل و تمناهای مستکبر تسلیم خواست آن گردند

و گاهی هم اتفاق می افتد که این افراد زیر سلطه و قدرت مستکبر با ایده و اهداف صاحب قدرت موافق و یا قبلن روش و عقیده مشترکی داشته باشند آنگاه بدون همه تکلیف با میل و رغبت به آن تسلیم می پیوندند که در این صورت این فضا و بستر مساعد برای آنها میسر و طور مرموز و مکتوم و باطور علنی و رسمی با اهداف معلوم و معین با صلاحیت کلانی برای پیاده ساختن اهداف خودها آزادانه و بدون موانع دست به فعالیت می زنند

ببینید: قبلن اشاره گردید اگر این اهداف تنها در راستای اهداف و منافع گروهی قرار گرفته منافع جامعه و شهر وندان همان جغرافیادرمیان نباشد باز هم به همان مقیاس واکنشهای جامعه و مردم بمیان آمده بالاخره عدالت فردی و اجتماعی مضمحل و حکومت زور حاکم می گردد

یارب مبادآنکه خشم طبیعت زمینه ساز استفادهٔ سو و پیرحمی انسان گردد

خشم بیرحمانهٔ طبیعت رابطورعینی و مستند دیدیم: منظورم در عصر کنونی همین زلزلهٔ اخیر در ترکیه و سوریه و در این اواخر به افغانستان و ممالک همجوار که بگونهٔ هولناک، بیرحمانه و ظالمانه بوقوع پیوست و سبب قتل ده ها هزار انسان و ضرر مالی و جانی بلند تر از تصور گردید این همان خشم و پیرحمی طبیعت است که از آن تذکر رفت ولی؛

این وضع هولناک غیبی ترحم انسان را بر انگیخت و وجدان افراد روشن ضمیر را بیدار ساخت و همین انسانهای با ایمان و نیک سیرت بطور انفرادی و یا جمعی با امکانات و وسایل خرد و بزرگ بدست داشته به محل شتافتند و با دیده اشکباران به کمک مادی، معنوی و فیزیکی شتافتند هوای سرد طاقت فرسا و فضای نامناسب برایشان اثر نگذاشت و در ارادهٔ آنها تغییری نیامد:

بلی ما درک کردیم که این حوادث هولناک گشوده با سابقه و یابی سابقه چه پی آمدی با خود آورد و چه عبرت و تجاربی قابل توجهی به سایر انسانهای در حال حیات اجتماعی و زندگی بشریت گوشزد و به نمایش گذاشت انسانها عملن طور زنده با نصب العین مستند مشاهده کردند که متصل بوقوع این مصیبت احساسات چگونه تحریک و در مقابل چشمان شان چه گذشت و افراد بشر در مقابل آن چه عکس العمل و جی واکنشی داشتند.

انسانها و بشریت در اعصار مختلف شاید تجارب چنین حوادث را که از نگاه ماهیت با وقایع این مصیبت طبیعت همسان و همردیف گردد دیده باشند، مگر نکتهٔ اساس و حساس این است که در این حالت دوزخی و وضع جهنمی و دنیای پر آشوب و وظیفهٔ بشر و انسان چیست و تاهنوز این نسل انترنیت و کمپیوتر در مقابل این حوادث هولناک چی عکس العملی داشته و چی کرده اند؟ چی احساسی برای شان دست داده است؟

آیا جامعهٔ جهانی و انسانهای با احساس هم در برابر این حوادث و خشم طبیعت بی تفاوت بوده و عکس العملی نداشته اند؟

نه بلکه برخلاف تصور آنها تا توانستند متناسب به قدرت مالی و فیزیکی خود برای کمک شتافتند و آنچه وجوب قدرت شان بود دریغ نکردند که نصب العین همگان شد

جان سخن اینجاست که: در میهن نیمه جان و مجامع داخلی و بین المللی وضع و حال افغانهای آوارهٔ ما با شرایط ناگوار گشودهٔ کنونی کمتر از این حوادث طبیعی نبوده بلکه همسان با آن میتواند در یک لست قرار گیرد. یاد آوری باید کرد که اگر طبیعت با این پیرحمی بدون تشخیص به انسان و حیوان رحمی نکرد همه را با مال و منال آن نابود ساخت. بحر و دریا هم با انسانهای استفاده جو و جنایتکار دست بهم دادند مرد و زن و طفل و پیرو جوان آوارهٔ سیاه روز افغان را بیرحمانه بلعیدند و طعمه و غذای نهنگ و حیوانات بحری ساختند

اشتباه نباید کرد که ما در یک لست سیاه و آمار و ارقام انتقاد آمیز همه را یکسان گنهار نمی پنداریم زیرا در حوادثیکه تذکر یافت و وطن ما با آن حال فلاکتبار به اسکلیت و رمق بیخون تبدیل شده است که انسانهای با وجدان و با رحم اگر شامل جوامع بیرونی بودند و یا ممالک خارجی بر علاوهٔ نهادها و اشخاص

مستقل خیراندیش و دل‌سوز در برابر این مُلک بحال نزع بی تفاوت نماندند و کمکهای فراوانی را ارزانی داشتند و بمردم بیجان رمق زندگی بخشیدند ولی اندیشه بسیار خطر ناک و مخوفی هم وجود داشته و دارد که مبدا کسانی پیدا شوند که همه واجبات دینی، اخلاقی و شرف بشری خویشرا پامال نموده و درچنین حالت برزخی دنیا دست به کفن کشی زده لقمه های نان گُمکی را از دهن اطفال نیمه جان و زنده های شبیه مردگان روده و دست به جنایت و خیانت نا بخشودنی بزنند و شدید تر از ظلم زمستان که منفی سی و شش درجه را نشان می داد در زمان این واقعات بی سابقه و حوادث طبیعت بر آنها ظلم نا روا دارند و یا به این سان عمل نمایند، اگر با صراحت بگوییم که کمک های بشر دوستانه رسمی و غیر رسمی را از طرق ممکن بای رحمی و ظالمانه ببلعند و در آن دستبرد زنند و این حالت دوزخ گونه روی زمین را که مردم در آتش درد جسم و بدن از سردی و گرمی می سوزند به نفع و منفعت شخصی و یا گروهی و یا نوع دیگری بکار برند علاج واقعه را قبل از وقوع نماییم و وقایع انجام یافته را قابل بازخواست بدانیم

باب دوم

فصل دوم

قسمت دوم

مکئی برچراهای عملکرد عاملین انتحار و انفجار و سیاق تفکر آنها به اجرای جنایات:

انجماد درک عملی فاعل:

عناوین بالا در حقیقت ساحات بسیار وسیع و مهمی را احتوا می کنند ولی حال بسیار مؤجز و مختصر آن از نظر این کمترین ببینید!

انسانها بالذات صاحب عقل و خرد و دارای توانایی نطق و سخن یعنی (ناطق) و با ساختمان جسمانی خاص می توانند متمایز از حیوانات دیگر شوند.

حیوانات برخلاف انسانها داری مجرد شعور و غیر ناطق بوده و با این صفات متمایز از انسانها هستند.

جامداتی که نه صاحب عقل اند و نه شعور ولی قابل لمس و دید و موجودات غیر ذیروح و ماده جسمانی می باشند. که توسط انسانهای توانمند تغییر شکل یابند.

شماره اول. گد مدنی یا قانون مدنی افغانستان تصریح می دارد:

شخصیت انسان با ولادت کامل وی به شرط زنده بودن آغاز و با وفات انجام می یابد.

صراحت امر این است که اصل قانونی به مای آموزد که انسان بگونه طبیعی متولد و از همان بدو تولد شخصیت آن آغاز و تا زمان مرگ دوام می نماید و لی در این فاصله زمانی شخصیت سازی و یا سوق دادن عقل و خرد و کشاندن و بردن انسان با تفکر سالم و پاک آن بسوی وادی جرم و جنایات و یادنیای فهم و دانش عوامل و انگیزه های گوناگونی دارد که ایجادگر این دوزخ و بهشت روی زمین برعامل آن تکیه می زند:

من گرچه در جریان یک نبشته قبلی خویش اشاراتی در این زمینه داشتم ولی اکنون تأکید و توجه من در این مقاله انگیزه عمل انتحار و انفجار و قبول و پذیرش این اعمال توسط عامل آن که در نهایت تن دادن

به ختم زندگی خود و تعداد دیگر انسانهای بی گناه می گردد چی است؟ و مفاد این عمل شنیع چی خواهد بود؟ لطفن توجه فرمایید:

همانطوریکه دربالا نوشتیم انسانها بعد از تولد تا مرگ و در خلال این مرگ و زندگی در مرحله اول بدایت تربیه و به تعقیب تعلیم و یاد دین بود تربیه سالم به گونه استثنای تنها تعلیم و بسا هم عدم وجود این دو عنصر بسیار مهم تحت تأثیر عوامل بیگانه دیگر قرار گرفته بطور اغلب گاه انسان دانشمند و فهیم و گهی هم انسان جنایت کار و مضر جامعه باری آید و بسا هم دیده شده است اگر عده از آدمها شامل این دو تیپ انسانها نتواند قرار گیرد حتمن همان انسان عاطل و باطل و بار دوش اجتماع شده بر مشکلات زندگی اجتماع می افزاید.

و بسیار هم دیده میشود انسانهای دیگری هم وجود دارند که با وجود محرومیت از این صفات و یا نداشتن بعضی عناصر ذکر شده، صفات بسیار عالی دیگری برای خویش کسب و ایجاد می نمایند که جامعه بایست بر آن ببالد این دسته انسانها با زحمت کوشی های فیزیکی و جسمانی زندگی خود و خانواده خویشرا تأمین و در جامعه ایکه حیات بسر می برند مصدر خدمت قابل وصفی می گردند ولی نه سیاسی اند، نه دانشمند و نه هم جنایتکار اما بیغرض و با افتخار زیست می کنند.

اکنون تمرکز و جان سخن اینجاست. که کسب و فراگیری و یا اشتغال و قبول این اوامر بطور مجموع بدون الهام، تشویق و کشاندن و یا تربیه آنها به اینگونه وظایف اگر مداوم است و یا آنی ممکن نیست و قبول و پذیرفتنش هم دشوارتر به نظر می رسد؛ ببینید:

هیچ انسانی از مادر دانشمند و یا جنایتکار زاده نمیشود ولی انسانهای دیگر و یا تأثیر جامعه عنایت بخش این مقام به آن دانشمند و کشاندن آن به جنایت و خیانت توسط آن دیگر جنایتکار و یا هم مرجع آموزش آن میسر است.

میخواستم این موضوعرا دقیقتر بررسی نمایم تا بتوانم اصل انگیزه و علت اقدام و ارتکاب اعمال جنایات و بویژه انتحار و انفجار را در یابم:

چراها و انگیزه ها در ایجاد انتحار و انفجار:

بر فهم و باور من توافر این عواملیکه در پایین تذکر داده میشود و یا سایر انگیزه هاییکه فکر نارسای من در آن دسترسی ندارد سبب تشویق و قبول عمل انتحار بر عامل آن می گردد و یا بر آن قبولانده می شود، تا خود و دیگران را نابود و ایجاد گر قتل و خونریزی گردد

۱. تحمیق عامل انتحار و انجماد افکار آن بمنظور دخول و رسیدن به نعمات بهشتی حلال که آن را بر اثر تعلیم و یا تشویق می پذیرد

۲. جهل و عدم درک عامل عمل از اجرای عمل خویش

۳. قبول عمل انتحار بر اثر تشویق و تحریص صاحب مدعای دیگری که دارای اهداف دیگر و منظور دیگری است

۴. عدم فهم عامل عمل از اهداف سابق و یا تشویق کننده به انتحار

۵. و بسا هم حالت اجبار بر عمل انتحار و انفجار

۶. مجبوریتهای اقتصادی برای تأمین معیشت خانواده

۷. عده از عاملین انتحار بی خبر از وسایلیکه دریدن او بمنظور انتحار جاسازی شده ولی برایش اهداف دیگری تفهیم و او باخوش باوری آن را می پذیرد ولی در وقت لازم توسط دیگران از راه دور منفجر و سبب نابودی خود او و دیگران میگردد

۸. عناد سابقه و انتقام گیری های گوناگون

۹. انواع تعصبات؛ مذهبی، قومی، سمتی، لسانی، جنسیتی و غیره

۱۰. دشمنی با حق طلبی، آزادی خواهی، تمدن و روشنگری در جامعه

۱۱. و شاید هم عوامل دیگری که این کمترین نتوانسته درک و فهمی از آن داشته باشد موجود باشد.

+++++++

باب دوم

فصل دوم

قسمت سوم

مُنشَرَةُ زَمانِ عَدالَتِ قَضائِي وَ نَدایِ فَرخندِه

إِعدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى

حکمت در اعمال جزاء پند و عبرت بر دیگران و قانونیت بستر سازی امنیت و عدالت است

بحث کنونی ما درین مختصر صرف روی موجودیت قوانین کارا و تطبیق صادقانه احکام آن از منظر عدالت قضایی و درنهایت عدالت اجتماعی است.

باور من اینست که ما در شرایط فعلی موافق به فهم و نبض جامعه خویش قوانین و مصادر کافی که بتواند ضروریات جامعه و افراد آن را در گسترش تأمین عدالت نسبی و حفظ نظام حقوقی تأمین کند دارا می باشیم.

اما احتیاج جامعه تطبیق سالم احکام قوانین بر مبنای تأمین عدالت و گستره حفظ نظام حقوقی است. زمانی که نبود اصول متذکره در مملکت احساس گردد سلطه و سیطره بی قانونی و بی نظمی جامعه را در گودال وحشت و انرشیزم فرو برده قانون جنگل رشد و جامعه رو به زوال می رود.

ما در روشنی عناوین بالا قضیه قتل وحشتناک فرخنده را به گونه بسیار مختصر و مؤجز در همین راستا مرور و از چه گونگی تطبیق احکام قانون بر آن آگاه می شویم.

فرخنده با وحشت عجیبی در آن سوی ارگ در مرکز شهر کابل با ضربات سنگ و چوب و دیگر آلات جارحه و قاتله به طور جابرانه در محضر عام و حضور مسوولین امنیتی به قتل می رسد، جسدش مُثله و موتر بالایش عمدن رانده میشود. قاتلین به آن بسنده نمی کنند مقتوله نیمه جان و آغشته به خون را بزکشی و بالاخره این پیکر بیجان را درشعله آتش می اندازند و می سوزند. فلم های مستندی به عنوان سند قاطع و بلا شبهه از صحنه به وسیله اشخاص مختلف اخذ و به نمایش می افتد. اکثر متهمین به جرایم قتل ضرب و شتم اقرار و اعتراف و اشخاص دیگری به صفت شرکای مباشر قضیه قتل شناخته می شوند.

همین قضیه با صحنه های زنده عینی آن و مستنداتی که بر جا می گذارد، نمایشی از عدم وجود حاکمیت قانون، امنیت و وحشت و بربریت سخن میگوید که درحقیقت گویای حاکمیت قانون جنگل است.

ولی ظاهر درختم ماجرا، با گرفتاری های تعدادی از اشخاص به نام های متهم و مظنون و تعداد دیگری از این قبیل صفحه تحقیق را بازمی سازند و گویا حاکمیت قانون حقیقی و مکتوب را در مملکت به نمایش می گذارند. و قانونیت جرم و جزا را به رُخ مردم می کشند. و غوغای رعایت احکام قانون فرصتی به خبرو حدیثی دیگری به رسانه ها نمی دهد.

سوال قابل دقت اینجاست که واقعه احکام قانون با نیت پاک و دید عدالت طرف استفاده قرار میگیرد و قضایا بر وفق خواست قانون بر محور عدالت می چرخد؟ ببینیم در نهایت این ادعاهای دایر بر موجودیت و سلامت تطبیق احکام قانون از تأمین عدالت قضایی چه به دست جامعه عدالت خواه می افتد؟ درین قضیه خونین، تحقیق و تدقیق و اجرائات سازنوالی انجام یافته و صفحه محاکمه آغاز و نوبت تأمین عدالت فرا می رسد و پرونده به محکمه فرستاده میشود.

بررسی قضایی و کار برد احکام قانون:

در میهن عزیز ما افغانستان، قانون جزاً که در مجموع جرایم و جزاهای تعزیری را تنظیم می نماید از سال ۱۳۵۵ شمسی مطابق ۱۹۷۷ میلادی زمینه تطبیق و کارآمد یافته و به شرط سلامت تطبیق در راه رسیدن به عدالت قضایی در فضا و جو حاکم فعلی جامعه ما بسنده و کافی شمرده میشود.

این فرمان وامریه پروردگار «اعدلوا هو اقرب للتقوی» که بالای سر قاضی در محکمه تعلیق شده است علاوه بر روی میز عدالت قانون جزا قرار دارد و امر به تأمین عدالت می دهد. باز هم همان سوال قبلی تکرار میشود که آیا امر خدا بر جا و عدالت تأمین میشود؟

اصل قبول شده زرین در تطبیق احکام قانون و تأمین عدالت قضایی برای خدا و جامعه فقط و فقط استقلال قضاً حین صدور احکام است. که ظاهر این ستون اساسی عدالت در قانون اساسی و قانون تشکیل و صلاحیت محاکم فعلی و قبلی ما درج و تسجیل شده است.

اکنون درخشش و تبار زعمل کرد و صدور احکام قوه قضاء و محاکم رای بینیم که چه تنبیهات و هوشیاریاش هائی به ما می دهند. آیا ایشان با کمال آزادی و بدون تسلط و اعمال نفوذ گوناگون چون قدرت حاکم و یا عوامل دیگری اصدار حکم فرموده و یا می فرمایند؟

آیا عدالت قضایی نسبی در قضیه قتل عجیب زیر بحث ما تأمین شده است؟
اجرائات انجام شده:

علی عبد الناصر مرید قاضی محکمه استیناف کابل به بی بی سی معلومات لازمی که می تواند اجرائات مهم قضایی محکمه ابتدایی را نیز در بر گیرد به این ترتیب ارایه داشته است: « محکمه استیناف حکم اعدام چهار نفر از متهمین در پرونده قتل فرخنده را لغو کرده و سه نفر از آنها را به بیست سال حبس و یکی شان را که نظر به اسناد ارایه شده، زیر سن هجده سال بود به ده سال حبس محکوم کرده است». آقای مرید گفت: « محکمه استیناف به اساس ماده ۳۹۶ قانون جزاً که برای مرتکب قتل عمد حبس دوام یا اعدام پیش بینی شده، متهمین را به حبس محکوم کرد. ماده در محکمه ابتدایی و استیناف تغییر نکرده است. برداشت هر قاضی متفاوت است. قاضی محکمه استیناف می گوید که در مورد متهمین دیگر پرونده قتل فرخنده فیصله محکمه ابتدایی با تغییرات کمی از سوی محکمه استیناف تأیید شد.»

به همین منوال عبدالصیر عزیز سخنگوی لوی خاړنوالی در نشست خبری گفت که: (حکم نهایی در مورد دوسیه فرخنده توسط سه محکمه صورت گرفته و برای اجرائات به این اداره فرستاده شده است. او افزود به اساس حکم محاکم هیچ یک از مجرمین دوسیه فرخنده به اعدام محکوم نشده اند؛ اما سه تن هر کدام به ۲۰ سال حبس؛ ۱۳ تن هر کدام به ۱۶ سال حبس و یک تن به ده سال حبس محکوم شده اند.

بدین ترتیب در مورد یک تعدادی از مجرمین شامل در دوسیه ی فرخنده حکم نهایی صادر و ستره محکمه پرونده را به لوی خاړنوالی سپرده است.

اکنون با در نظر داشت مطالب ارایه شده و فیصله های صادره محاکم بالاخص تصمیم قضایی ستره محکمه افغانستان که عند الضرورت حکم ایشان میتواند به صفت رویه قضائی جایگاه تقریبی قانون را داشته باشد بعضی پُرسشها مطرح میگردد.

۱. مطابق هدایت مواد «اول و ۳۹۴» قانون جزا در قضایای جزایی بخش حق العبدی قضیه که مقدم بر حقوق الله است و اظهارات فعلی مادر فرخنده از طریق خبرسانی BBC که گویای همین مطلب می باشد چه اجرائی صورت گرفته است؟

دادخواهی، مطالبات و دعاوی ورثه فرخنده مکرراً از طریق رسانه ها شنیده و دیده شده و حتی حکم اقامه را به خود گرفته بود. این موضوع به اساس هدایت و اوامر قانون جزا مبنای شرعی دارد و بایست مطابق قواعد و اساسات شرعی در مرحله اول قبل از اقامه دعوی خائنوال حل و فصل می شد؛ زیرا اگر قبول کنیم که حکم نصوص قرآنی و قواعد فقهی در مرحله اول این پرونده به اجرا می آمد چه تأثیری در دعوی فعلی مدعی العموم ایجاد میکرد. و با بدون مجوز قانونی قبل از دعوی حق العبد خائنوال می تواند اقامه دعوا نماید. و اگر به این ارتباط اسنادی وجود دارد روشن شود تا همه آگاه موضوع گردند.

۲. پُر واضح است که قضیه قتل فرخنده جنگ مغلوبه نیست که قاتلان اصلی و ضاربان حقیقی آن معلوم نباشد. اسناد مکمل از اعتراف و اقرار تا فلم های مستند در زمینه وجود داشته و محضر و مصاحبه ها مؤید و مثبت ما ادعاست. پس همین اسناد و مؤیدات قضیه را تحت حاکمیت احکام قانون جزا در قرار می دهد. و قانون جزا سلامت تطبیق می خواهد. آیا به اسناد و اظهاراتی که اگر (در محکمه توثیق شده باشد حکم سند شرعی و اقرار شرعی را به خود میگیرد) و فلمهای مستند چه اعتباری داده شده و آیا محاکم به آن اعتبار سند رسمی و یا غیر رسمی بخشیده و آن را در جمع دلایل دیگر به حساب آورده و به اتکا و مدلل به آن اصدار حکم کرده اند» و اگر نکرده اند چه دلیلی بوده است؟

۳. همانطوری که در فوق دیده شد اسناد محاکم در صدور احکام به طور عمده مواد ۳۹۶ و ۳۹۵ قانون جزا است. لازم است از هدایت ماده «۳۹۶» و اجزای «۱» و «۲» ماده «۳۹۵» قانون جزا آگاه شویم: «مرتکب قتل عمد در یکی از حالات آتی حسب احوال به حبس دوام یا اعدام محکوم میگردد:

۱. در حالی که قاتل قصد قتل شخص واحد را داشته باشد و فعل او منجر به قتل بیش از یک نفر شده باشد.

۲. در حالی که قاتل جسد مقتول را مثله نماید.

۳. در حالی که جانی در غیر از حالت مندرج اجزای (۱ و ۲) مندرج ماده (۳۹۵) این قانون مرتکب قتل گردد.

اجزاء ۱ و ۲ ماده ۳۹۵

ماده ۳۹۵

مرتکب قتل عمد در یکی از حالات آتی به اعدام محکوم میگردد.

۱. در حالی که قتل با اصرار قبلی و ترصد توأم باشد

۲. اگر قتل توسط استعمال مواد سمی بیهوش کننده یا منفجره صورت گرفته باشد.

اصدار حکم قضایی

در ارتباط به مواد فوق الذکر و روحیه سایر احکام قانون جزا. حین بررسی قضایا، قضات را لازم است این اساسات کلی را در نظر داشته و بعد از یافتن باور و ایمان کامل بر آن اصدار حکم فرمایند.

۱. تثبیت ماهیت جرم با نظر داشت چه گونگی وقوع و عملکرد مجرمین.

۲. چه گونه گی وقوع جرایم از نگاه شدت و خفت و یا حالات مُشده و مُخففه.

۳. بررسی شخصیت مُجرم از نگاه سوابق جرمی و جایگاه اجتماعی.

۴. تثبیت و استنتاج حالات جرم و مجرم حین بررسی قضیه برای معادله حالات رأفت قضایی و یا رعایت حالات مُشده در آن.

۵. موازنه و معادله حالات رأفت قضایی و حالات مُشده جرمی و انتخاب قوی ترین آن در صورتیکه هر

دو حالات در وجود مجرمین و جرایم واقع شده موجود باشد.

۶. تصمیم قضایی با رعایت دقیق مراتب ذکر شده و با توجه خاص بر بستر سازی (پند و عبرت) برای سایر افراد در راه امنیت و نظام جامعه و بالاخره تأمین عدالت قضایی و حفظ آبروی قانون و قضا در جامعه.

۷. داشتن یک روحیه مثبت و ایمان کامل براین که قانونیت و عدالت میتواند ستون اساسی برای تأمین امنیت و آرامش جامعه باشد.

کنون با توجه به آنچه تحریر شد و با فهم کامل و آگاهی تام ازین امر که ستره محکمه قضایی محاکم تحتانی را از نگاه قانونیت بررسی می فرمایند و مرجع نهایی عدالت می باشند، این پرسشها به ذهن ما خطور میکند و ما بلیبیم پاسخی داشته باشیم تا اگر در مقابل سوالهای دیگران قرار گیریم جوابی ارایه بداریم. پس با حرمت زیاد به مقام و قضات محترم محاکم:

۱. ستره محکمه اگر مراتب قضایی فوق را رعایت فرموده اند، پس توسط چه نوع قراری وجه استدلالی فیصله و حکم محکمه تحتانی استیناف را باطل و لغو فرموده و جزا های اشد مجازات را تنزیل و خود حکم مجدد صادر فرموده اند. در حالیکه قضیه مالمال از حالات مشدده جرمی بوده و اسناد کافی و فلم های مستند و اظهاراتی به گونه اقرار و اعتراف نیز بر شدت جرم می افزاید. برین بنیاد فکر می کنم اصلن حالات مخففه و رآفت قضای که مستوجب رعایت ترحم در قضیه باشد سراغ نمی شود.

۲. مستند به گزارش بالا ستره محکمه چنین تصمیم و قرار را استوار بر قانونیت و عدالت قضایی می دانند؟ اگر چنین است متن قرار و تصمیم خود را به منظور آگاهی عامه و قضاوت آزاد دیگران توسط هر وسیله بی که لازم می دانند به نشر سپارند تا در مجموع تصمیم ایشان در آینده منحصیث رویه قضایی مورد استفاده قرار گیرد.

۳. ستره محکمه افغانستان اندیشه ندارد که چنین تصمیمی اگر عدول از قانون و عدالت قضایی باشد شک و تردید هائی را دایر بر مداخلات و عوامل گوناگون دیگری در تصامیم و کار کرد های قضایی اش در جامعه خلق و از اعتبار آن کاسته شود و استقلال قضا، قانونیت و تأمین عدالت زیر سوال رود؟ و تعداد پرسشهای ازین قبیل...

۴. با لطف زیاد به چند نکته از اظهارات تصویری مادر فرخنده در BBC به تاریخ (۸ مارچ ۲۰۱۶) ۱۸ حوت ۱۳۹۴ به روز شده در ۱۵:۱۳ گرینویچ) پخش و نشر شد، گوش فرا دهید که با سوز دل چنین میگوید: «روز زن در افغانستان در حالی تجلیل میشود که عدالت برای زن افغان تا ابد با فرخنده در خاک دفن شد. صبرم به خدا چون عدالت تأمین نشده است من به محکمه خداوند خود را سپردیم و خداوند پُرسان خون فرخنده را خواهد کرد.» خدا کند این نبشته من ملالی بر خاطرات استادان و منسویین قضا ایجاد نکند و بر من خُرده نگیرند.

به امید زنده شدن قانونیت و عدالت در افغانستان. یاهو.

سخی صمیم عضو اسبق ستره محکمه افغانستان

عضو هیات رهبری و تحریر انجمن حقوق دانان افغان در اروپا

لنک این نبشته را لطفن در پایین باز و در سایت پر بهای «انجمن حقوقدانان افغان در اروپا» ملاحظه و مطالعه فرمایید.

<http://hoqooq.eu/samim-110316.pdf>



انتقاد مجاز و قابلِ سمع است ولی ناقد
بایست از اصل مطلب درک و فهم درست
داشته و پاسخ منطقی و مدلل را بپذیرد و بر
سخن بیجا و ناوارد خود پافشاری و اصرار
نورزد، در غیر آن ابرام بی دلیل مثبتِ جهل و
مغز نا سالم اوست، در این صورت خاموشی
بهترین پاسخ است. با حرمت سخی صمیم.

باب دوم
فصل دوم
قسمت چهار

واکوی برکاربردانتقاد و چگونگی ردّ و پذیرش آن
بایسته های برویکردانتقاد بر مبنای ضرورت روز

انتقاد جستجو و پیدا کردن عیب و آشکار ساختن آنست:

اگر روش نقد کردن طور خالصانه و بدون انحراف در کاربرد آن و پیدا کردن عیوب و برملا سازی نواقص بکار گرفته شده و طور سالم به مفهوم واقعی معنا استعمال شود. مفید و ارزنده بوده برای جانبین (ناقد و انتقاد شونده) بی فایده و مفاد بوده نمی تواند، بدین لحاظ انتقاد می تواند درحالات مختلف چون ساحات فرهنگی و کلتوری، اعمال و کارکرد های فزیک، معنوی و مجازی و غیره و غیره بدو نوع ایجاد شود:

۱. انتقاد سالم

۲. انتقاد غیر سالم

اول همان انتقاد سالمی را در نظر می گیریم که مطابق نورمهای قبول شده و مشروع قبول شده البته ما سواى هیچگونه انحراف و چون چرای جانبدارانه و یا منافع شخصی و گروهی که توأم با عناد و ملاحظات منفی نباشد و معادلات فهم و دانش و تخصص در آن رعایت و ورود ناقد بر فهم مرجع و اصل متون انتقاد قابل اطمینان باشد و نزد ناقد این توانانایی عقلانی نیز وجود داشته باشد که انسانهای غیر حرفوی و غیر تخصصی در امور مربوط که توانایی و علمیت آنها ندارند نباید بکاربرد انتقاد دست یازند زیرا اگر بگونه یک تصویر ملیح بپذیریم « انسانیکه روشن کردن رادیو برایش مشکل باشد نمیتواند بالای تخنیک یک هوا پیما و یا اجناس تخنیک پیچیده روز ابراز نظر نموده و تخنیک آن را ناقص و نابکار بخواند، در غیر آن انتقاد سالم نبوده و چنین انتقادی ایجاب پاسخ هم نمی کند

بر پندارمن؛ در این زمینه بایست مطالب آتی تا اندازه توان فکری به بررسی گرفته شود!

ابتدا شخصیت ناقد را مشخص باید ساخت:

مشروعیت نقد و انتقاد با تحولات عصر و زمان و آزادی های بی قید و شرط نوشتاری و گفتاری بویژه در دنیای مجازی کنونی بگونه عجیبی در جریان بوده و حتی شرایط تحدید شده نورمهای فرهنگی و احکام قوانین زیر سوال رفته است.

آنچه در حالت مشهود و معلوم به حکم دید عملی که تعدادی از فلمهای نمایشی و بسا هم نشر و پخش متون نوشتاری و گفتاری در صفحات مجازی دیده میشود بصورت تقریبی از دایره ادب و حرمت بیرون بسته و دامنه آن وسعت هم می یابد که این زشت نویسی ها تا عقده کشاییهای خلاف آداب و حرمت انسانی و فحش و ناسزا گفتن ها و نوشتن ها سبب شده است که فرهنگ عفت قلم بصورت چشمگیری خدشه دار و هر قلم وایده با تراویده های فقط مغز خودی بدون سره و کنترل و یا اندیشه داخلی یا محل زندگی داخلی (وطنی) و یا هم نظر داشت کلتور و اصول پذیرفته شده خارج جغرافیای میهنی از خود راه و روشی می گزینند و راه خود پذیری برای خویش می گمارند.

اینک بر مبنای این تذکر مختصر چطور میشود منتقد را درک و شناخت و بر انتقاد آن نظری انداخت و آن را بررسی نمود:

شیوه و طرق ممکن برای شناخت منتقد:

۱: اگر ناقد شخصیت مشهور و معلومی باشد در چنان حالتی بررسی انتقاد برای پیدا کردن سوبه دانش و فهم منتقد کافیتست که در مقایسه به متن اصل انتقاد و نظر آقامه شده ایشان در یابیم که:

ناقد از متن اصل انتقاد چی برداشتی داشته و آیا مطلب اصل را بدرستی در ذهن به تصویر گرفته و نادرستی ها را بطور درست در یافته اند و در ادامه این رویکرد نواقص و کمبودات آن را برجسته و حاشیه داده اند اگر واقعن چنین امری اتفاق افتاده باشد پس میشود انتقاد را هم وارد و هم بجا تلقی کرد و آن را با احترام پذیرفت و درباره آن تصمیم بعدی گرفت.

۲: طرز نبشته ناقد و شیرازه بندی جملات ایشان که گره خورده با اصل مطلب باشد در این صورت می توانیم انتقاد را مدد رسان دیگری به اصل مطلب بخوانیم و برای تقریب رسیدن به سلامت انتقاد و داوری بیغرضانه به آن عادلانه داوری و به آن حرمت گذاریم.

۳: به ارتباط فهم و دانش منتقد با در نظر داشت دانش مسلکی ایشان که ناشی از تجارب مسلکی و شیوه کار و فهم مسلکی و هم تجارب کار تخصصی ایشان در این راستا باشد برای رسیدن به هدف بی تأثیر بوده نمی تواند

۳: محتوای متن ارائه داشته منتقد در برابر متن اصل میتواند در صورتیکه بیغرضانه باشد تعیین کننده اهداف ایشان گردد که شرح بیشتر را در آینده این نوشتار ملاحظه خواهید فرمود.

چگونگی انگیزه ها برای ایجاد انتقاد:

یکی از مبرمترین سبب ایجاد انتقاد همانا انگیزه ها و بایسته های این تفکر است که محرکه عمل خلق می کند و عامل رابه ایجاد آن مکلف می سازد و این تحرک درونی در بدو امر بدو نوع ایجاد و این هردو «پیدا و پنهان» چنین اشاعه می یابد:

اول: انگیزه های مثبت با اهداف شریفانه؛

پیدای این رویکرد از عدم و پنهان. یابانیت خیر و صلاح است که بمنظور اصلاح و پوره ساختن کمبودات مطلب محوری آفریننده اصل تبارز می کند که در حقیقت اهداف بهی خواهانه و مدلل دارد و نکات منفی را در کار کرد آن جایی نیست برای اینکه انتقاد فقط برای ادای رسالت علمی و فهم و دانش منتقد است که میخواهند ادای دین نمایند تا نویسنده یا ایجاد گراصل در مطلب محوری خود کمبودات را پوره و کم و کاست را اصلاح بدارند در این صورت انتقاد و جوب رعایت حرمت را می نماید در صورتیکه از طرف مرجع انتقاد پذیرفته شود:

البته این پاسخ می تواند بصورت دوگانه ظهور و تبارز کند:

الف: اینکه ایجاد گر اصل مطلب انتقاد را با کم و کیف آن وارد دانسته محتوای آن را می پذیرند و به اصلاح نواقص اقدام و تمکین می کنند و وجوب شکران را از این رهنمایی رهنما دریغ نمی فرمایند.

ب: عدم پذیرش انتقاد است که ایجاد گرا اصل بر عمل و آفریده خود تأکید و دلایلی دایر بر وارد بودن آن ارائه می دارند که می تواند پاسخگوی مثبت و یا باز هم منفی غیر وارد بر انتقاد و رو نوشت منتقد باشد: درینصورت لازم خواهد بود که در باره این عملکرد هامطابق به روش معمول فرهنگی یا حکمیت قانونی که در آن الزامیت شامل و یا تقاضای خود مانی با محور رضائیت راه کار داشته باشد و وسیله هیأت داور از مرجع مجاز و خواسته شده به راه افتد تا حقیقت اصل روشن و پذیرفتنی گردد.

دوم: انگیزه های منفی با ابعاد مختلف آن؛ این نوع انتقاد ها با علل و انگیزه های مختلف اما غیر مجاز استوار و تکیه بر گرایشهای منفی داشته و با اغراض و علاقه های گوناگون همراه می باشد:

۱. گاهی دیده می شود که انتقاد از دید محتوا و شیوه نوشتاری با اصل مطلب هیچگونه همخوانی ندارد، متن انتقاد اهداف دیگری را می رساند ولی منظور منتقد بر رؤیت روال نبشته او فقط تخریب ایجاد گر اصل بوده که به این شیوه و یا طریق می خواهد ضرر معنوی و فرهنگی برای آفریننده اصل وارد سازد. این بخشیکه تذکر مختصر یافت موضوعات مشخصتری را در زیر چتر خویش دارد که می خواهم بقدر توان به آن بپردازم:

۲. انتقاد های جاه طلبانه اما انحرافی:

عده از منتقدین که اکثریت شان وابستگی خاص دارند خود هارا شخصیت های چیز فهمی جا می زند و با بلند پروازی ها از زمین تا آسمان گز می کنند با وجودیکه املا و انشاء شامل انتقاد جایگاه شخصیت ایشان را بر ملا و هویدا می سازد.

چنانچه همین اشخاص زمانیکه تصمیم به انتقاد می گیرند بمجرد دیدن مطالب نوشتاری و یا استماع مطالب صوتی و تصویری قبل از ورود به هدف یا اهداف و یا درک اصل مطلب علی الفور بدون هیچگونه تأمل و تفکر دهن به گفتن و قلم بر نوشتن بر می دارند و بر انتقاد کمری بندند آنگاه کاغذ سیاه و به اینگونه هدفی را تعقیب می کنند که به نفع مرجع عضویت خویش که کارت تابعیت دارد تمام شود و در جنب این هدف خود را نیز مطرح می سازند. ولی زمانیکه انتقاد مطروحه مشاهده میشود (منکه دیده ام خدا کند شما نبینید) چیزی می نویسند که (ده کجا و درختها کجا) که در این حال آن بیچاره ایجاد گرا اصل حیران و سر گیجه است که با تبارز چنین دل نبشته ها چه می توان کرد؟ (خاموشی بهترین پاسخ است).

گرایشهای گروهی، سازمانی و یا سایر وابستگی ها:

انتقاد و نقدیکه گفته آمدیم تا جاییکه دیده شده متکی بر وابستگی های مختلفی صورت می گیرد که هیچگاهی مکتوم و مستور نمی ماند و یا آن درک میگردد و یا با مطالعه یک یا دوسطر نبشته ها اهداف آن در یافت و منظور نویسنده پیدا می شود:

زیرا در این حالت نویسنده (ناقد) متوجه مطلب اصل مطروحه نبوده و تنها متوجه رساندن اهداف خویش بگونه جانبی و یا رُک و راست می باشد تا آن را رکلام نماید ولی ب فکر و اندیشه ی آن نیست که این اهداف بازار دارد و یا خیر؟ اگر بخواید چنین احساس را بخود راه ندهد ب فکر اغفال خود است.

دقیق باید بود که چنین رویداد ها به دونوع ایجاد و تبارز می نماید:

الف: بصورت انفرادی

ب: بصورت سازماندهی شده و سازمانی

اما بدترین اهداف را در این راستا می توانیم موجودیت گرایشهای لسانی، قومی، سمتی، منطقه‌ی ایدئولوژیکی و امثال آن که شامل آمار شود و خطر سم پاشی نیز در آن شامل و موجود باشد خیلی‌ها کشنده و خطرناک است ببینید؛

زمانیکه دانشمندی کتابی می نویسد، مطلبی ارائه می کند، در تالار و متننگی سخن می راند، در تلویزیونی صحبت می کند و یا درمباحثی اشتراک می نماید (و یا مطالب دیگری از این قبیل). بدون هرگونه تشریفات و یا پرده‌کشی درک می کنیم که در این گنش‌ها چه واکنش‌ها برای اشخاصیکه ذکرش رفت ایجاد می گردد که نتایج اهداف مزه‌خویش را می بیند و تحقیر و توهین می شود درک بیجا نیست اگر گفته شود که قبل از ایجاد و یا دید چنین عملکردها پلانهای قبلی آماده می‌گردد تا به اجرا گذاشته شود.

و هم حالات مشدده در چنین حالات زمانی اوج می گیرد که واکنشها توأم با تعصب‌های شایع و زجر دهنده همراه گردد.

انتقادهای کنایی و معرفی:

در این اواخر دیده می‌شود انتقاد‌های عجیب دیگری معمول و اجرا می‌شود که از محل انتقاد و یا شخص انتقاد شونده نامی برده نمی‌شود ولی بطور کنایی و یا اشارات معرف عقده‌دل می‌گشایند و آنچه می‌خواهند می‌نویسند و می‌گویند

و این روش همانطوریکه گفتم زیاد تروسیله‌ی احزاب و بعضی اعضای آنهاعلیه هم‌دیگر و یا اشخاص مشهور و معلوم هم‌دیگر خورده می‌گیرند و آنها را در اهداف و کارکرد‌های انجام یافته و گذشته‌شان مقصر می‌شمارند.

که در چنین رویکرد‌ها نه داوری وجود دارد و نه هم هیأت منصفه‌ی که نتیجه‌گیری و ملامت و سلامت آنها معلوم شود و این نتیجه از منظر عدالت و اخلاق دایر بر تعهد قبلی همه‌جانبه پذیرفتنی و قابل قبول باشد

و بر همین منوال شیوه‌ی کنایه نویسی منحصر به نهاد‌ها و سازمان‌ها نبوده و این عمل را به آدرس‌های اشخاص مختلف نهاد‌ها و انجمن‌ها و غیرو غیره دیده می‌توانیم.

انتقاد‌های بی‌هدف:

عده‌ی هستند که هیچگاهی لنگر و وزن ایشان تشخیص نمی‌شود چنین انسانها به زعم خود شان آزاد نویس و فرامسئولیت و نظام فرهنگی هستند، هرچه دل شان شد می‌نویسند هرچه خواستند می‌گویند و بی‌فکر مسئولیت و قیود فرهنگ و ادب نیستند جالب این است که خودشان هم نمی‌دانند که چه می‌نویسند و چه نوشته‌اند و تشویش‌چگونگی نبشته‌ی خود را هم ندارند. اینگونه رویکرد قابل رؤیت بوده در صفحات مجازی زیاد تردیده می‌شود.

گفتنی‌های خیر و نتایج این مبحث:

اختصار و مؤثر از مطالب و اهداف این نبشته را اگر از دیدگاه عدالت اجتماعی بر مبنای رعایت حقوق افراد و یا ائتلاف حقوق تعداد دیگری جهت رعایت کسب منافع فردی یا گروهی در نظر داشته مصداق اصل این نگارش را بررسی و صادقانه حکمیت نماییم درمی‌یابیم که مبرمترین رعایت عدالت و تلخترین نقض عدالت از این دایره خارج نمی‌باشد البته مندرجات همین بحث اختصاصی دایر بر نقد و انتقاد که تشریح شد، بدین بنیاد این بحث هم در پژوهش فعلی شامل گردید.

نویسنده با استنتاج از این مبحث از ذواتیکه خواننده‌ی دایمی و عمومی و صاحب نظراند دوستانه می‌طلبند که با مواجهه به جهات منفی چنین رویکرد‌ها به رد و تردید آن واکنش داشته و با جهات مثبت آن از روی مهر و لطف در همه عرصه‌ها همکار بر عدالت و یار و یاور حق و حقیقت گردند.



باب سوم

فصل اول
 قسمت اول

چگونگی مشروعیت نظام سیاسی
 عناصر مکنونه و سند حقوقی (قانون اساسی یا پاکیزه پیمان آن)

نظام پیشا سیاسی را اگر به مفهوم عام آن در نظر گیریم این نظام از فرد آغاز و تا کتله بشریت وسعت می یابد، زیرا از نظم و انضباط اخلاقی منحصر به فرد تا خانواده و فرا تر از آن تا نظام اجتماعی و در کنار آنها از نظام کائنات، نظام شمسی و امثال آن نامبرده میشود و همانطوریکه گفته آمدیم در این نظامها که بسا پسوند سیاسی رانیز با خود حمل می کند و مروج و معمول فعلی زمان هستند که همان نظام سیاسی با ابعاد مختلف و انواع گوناگون آن چون دموکراسی سوسیالیستی، کمونیستی، دکتاتوری و غیره و غیره می باشند

و در کنار این نظامهای سیاسی نظام اسلامی که شرح و بسط آن در این مبحث نمی گنجد و من در این نگارش چگونگی موضوع مشروعیت نظام های سیاسی را با همان توانائی ناچیز فکری خویش به بحث می گیرم

نظام سیاسی مشروع

نظام سیاسی ی مشروع که مبتنی بر اراده مردم قوام گیرد و در یک جغرافیا و یا کشوری ایجاد گردد زمانی مدار اعتبار و باور است که درج یک سند رسمی حقوقی و ملی (قانون اساسی) متکی بر یک قرار داد بین دولت و ملت تسجیل و همه حقوق افراد مملکت بطور عام، و تکالیف دولت

وملت که جانبن منقاد وملزم به اجرای آن گردد نافذ وبه اجرا درآید تا وجود وحاکمیت آن بستر ساز برای عدالت اجتماعی شود: ببینید

همانطوریکه گفته آمدم دولت وحکومت در یک جغرافیا ویاکشور که محصول نظام سیاسی همان کشور است، زمانی مسئول وپاسخگو پنداشته میشود که بر مبنای ارادهٔ مردم ایجادودراین راستا. سند اساسی وحقوقی ایکه اثبات واعتماد جانبن را روشن و ضمانت آن را عهده دار گردد موجود باشد که طبعن این سند همان سند حقوقی ملی یعنی(قانون اساسی) است که مکلفیت ها و وجایب جانبن را تصریح ومکلفیت ها را روشن ونظم جامعه را تأمین می نماید

بیجا نیست اکنون به اندازهٔ توان فکری انواع مشروعیت وهرکدام از عناصر متشکلهٔ آن را از نگاه اهمیت وجایگاه شان که زمینه ساز دراین مبحث است طورمؤجز ومختصرتوضیح نمایم
مشروعیت نظامهای سیاسی در جهان کنونی تحت یک سلسله شرایط به دونوع قابلیت پذیرش داشته که برآورده شدن شرایط آن موجب قبول مشروعیت ازطرف جامعهٔ داخلی کشورو جوامع بین المللی در جهان می گردد

الف: مشروعیت داخلی ومردمی

ب: مشروعیت خارجی و بین المللی

الف: مشروعیت داخلی وشرایط شناخت آن

در شناخت شرایط اساسی مشروعیت داخلی می شوداین عناوین راردیف ساخت

ارادهٔ مردم وملت

ناگفته پیداست که؛ رأی، خواست وتمنای مردم یعنی رضائیت و قبول آنها برای پذیرش وانتخاب براساس رأی ونظرکه وسیلهٔ اظهار و بیان طور صریح و مستقیم ویا غیرمستقیم وسیلهٔ نماینده های واقعی وباصلاحیت آنها که آزادانه وبدون وجبر واکراه وارعاب ابراز شود تبارز ارادهٔ آنها بوده که درآن. ارادهٔ آنها تجلی می یابد

و این اراده می تواند بطور منفی وعدم پذیرش اظهار شود که ارادهٔ عدم قبول ویا ردپنداشته میشود که به هردو صورت «پذیرش وقبول» ویا «عدم پذیرش که رد و عدم قبول است» تبارز و تراویدهٔ اراده ورأی شهروندان یک جامعه می باشد که این اراده اگر مثبت باشد ویا منفی ارادهٔ مردم خوانده می شود
اگر این طرز اجرا وعمل را با صراحت ونام آشنانتر بیان نمایم می شود طبق معمول وصریح همان «انتخابات صادقانه» بنامیم که نتایج آن زمینه ساز همین اجرا شده می تواند

زمانیکه با یک تصویر خوشبینانه پذیرفته شود که ارادهٔ مردم به همین منوال در صفحهٔ انصاف به اجرادری آید و نتیجهٔ آن طلوع و تبارز میکند آنگاه بایست گذار به مرحلهٔ بعدی آن یعنی توثیق این اراده بمیان آید که اثبات کنندهٔ ارادهٔ مردم والتزامات بعدی ومجموع حقوق مندرج در آن بر جانبن که زادهٔ ارادهٔ مردم می باشد تبارز کرده است همین رویکرد و تصمیم را قراردادی بین نظام سیاسی یا قدرت برسراقتدار می نامیم واین اراده درج یک سند رسمی وملی طورمکتوب درج و تسجیل میگردد که در حقیقت همان قانون اساسی یاسند حقوقی پاکیزه است که همه شرایط آن موافق به ارادهٔ مردم وجوابگوی مجموع خواسته های جامعه و مردم ومکلفیتها و وجایب آنها شمرده میشود:

زمانیکه قانون اساسی با این محتوا تسجیل ونافذ گردد در جنب همه اساسات لازمه. دو اصل عمده و مبرم را برای اثبات ضمانت خویش شرط اساسی قرار می دهد:

۱. تأمین حقوق شهر وندان وجامعه وبالمقابل مجموع وجایب آنها

۲. مکلفیت های دولت ومردم

۳. جمله مندرجات درسند که بایسته های یک قانون اساسی را دارا بوده و امر و نهی لازم الاجرا یا ممنوع الاجرای مشروع در آن درج واجرابی گردد.

با دقت وتوجه به آنچه عنوان گردید خواسته وناخواسته این دو عنصر عمده متبارز می شود

الف : مسئولیت برمسئولین

ب : پاسخگو بودن بر عاملین در برابر اعمال و رویکرد های که اجرا می کنند و یا اجرا کرده اند
مسئولیت و پاسخگو بودن در برابر قانون اساسی . چه وقت ایجاد (مسئول و پاسخگو کیست؟) و تفاوت بین مسئولیت و پاسخگو بودن کدام است؟:

من در قسمت اول این نگارش درارتباط به چگونگی مشروعیت نظام سیاسی و هسته و ماهیت نظام یعنی قانون اساسی که بعد از تکمیل مقدمات، تسوید، تدقیق و تصویب، تدقیق و توشیح مرحله اجرائات بعدی اجرائی آن شروع میشود در پرنسیپ بطور عام به اندازه توان نوشتنم و اکنون میخواهم مراحل بعدی را که بعد از پخته شدن مراحل ابتدائی مرحله دوم آن آغاز و این سند معتبر حقوقی جهت رؤیت و دید مردم عام (مجموع شهروندان کشور و جهان) طور علنی بمیان گذاشته میشود که اینک آنچه بتوانم آن را بگونه متناوب ارائه میدارم

راستی آزمایی ازحاکمیت قانون و یاعدم حاکمیت احکام آن:

توشیح قانون اساسی:

(دقیق باید بود که اشتباه ذهنی بوجود نیاید زیرا درین مرحله کار بُرد و استفاده ازقانون و تطبیق آن مطرح بوده و قبلن طرح، تسوید، تدقیق، تسجیل، تصویب و امثال آن موافق به ایجابات و ایجاد یک قانون اساسی مطرح بود که کار آن بسر رسیده و کار برد آن در شرف آغاز باشد . بدین معنی کنون:
قانون اساسی بعداز توشیح و اجرائاتیکه لازم دیده شود بفرمان شخص اول کشور توشیح و نافذ می گردد، این دوره قانون اساسی را می توانیم بنام بهار و یادوره شروع کار و تطبیق داشته ها و یا محتوای این سند حقوقی برای سرنوشت باشندگان و یا شهروندان یک کشور یاد نماییم . که دیده میشود چگونه ازآن استفاده بعمل می آید و اگر تطبیق آن آغاز میشود آیا در وضع و حال کشور و مردم تغییرات مقدماتی به چی سان بمیان می آید و همانطوریکه قبلن نوشتنم بهار خوب آن احساس سال خوب را بما نوید می دهد و یا از کوزه و جعبه چیزی را که توقع داشتیم همان بیرون می جهد و تفأل استمزاج از آب درست بدرمی آید: بهمه حال این جعبه سفید و یا سیاه هرچه دارد بر رخ مانمایان میشود.

ببینید در رؤیت قانون اساسی دو احتمال وجود دارد:

۱ . اگر قانون متذکره روینائی نمیشود دلیل آن است که در تسوید و تسجیل آن ترفندها بکار برده شده و قدرت حاکم آن را برای دوام استکبار و یا اهداف دیگری جهت اغوای مردم رو پوش ساخته اند که در دوام این نوشته آن را بگونه اختصار میخوانید:

۲ . رؤیت قانون اساسی که همان اقدام بر شروع تطبیق و کار و حاکمیت آن می باشد که قبلن بسیار مؤجز و مختصر در باره آن نوشتنم و شما آن را مرور فرموده اید.

دقت کنیم: اگر قانون با اهداف نیکو برای تطبیق آماده گردیده و حاکمیت آن محسوس شود درآن صورت مراتبی از خوب و بد تطبیق را با خود داشته که از این تطبیق و عمل ما آن را درک و بر داشت می کنیم که دراین صورت می تواند صادقانه باشد ویا مُزورانه برای خاکپاشی به دیده و چشم جامعه و مردم:

ترفند و فریب درکار بُرد و عدم استفاده مطلق قانون اساسی:

در جمله اثرات قرار داد اجتماعی و تبادلۀ سند اساسی و حقوقی بین دولت و مردم همان (قانون اساسی) که جعبه سفید و یا سیاه رابخود نهان دارد که تذکر و نامُردن این جعبه سیاه و سفید به تعبیر این قلم . هُمانیست که اگر سیاه است اساسش به ترفند و فریب است و اگر سفید باشد فقط هدف عدالت و رفاه مردم است.

تخلف درتعهد، مندرج در سندیکه ملی و حقوقی بوده وکلان ترین سند معتبر در یک مملکت باشعاع وسیع و اختیار بزرگ ناشی از اراده ملت است به همان پیمانۀ مسئولیت بزرگی بر متعهدین آن که این

تعهد و پیمان را بسته اند نیز دارد که تقریباً بطور عمده اگر خلاف ورزی دارد در شکستن وعده به ضرر مردم و جامعه و مردم و جامعه بوده می تواند.

پس مبتنی بر مطالب تذکر یافته پیمان متعهد که در حقیقت ابرام یک معاهده حقوقی است عدم رعایت و یا عدم اجرای احکام همان قانون اساسی خوانده می شود که در حقیقت عدم وفا به عهد و قرار توثیق شده بین دولت و ملت است نادیده گرفتن و عدم تطبیق و توقیف آن به دو نوع می تواند ظهور نماید:

اول . ۱ . عدم رعایت قانون اساسی بطور کل و نادیده انگاشتن آن که اشدّ عهد شکنی عمده را تبارز داده و صداقت تعهد و پیمان ملی را زیر سوال می برد در حقیقت بازی خطرناک در قبال اعتبار و اعتماد مردم و ملت است و مزید بر آن مسئولیت در برابر همان قرارداد اجتماعی را مطرح می سازد که قرار داد بر مبنای موافقه و رضایت «جانین عقد» اساس قرار می گیرد و بر همین بنیاد عدم اجرای این عقد واجب الاجرا بطور عملی عقد را خدشه دار و یا نابود می گرداند و تخلف از آن علاوه بر مسئولیت عظیم یاد شده پاسخگو بودن را نیز در قبال دارد که این مسئولیت می تواند مسئولیت حقوقی و یا کیفری یعنی جزائی باشد که هر دو نوع مسئولیت جبران طلب است:

جای دارد ذکر کنم که، عدم اجرا و نادیده گرفتن مکمل قانون اساسی در یک کشور و یا یک جغرافیا که عدم تطبیق آن عمده و مشهود باشد تصنعی بودن همان پیمان و سند حقوقی را تداعی می نماید که شعاع کاذبی در اجتماع بار آورده و گمان تقریبی را به سرحد باور و یقین می برد که همه رویکرد ها طور فریبکارانه برای بقاء قدرت و یا اهداف خیانتناز برای دیگران سازمان یافته است. که حاوی ارتکاب جرم و جنایت و مسئولیت نا بخشودنی می باشد.

(این بحث بسیار بزرگ است و در این نبشته گنجایش ندارد)

اول . ۲ : استفاده از قانون اساسی هنگام ضرورت به نفع قدرت: همانطوریکه تذکر رفت زمانیکه استفاده از قانون برای ضرورت کار آمد داشته باشد و موجودیت آن بر رُخ مردم کشیده شود آنگاه بگونه تبلیغ و وسیله ساختن آن هیاهو بر پا و به آن افتخار و مباحثات میگردد و یا چنداصل از آن قرائت و خوانده میشود.

اول . ۳ : استفاده از احکام بعضی مواد قانون بنفع قدرت: زمانیکه استفاده از بسا مواد احکام قانون به نفع قدرت حاکم کارآمد داشته باشد آنگاه از حنجره رسانه های دولتی بطور گسترده فقط حاکمیت قانون بلند و در نتیجه همان احکامی طرف استفاده قرار می گیرد که مطلوب باشد.

اول . ۴ : نقض احکام قانون و یا عدم تطبیق بسا احکام به نفع حاکمیت: این نقض دو نوع کاربرد دارد:

الف : نقض عمده:

نقض احکام قانون اساسی با فهم و آگاهی قبلی: که می تواند به نفع قدرت و حاکمیت تعمیم شود که این کارکرد و عمل را نقض عمده می خوانند.

ب : اشتباه در تطبیق

اشتباه در تطبیق و یا استناد به احکام قانون اساسی و یا قوانین دیگر در ماهیت خویش قصد را شامل نبوده و کاربرد اشتباه فکری را می رساند که در راه تطبیق سلامت قانون ایجاد میشود و این رویکرد ها بطور عموم در جریان اجرائات قضائی و فیصله های محاکم و یا مراجع با صلاحیت دیگر بوقوع می پیوندد.

دوم: پاسخگو بودن در مقابل کاربرد احکام قانون اساسی:

طبعن کسانی که در ایزای اعمال و کارکرد های خلاف در برابر عقد انجام شده و نظام حقوقی و کیفری ای که زاده همین عقد شمرده میشود. خود ها را با رضائیت کامل با عقد و موافقه مسئولیت پذیر ساخته اند در صورت نادیده انگاشتن و نقض آن متناسب به تخلف در برابر همان عقد و پیمان در برابر خویش مسئولیت ایجاد و در پی آمد آن پاسخگو و جوابگو نیز ساخته اند، این مسئولیت و پاسخگویی که در حقیقت یکی از شیوه و خصلت عدالت و عدالت پسندانه بوده و بویژه در أسلوب عقود حقوقی و اسناد ثابتۀ اثبات جرم که هردو دربرگیرنده تأثیرات عقد و مکلفیت ها و واجبات قبول شده که ریشه در رضائیت جانین عقود داشته و در موضوعات کیفری این پروسه زیاده تراستواربر موجودیت اسناد اثبات و بالخاصه اقرار و اعتراف که استوار به رضا و شرایط پذیرفته شده در مورد اقرار مسجل در قوانین است صورت گرفته می تواند.

پاسخگو بودن مسئولین که در متن و محتوای قانون اساسی چنانیکه تشریح شد از جمله خصلت های عمیق عدالت بوده و همین سند حقوقی ملی یعنی قانون اساسی است که سرنوشت چگونگی زیست با همی جامعه و شهروندان را تعیین و مسئول و پاسخگو بودن را معین می سازد که عادلانه و عدالت گستر است.

مسئولیت ها به تناسب شدت و خفت ازدیدگاه قانون اساسی:

عدم پایبندی و یا حرمت گذاری به قانون اساسی (تحریمیکه قدرت و یا حاکمیت اعمال می نماید) بعد از تسوید، تسجیل و تنفیذ و یا بهتر بگوییم کتمان و زندانی ساختن آن از رده پایین تا بالا ترین اشکال آن که زیاده ترین آن به ید و اختیار قدرت حاکم می باشد. و سبک و سنگین آن نیز مربوط به ظهور عمل و رویکرد های آمیخته با اهداف و انگیزه عمل عاملین آن بوده می تواند.

سنگین ترین رویکردیکه در یک جامعه به ارتباط تسوید و تسجیل و در نهایت نفاذ ظاهری قانون اساسی می تواند بوجود آید. همانا صرف موجودیت فیزیکی و شکلیات آن سند ملی بوده که با وجود موجودیت هرگز طرف استفاده قرار نمیگیرد فقط وجود قانون اساسی را در ساحة نفوذ تداعی می کند و ذات این سند حقوقی مبادله شده بین دولت و ملت ظاهر مکتوم و معدوم جلوه می نماید و هرگز به ساحة تطبیق ظاهر نمیشود. در اینصورت گمان اغلب به یقین آن است که همه ظواهر ایجاد قانون اساسی یک طرفدو فریب از جانب قدرت بر سراسقتدار بمنظور تدوم قدرت و کسب منافع شخصی بوده است که بگونه حيله و نیرنگ و فریب مردم راه اندازی و سازماندهی می شود.

تفاوت بین مسئولیت و پاسخگو بودن:

زمانیکه با رضائیت و موافقه کامل بدون جبر و اکراه عقدی ایجاد و تو ثیق میشود و در آن تعهد برکردن و نکردن امری انجام می گردد این خود قبول مسئولیت بوده ولی تا زمانی این تعهد بحالت مسئولیت باقیست که شامل عمل نکرده چون اجرای عمل تخلف را آشکار می سازد و چگونگی کاربرد تخلف از احکام قانون در عمل از امر و نهی قانون بوجود می آید اینجاست که پاسخگو بودن مطرح میگردد و عامل عمل پاسخگو پنداشته میشود:

ببینید: اگر یک جانب عقد تعهد سپرده است که کاری را انجام می دهد و یا نمی دهد به کردن و یا نکردن آن در عملکرد خود پاسخگو است و پاداش خوب و بد عمل خود را باید ببیند می بینیم پاسخگو بودن مرحله عمل بر مسئولیت تعهد شده می باشد.

نکته خیلی حساس و اساسیکه بایست توجه داشت همانا تعهد برمکلف بودن یا حتی بودن را می رساند بگونه مثال در قانون اساسی سابق تذکر رفته است که « دولت مکلف است این کار ها را..... انجام دهد و یا ندهد» اینجا دولت در تعهد خود همان مسئولیت (مکلفیت) را پذیرفته اند و اکنون در کردن و نکردن آن طبعن پاسخگو می باشد.

مؤجزویا فشرده از دویخس نوشته این قلم

بایک تصویر کاملن خوشبینانه زمانیکه بپذیریم یک جغرافیای معین دارای یک نظام سیاسی مشروع و مردمی است. این نظام بطور حتمی دارای یک قانون اساسی به صفت قلب تپنده و کارا نیز می باشد این سند(همان سند حقوقی رسمی که متضمن عدالت اجتماعی و رفاه زندگی مردم و درعین زمان متضمن ایجاد تمام حقوق و وجایب نیز می باشد): البته در این راستا مکلفیت دولت و مردم روشن ساخته میشود که مسئولیت در قبال قانون اساسی چگونه ایجاد و پاسخگو در زمینه کی هاهستند.

در این صورت: تطبیق و حاکمیت قانون اساسی با همان خصوصیات و کوائف صادقانه ایکه به نفع جامعه و مردم است حتمی و حیاتی پنداشته میشود تا با رعایت آزادی های مشروع فردی و آزادی های قانونی اجتماعی و مجموع حقوق مردم مندرج در سند برای همه شهروندان بسنده و مفید واقع شود و چنین سند رسمی و حقوقی هیچگاهی نمی تواند قابل اعتماد باشد مگر اینکه به اراده و خواست مردم ایجاد شود و به عمل پیاده گردد زیرا اراده مردم ریشه و اساس در مشروعیت نظام سیاسی و سند معرف آن یعنی قانون اساسی دارد.

والبته مفهوم مخالف آنچه در متن عمومی آمد همان بدبختی و در نتیجه همان بربریت و قانون جنگل خواهد بود.

باب سوم
فصل اول
قسمت دوم

ردّ استمرار قوانین، جامعه بیقانون و بی آمدان بر شهروندان:

یاد آوری ضروری: افکار و نظریات این قلم انفرادی و منحصر به فرد است، اما پذیرش آن اختیاری می باشد: گرفتاری های غیر قانونی و اعمال سلب آزادی: البته با تصور و تمرکز بر یک دولت قانونمند:

هر جغرافیا و یا کشوری که نظام سیاسی مشروع نداشته و در آن «نظام قانونی و حقوقی» جایگاهی پیدا نکند طبعن در پیشگاه ملت و مردم خود پاسخگو هم نیست و در این کشور حکومت خود خوانده آن نه قانون را می شناسند و نه به آن ارزشی قایل هستند، در این صورت میشود چرا های عدم وجود و یاد لایل حذف عمدی قوانین نافذ را زیر سوال برد و آکوی های لازم را در زمینه انجام داد:

من بارها گفته و نوشته ام زمانیکه بر مبنای ضرورت مبتنی بر فهم و چگونگی زندگی شهر و ندان یک مملکت در ارتباط به نظام اجتماعی و سیادت قوانین لازم افتد بایست ابتدا در این راستا: نظام سیاسی، نظام حقوقی وجود و یا عدم نفاذ قوانین و حاکمیت آن را در ساحه مورد نظر بدست آریم: زیرا: اگر در چنین کشور نظام سیاسی مشروع و قوانین کیفیری و مدنی (جزائی و حقوقی) و قوانین مطلوب دیگر وجود نداشته باشد بی تردید که آنجا روش دیگری و یا خواسته و ناخواسته بی قانونی و یا اعمال و حاکمیت زور وجود دارد. بیایید وطن خود را ببینیم و اشاراتی در اوضاع کنونی و چگونگی وجود. نبود و یا حذف عمدی قوانین نافذ وقت نظر اندازیم:

بحکم تاریخ و مستندات بدون شبهه در گذشته های نزدیک ملک و کشور ما دارای نظام های سیاسی، قانون اساسی، قوانین مدنی و جزائی و قوانین مورد ضرورت دیگری بود (صرف نظر از اینکه چگونگی حاکمیت صادقانه و درست آن را در مدت زمان معین به بررسی گیریم) واقعیت است که قوانین ما با توجه به محتوای غنی آن در منطقه بینظیر و ارزنده بود.

قانون اساسی یا مادر قانون گویای پالیسی و حاکمیت همین بخش بود و قوانین مدنی و جزاء نظام حقوقی و کفیری را تنظیم و عهده دار و قوانین اجرایی چون قانون کشف و تحقیق، قانون اجرائات جزایی قانون اصول محاکمات مدنی رهنما برای اجرائات قبل از صفحه محاکمه بود و این قوانین در هر زمان اگر سلامت و صداقت تطبیق داشته باشد می تواند عدالت اجتماعی را تضمین کند. مگر حالا:

بالهام از تذکر بالا در ارتباط به چگونگی گرفتاری، سلب آزادی، چگونگی تجویز برخورد و نگهداری ایشان در زندان و مکلفیت های این محکومین در زندان و یا مطالب اضافی که در زمان ضرورت پیش آید اشاراتی داشته باشیم: ولی آنچه به عنوان مقدمه و یا معلوماتی قبل از آغاز که لازمه این نبشته دیده میشود و صاحب این قلم آن را مجاز داند در جریان خواهد آمد:

من در صدر این متن نوشتم که: ذهن مادر جریان نوشتن این متن تصویری از یک دولت قانونمند دارد و دیدگاه ما هم از همین منظر است:

قبول می کنیم در یک دولت قانونمند صرف نظر از اینکه حاکمیت قانون وجود دارد و یا خیر. آزادی در آن جغرافیا از جمله حقوق اساسی شناخته میشود، میخوایم در این راستا قوانین دوره قبل از حاکمیت و قدرت طالبی رابه عنوان مثال پیش کش نمایم. ببینید:

ماده بیست و چهارم قانون اساسی حکم می کند:

آزادی حق طبیعی انسان است. این حق جز آزادی دیگران و مصالح عامه که توسط قانون تنظیم می گردد، حدودی ندارد.

آزادی و کرامت انسان از تعرض از تعرض مصون است.

دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می باشد.

گد مدنی یا «نظام حقوقی کشور» در ماده «۴۴» خویش چنین حکم می کند:

آزادی حق طبیعی انسان است، هیچکس نمیتواند از آن تنازل نماید:

ماده «۴۵» گد منی یا نظام «حقوقی کشور» هدایت می دهد:

شخصیکه حقوق شخصی او مورد تجاوز قرار می گیرد، می تواند علاوه بر مطالبه منع تجاوز در صورت وقوع ضرر طالب جبران خساره گردد.

همانطوریکه در آغاز ازید قانون بطور مستند متذکر شد در کشوری که آزادی وجود ندارد طبعن شهروندان آن از برخورداری آزادی حقوقی و قانونی خود بهره کامل نخواهند برد بدین مفهوم «آزادی» با جهات مثبت آن در راه تبیین، تثبیت و تسجیل حقوق اساسی جامعه و مردم شیوه مناسب و هم پایه اساسی و پل ارتباط بین تمویل کنندگان و مستحقین در همین فضا خواهد بود

جامعه و شهروندان زمانی از مزایای قوانین و حقوق کامل خود هابخوبی مستفید و آن را وبدون کم وکاست می توانند بدست آرند که آزادی قانونی داشته و دارای اعتماد و اطمینان صادقانه از احقاق حقوق خود ها باشند، جان مطلب اینجاست:

حقوقیکه دیگران بگونه فراقانونی و غیرعادلانه برشهر وندان، تعیین توزیع و منقسم می سازند متفاوت از آن است که قانون و عدالت ایشان رامستحق آن حق می شمارند و همان حق را قابل تأدیه می پندارند و این مأمول زمانی طرف اعتماد است که مستحق از آن (حق خود) آگاهی داشته و مقدار و اندازه آن را بداند و در صدد احقاق آن برآید و آن را حاصل نماید.

نباید اشتباه کرد که درهرتوزیع و تأدیه قانون مقدار و اندازه تعیین نمی کند مگر امرعدالت. تأدیه حقوق مساوی عدم حذف حقوق مستحق و بی عدالتی به هر نوعیکه صورت گیرد می باشد و دراین راستا نه حذف حق و نه اتلاف آن قابل پذیرش است.

گرچه تقدّم حق بر قانون ثابت و امر طبیعی بوده که انسان نمی تواند تا زمان تأیید واصل و تسجیل آن مالک شمرده شود اگرچه آن حق روشن باشد و یامکتوم. ولی بعد از ظهور و پیدا و تثبیت و تسجیل آن در قانون - انسانها سند و ملکیت ثابت و روشن می یابد و مالک حقوق مستند خود شناخته می شود. پس لازم است بالای اصل مطلب یعنی چگونگی گرفتاری های شهروندان و وسیله افراد منسوب به قدرت حاکم، مکئی نماییم و بر جواز و عدم جواز آن انگشت گذاریم:

یکباردیگرتأکید می کنم که در راستای کار این قلم فقط تصویرکشور قانونمند قرار داشته و درمخیله ماحکمیت قانون وجود دارد درغیرآن فضای باز جنگل و تاریکی بیشه و غرش صدای زورشنیده میشود که آن را جنگل بیقانون می خوانند:

بیاپید مطابق با تصور قانونیت به پیش رویم:

چگونگی صلاحیت گرفتاری و سلب آزادی:

شهروند آزاد یک کشور قانونمندرکدام حالت و موافق به کدام اوامر قانون بایست گرفتار، تحت نظر، توقیف و یا زندانی گردند؟

درجهان قانونیت و نظام اجتماعی از منظرگد های جزاء به مفهوم عام آن متخلفین احکام قانون و جنایتکاران تا مرحله محکومیت مراحل مختلفی دارند که با رعایت صادقانه آن می توان عدالت قانونی را با عدالت اجتماعی همسو و همراه ساخت

همانطوریکه میدانیم قبل از استفاده و استناد به اصل متون قانونی در ابتدای قوانین اجرائی که بازگو کننده طرز اجرائات موضوعات جزائی و مدنی مطرح هستند استفاده به عمل آمده و بعد درصحناتیکه به متون اصلی قانون نیاز است کار و استناد می شود، بگونه مثال قانون کشف و تحقیق، قانون اجرائات جزائی، قانون اصول محاکمات مدنی که دراین راستا از حالات مظنون بودن تا تحت تعقیب سری قرار داشتن و فراتر ازاین پروسه گرفتاری درحالت جرایم مشهود، موجودیت نسبی اتهام در میسر گرفتاری با رعایت دقیق اجازه و اخذ تجویز آن به عمل می آید، در غیرآن چگونگی گرفتاری بر مبنای ضرورت و اضطرار به تأیید اقدام از طرف محکمه محتاجیم تا قانونیت آن را محکمه تأیید نماید که با طی این مراحل ایجاد پرونده مرحله «تدقیق» در پی می آید و همینگونه در همه ساحات دیگری چون تجارت و منابع دیگر اجتماعی و دنیای مجازی تخنیک ظریفه فعلی و غیره و غیره... اکنون مطلب اصلی:

ارتکاب کدام عمل موجب گرفتاری و یا تحریک به اقدام عمل می گردد:

مطابق روحیه این نوشته که در ابتدا تذکار یافت ما در مخیله دولت قانونمند را زیر نظر داریم؛ بدین مفهوم می بینیم قانون اساسی قبل از حاکمیت و قدرت حاکم فعلی درارتباط به عنوان بالا چی حکمی دارد:

ماده بیست و هفتم قانون اساسی:

هیچ عملی جرم شمرده نمی شود مگر به حکم قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد. هیچ شخص را نمی توان تعقیب، گرفتار و یا توقیف نمود مگر بر طبق احکام قانون.

هیچ شخص را نمی توان مجازات نمود مگر به حکم محکمه با صلاحیت و مطابق به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد.

ماده یازدهم و دوازدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب دهم دسامبر ۱۹۴۸) هم همین مطالب را چنین بیان می دارد:

ماده ی ۱۱ -

۱. هر شخصی که به بزهکاری متهم شده باشد، بی گناه محسوب میشود تا هنگامی که در جریان محاکمه ای علنی که در آن تمام تضمینهای لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، مجرم بودن وی به طور قانونی محرز گردد.

۲- هیچ کس برای انجام دادن یا انجام ندادن عملی که در موقع ارتکاب آن، به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمیشده است، محکوم نخواهد شد. همچنین هیچ مجازاتی شدیدتر از مجازاتی که در موقع ارتکاب جرم به آن تعلق میگرفت، درباره ی کسی اعمال نخواهد شد.

ماده ۱۲ .

نباید در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات هیچ کس مداخله های خودسرانه صورت گیرد یا به شرافت و آبرو و شهرت کسی حمله شود. در برابر چنین مداخله ها و حمله هایی، برخورداری از حمایت قانون، حق هر شخصی است.

آیا مسئولین می توانند شخصی را که بخواهند گرفتار توقیف، زندانی و گرفتار نمایند. گرفتاری اشخاص تحت چی شرایط باید صورت گیرد؟:

رویکردها و وجوب تعقیب، دخول بمنزل و تلاشی خانه ها و بطور عام گرفتاری اشخاص تحت کدام شرایط؟:

اگر با قبول اکثریت فیصدی مطالب یاد شده را از دیدگاه حقوق و قانون بپذیریم! اقدام و اعمال خود سرانه در این راستا بدون تجویز محکمه باصلاحیت بصورت قطع مجاز نبوده ولی درحالات عاجل و ضروری که آنهم بطور تقریبی به جرایم مشهود متمرکز می شود، بارعایت رویکرد های بعدی با پذیرش محکمه با صلاحیت مدار اعتبار بوده می تواند در آنصورت موضوع بایست بزودترین فرصت ممکن طورمدلل به محکمه گذارش و تقاضای صحت اقدام گردد.

همانطوریکه دربخشهای گذشته به اندازه لازم توضیح گردیدحال میخواهم بگونه یک تصویریکه گویا بارعایت همه هدايات قوانین شخصی گرفتار و بیچنگ قانون افتاد آنگاه با او چی نوع برخورد و تعاملی صورت گیرد: این پروسه را از دیدگاه قوانین پی می گیریم :

صفحه تحقیق و تدقیق

مرحله استحصا ل و کشف حقایق

میخواستم به عنوان تکرار احسن یاد آوری نمایم که در یک دولت قانونمند هیچ شهروندی از طرف اداره پولیس، هیأت ضبط قضائی، سارنوالی یا همه ارگانهای حراست و حفظ حقوق و قانون گرفتار و سلب آزادی شده نمی توانند مگر به اجازه و دستور محکمه با صلاحیت که مبدأ قانونی داشته باشد.

میخواستم یاد آور شوم که اساسی ترین نقض حقوق انسان با نداشتن ترحم و مروت انسانی ایجاد شکنجه و شکنجه گاه و تعذیب انسان توسط انسان است که در صورت عملی بودن در این مرحله برای انگیزه های مختلف و بویژه برای اخذ و کسب اعتراف و اقرار بوجود بیاید که این امرنه جواز قانونی دارد و نه جواز وجدانی. شاید در تأیید حکم وجدان هیچ انسانیکه دارای وجدان بیدار اند چنین امری را قابل پذیرش ندانند همه می دانند که این بی رحمی در مقابل یک انسان بی دفاع و ناتوان آنهم در مقابل

اشخاص فاقد ارفاق و عاطفه بی تردید کار حیوانیست که اجرا می شود و این همان شکنجه و تعذیب انسان است

و این پروسه ساحة بزرگی را احتوا می کند که بطور بسیار مؤجز بگونه اشاره گونه در قسمتهای گذشته عرضه گردید.

حال میخواهم نصی از مواد و هدایات قانون اساسی را که بطور کلیات در برگیرنده عمومیت همین صفحه گرفتاری و تحقیق است تقدیم نمایم.

ولی درکنار این همه تذکرات که منشأ و مرجع قانونی دارند گرفتاری و سلب آزادی اشخاص و مقدمات این ساحة بدون تجویز محکمه با صلاحیت که زاده اصدار حکم قانون باشد بعمل نمی آید:

نصی مواد و احکام قانون اساسی:

ماده بیست و نهم:

تعذیب انسان ممنوع است:

هیچ شخص نمی تواند حتی به مقصد کشف حقایق از شخص دیگر، اگر چه تحت تعقیب، گرفتاری یا توقیف و یا محکوم به جزا باشد، به تعذیب او اقدام کند یا امر بدهد.

تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد، ممنوع است.

**

ماده سی ام:

اظهار، اقرار و شهادتی که از متهم یا شخص دیگری به وسیله اکراه به دست آورده شود، اعتبار ندارد.

اقرار به جرم عبارت است از اعتراف متهم با رضائیت کامل و در حالت صحت عقل، در حضور محکمه با صلاحیت.

**

ماده سی و یکم:

هر شخص می تواند برای دفع اتهام به مجرد گرفتاری و یا برای اثبات حق خود، وکیل مدافع تعیین کند. متهم حق دارد بمجرد گرفتاری، از اتهام منسوب اطلاع یابد و در داخل میعاد که قانون تعیین می کند در محکمه حاضر گردد.

دولت در قضایای جنایی برای متهم بی بضاعت وکیل مدافع تعیین می نماید.

محرمیت مکالمات، مراسلات و مخابرات بین متهم و وکیل آن، از هر نوع تعرض مصون می باشد.

باب سوم

فصل دوم

قسمت اول

حقوق، قانون و عدالت

برباور من اگر احکام و هدایات این اصول (حقوق، قانون و عدالت) که انسانی و حیاتی خوانده میشوند در اجتماع مبتنی بر اراده مردم صادقانه حاکمیت داشته و طور دقیق رعایت گردند می توانند ناظم روابط اجتماعی، ضامن امنیت و ثبات و اساسگذار سعادت جامعه در مسیر عدالت اجتماعی گردند زیرا این عناصر همانطوریکه بر مبنای اراده مردم ایجاد می گردند به همان منوال می توانند بهترین روش پیمودن راه عدالت اجتماعی باشند: ببینید؛

واقعیت این است که چون حق بگونه علنی و یا مکتوم وجود قبلی و سابقه داشته و نسبت به قوانین مقدم و زاده رسمی سازی قانون است ولی قوانین ناظم این حقوق اند که بمردم سند ملی و حقوقی می دهند و در این راستا مهترین و مهترترین عنصر «عدالت» است که نظاره گر چگونگی تطبیق قانون و تأدیة حقوق

شهر وندان کشور بوده و ایجاد گر این زیر بنا است پس این امتیازات را هم میتوان حق آنها دانست که در عمل تطبیق آن را به صفت ارمان و خواست شان تقاضا نمایند. زیرا همانطوریکه قبلن عرض کردم صلاحیت و قدرت مردم مسجل درقانون بویژه همان سند حقوقی و ملی یعنی قانون اساسی و سایر قوانین بمفهوم حقیقی خود حقوق و امتیازات شهروندان یک کشور را تثبیت و توثیق و عدالت هم در جایگاه یک جوهر و قدرت معنوی مجاز و مشروع در مافوق همه آنها ناظر تطبیق، تأمین و تأدیة آن بدون کم و کاست می باشد و مزید بر آن سند برنده در اساس مثبت این اصل بوده و تکیه گاه مطمئن شهر وندان بوده می تواند.

و جایب شهروندان کشور:

قانون اساسی کشور همانطوریکه حقوق را منحیث سند رسمی و حقوقی تسجیل و توثیق و امر تأدیة و تأمین حقوق اساسی و مجموع حقوق شهر وندان را صادر می کند سلسله مکلفیت و وجایب ایشان را نیز روشن و بیان می دارد و اجرای احکام و هدایات خود را بردولت و ملت تصریح می دارد. بدین بنیاد متخلفین ازین اوامر بدون ایجاد چرا؟ مسئول و مستوجب مجازات شناخته می شوند.

بایست آگاه بود که قوانین کلیات را بطور اصل تسجیل و تذکار داده ولی. مقدار و اندازه حقوق هر شهروند را با جزئیات و مشخصات تعیین و تقدیر نمی کند و این امر به عهده عدالت است که تأدیة حقوق افراد را مطابق حق انفرادی مختصه شهروندی هر فرد طور مساوی و بدون حذف و کسر امر و تأمین عدالت می خواهد، فراموش نشود که امتیازهای ویژه و قانونی از این امر مستثنی است.

اینجاست که باید متذکر شویم، هر شهروند یک کشور در ایضای دریافت حقوق قانونی خودها و جایب دارند که همردیف با امتیازات حقوقی خویش و جایب خود را نیز بایست رعایت نمایند حال می بینیم که ما در کدامین مرحله از گردش اجتماعی قرار داریم؛

در اخیر متن بالا آمده است که قانون اساسی در جایگاه اجتماعی خویش دو گونه امریه صادر می کند اول. اجرای شدن حقوق اساسی و عادی شهروندان با همان روحیه مسجل و آدرس معین و مندرج درقانون:

دوم. مشخص سازی مراجع اجرا کننده با نوعیت اجرای آن از دید گاه («مکلفیت» داشتن اجرا که آن را می توانیم واجب الادا نام گذاریم و یا اجرای عادی بر روال خواست، هدایت و رهنمایی قانون). توجه می کنیم که مکلف بودن یعنی اجرا نمودن حتمی کار و عملیکه به آن مکلف ساخته می شویم که باید و شاید اجرا و در عمل پیاده شود و زیاد ترین چنین اوامر به دولت و حکومت آدرس شده و زیاد ترین منافع از این مکلفیت بعد از اجرا به آدرس شهروندان کشور است.

ببینید! در چندین جایی از این اثر ذکر و تأکید بر آگاهی داده شده که نویسنده فقط داشته های متن قانون را پیشکش و توضیح می سازد و جهات امر و نهی آن را نقل و متذکر و مفاهیم عمومی آن را روبرداری و بمنظور آگاهی عرضه می دارد ولی صلاحیت و جواب چرا های عدم تطبیق قانون را در زمان سابق و حاضر ندارد زیرا نویسنده همانطوریکه در زمان نفاذ قانون و یا کنون که در حال انشأ این اثر است چنین صلاحیتی نداشته و ندارد.

